بفضل خداوند مجید
انشای طاهر وحید
در مطبع [illegible] طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب که مصحوب کلب علی سلطان بخنکار روم در تهنیت و تعزیت نوشته شد

اناءل تقدیم محمدت قدیمی مفتاح گنجینهٔ مقال تواند بود که مانند انفاس صبح بدیده که بر سبیل تعاقب
دعایم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد و ذوات اخلاف سلاطین والا مقام را بعد از
رحلت اسلاف کرام مقتضای انتظام و نظام مهام انام میگرداند و نسیم ثنای بعلی مالک الملکی پرده
احتفاء و نقاب خفا از جمال مخدرات ازهار اظهار مطلب تواند گشود که فیض هستی اعقاب بادشاهان
سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروائی آبای عظام می نشاند و در دایع جان بخش
گلهای محمدی [illegible] نعت سروری مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان
خامهٔ داستان طراز تواند برداشت که بر رشتهٔ ثناسائی یکتای بی همتا گلدستهٔ اتحاد
تحفه گردید و حق بیان چهره آرای شاهدی بر وسعی معجزات باهرات گشت صلوات الله
عليه وعلى ابن عمه واخيه اسد الله الغالب على كل غالب المطلوب لكل
طالب مظهر العجائب ومفرق الكتائب امير المؤمنين امام المتقين
يعسوب الدين علي بن ابيطالب وآله واصحابه اجمعين الى يوم الدين
بعد از طی طریق محمدت کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر بادشاه والا جاه
اسلام پناه بالتقابه منطبع میگرداند که در گلشن امکان حدیقهٔ کن فکان که ملال و شادمانی
و اندوه و کامرانی چون گلهای رعنا از شاخسار زندگانی با هم شگفته و شدت
و رخا مانند بادام دومغز در آغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و فحوای حکمت بالغهٔ
خالق ارض و سما برگ ریز خزانی فراش راه سلطان بهاری گرد و هر سحابی شادابی

۲

سرمایهٔ خنده سرشاریست کلهای اردی بهشت را لعل شتاب در آتش است که جا بجهت
اثمار کشانید و اقدام سیول بهاری از قطره زدن آبله دار است که سرمایهٔ نشو و نمای نونهالان
افزایند و ازینجاست که بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرات رضا تماشای حسن
وقوع احکام قضا مینمایند از ناگواری مقدمات ذائقه مضائقه را مرارت آموز خنده
بحلاوت نتایج شیرین کام شکر الهی می باشند لله الحمد و المنة که اگر چه از رهگذر وقوع
قضیهٔ جانگزای سلطان خلد آشیان جنت مکان بخت تراکم عوام عموم صبح تعیش دوستان
صاف اعتقاد را تیره گردانید اما از طلوع این شمس سپهر عظمت و کامکاری و مهر سمای
برتری و والا تباری بر وسط السمای دولت جاوید دیدهٔ شوق روشن و ریاض آرزو
گلشن شد هر چند شایستهٔ شیوهٔ دوستی و ولا و مناسب شیمهٔ صدق و صفا آن بود که بعد از
اصغای این قضیهٔ نا مرضیه و ارتقای آن اختر برج بیمثالی بذروهٔ والای ترقی ذریعهٔ یکتا دلی
در تقدیم یکجهتی مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی و محفل گرامی گردد اما بشرحیکه سامعه افروز
محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد درین مدت بوسیله انتزاع ملک موروثی از آبا و جد علیهٔ کبار
از ایام جاهلیت این دوست صادق الولا برادر نیک سلطنت ایران بسبب غدر بعضی از نمک بحرامان
بتصرف والی هندوستان در آمده بود پیوسته با گروه مخذول در نزاع و پرخاش همواره مشغول
محاربه و تلاش بود و درین سال سابقه که از خجالت بی وجه که مکرر آزموده بناکامی جهان نامی از خود
مخاذیل گروه بد شکوه بهوس استرداد دار القرار قندهار آتش افروز هنگامه کید و دار گردید بمعونت عنایت حضرت
الطاف بی غایات ملک منان صدمهٔ محاربه آنگروه ندامت پژوه در آمده نتیجهٔ وما النصر الا من عند الله
صرصر خرمن جمعیت این لشکر بجیده گردید درین ایام که بمیامن توفیقات سبحانی جمعی از فدویان جلالت
شعار استیصال و تادیب آن قوم لعین بتعین نموده از جانب مجادله و محاربه تیره روزان هندوستان احتمال بعید دیدند چون
متیقن بود که آخر از توفیقات یزدانی فتح کشای ابتهاج دوستان بگردد از عالم مصدق محبت صدق اتحاد
قواعد الثبات و موالفت لازم دید که اعلام این عطیه را نیز علاوه آن امر و حسب المرعات سلطنت مستعد
روانه بزم والا و جناب معلی نمایند و چون فرستادن انموذجی از امتعه کشور فتوحات لازم بود یک نفر فیل که
تماشای آن نموداران را در حقیقت مطالعهٔ نسخهٔ غرایب صنع الهی است با بعضی از اجناس ملک فسیح الفضای ایران

برسم ارمغان ارسال محفل خلد مشاکل گردیده باقی شروح یگانگی و صداقت و مصافات و مودت کلب علی سلطان افشار بالقابه که حامل صحیفة الوداد است در بزم ارم نظیر بار گزارش مییابد نقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیده بینش سوسته لوح اعمال و صحیفه اقبال آن زینت افزای مساند جاه و جلال را ابتهاج حصول مآرب مصور و شمع لگن انجمن و عدیم المثال را از اقتباس انوار مشکوة فیها مصباح منور داراد والسلام

درجواب نامه سلطان داراشکوه در حینیکه اراده ایران داشته

نوباوه حدیقه دوستی و اتحاد ثمر پیش رس نهال یکتا دلی و وداد و رحیق خمکده ایتلاف و اتفاق و سر جوش میخانه مودت و وفاق اعنی کرامت مکتوب بدایع اسلوب اعلیحضرت فلان بالقابه در ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایه تمامی در بر و ساقی آمال را باده وصول و حصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته ذائقه نشاط و انبساط را شیرین و محفل مشاکل شگفتگی رنگین گردانید و کیفیت باده رسیده رسیدن آن زینت بخش و بهیم و گاه بجوالی ممالک بیکران دوستان هواخواه دماغ انتعاش را دو بالا گردانید **بیت**

ازان افزاید از مکتوب شادی دوستداران را * که فیض صحبت یاران بود مکتوب یاران را *

آنچه از تقالیب دوار زمان و شورش احوال و اوضاع هندوستان و نیرنگی چرخ گردان زبان زد خامه فصیح البیان شده بود در مرآت ضمیر والا جلوه عیان نمود بر خاطر خطیر والا که مرآت حقایق تمامی اشیاست روشن است که مهر فروزان را وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراکمات که بعضی اوقات احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار است موجب نقصان ضیا و بها و نشاء زوال فروغ جهان آرائی نشود و ازین گونه عوارض هیچ چه زنگ چهره اقتدارش نمی گردد خاطر والا بعنایت خالق ارض و سما و دوستی دوستان صادق الولا مطمئن داشته مشرب عذب توکل را غبار آلود کلفت نگردانند

ثانی سکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویهٔ بر و
امتنان لا زال کاتمیه مجداً در ساعتی بسعادات ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی
مقرون که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی
اولیای دولت ابد قرین کشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بصیقل توفیقات گوناگون از مرآت
جمال شاهد مرام زدوده دور گردان بساط دوستی از در عجز و انکسار در آمده طالب رخصت بار
و باده کشان محفل اطاعت از مدام دوام بندگی باده گسار بودند بوساطت زبان بی‌زبان سوز و دم
و ساقی رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روائح
مصادقت و موالفت نموده مشام یگجهتی را عنبرآگین و بزم دوستی و ولا را ارم تزئین
گردانید و بگذارش کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشئید
صداقت محکم بنا و ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون از رشحات سحاب آن
گلستان خلت و منبت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل صحیفه اعجاز
طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت نشیب و فراز طریق و دوری صعوبت آن فج عمیق مدتیست
که از خدمت والا و از حریم خورشید ضیای آسمان ساجد گشته و پسند خاطر دوستی
ذخائر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة السجیات باقرب ازمنه استخبار
کرده شود و لهذا مقرب الحضرت بی همتا محمدی خان بیگ بیات را بجهت استعلام این
مطلب اهم تعیین یافت که مقید به زیادتی احمال و اثقال نشده باخف وجوه که شاغل و مانع
نگردد بامر مزبور قیام نماید و چون سررشتهٔ قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح بروز
و ورود در قبضهٔ اختیار و اقتدار مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهور است در
اثنای روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه ورود یوم النشور اسعی
والی هندوستان از این تنگنای پر شر و شور و اختلاف و داعی اولاد پادشاه مزبور
و شیوع فتور در ممالک بی‌کران هندوستان بسامع جاه و جلال رسید چون آن اخبار
در معرض صدق و کذب میباشد بقدر آنچه عیار آن بمحک وقوع رسد مقرب الحضرت
مزبور را توقف فرمودیم و در این ایام که شاهد اخبار پیرایهٔ صدق پوشیده شایستگی بزم اعلام

بهر سانیده عساکر نصرت توامان یاری و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان و معتقدان دودمان خلافت نشانست بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه امداد و اعانت این نیازمند درگاه بی نیاز داره و تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر اعانت شاهزاده مزبور و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب الحضرت مذکور متوجه حریم والاگشت همواره کوکب سعادت از مطلع آفتاب عنایت ملک متعال مستضی و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی شمع انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق آبای و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده همت اورنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتیکه انواع فیوضات الهی بر چهره امانی و آمال باز و آنهار حدائق کامجوئی در اهتزاز بود فیض ورود ارزانی داشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه بزبان خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس قدرشناس گردید آری بنای کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و آحاد مکونات را صلای عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق دیده تامل ملاحظه کرده شود این امور مکروه نما در کارخانه همت بالغه مصلحت سنج عین فلاح خیر و محض صواب و صلاح است چه اگر سحاب الکمام بدست نسایم بهاری چاک نگردد دانه از اوج عزت بمیانجی حارثان در مغاک نرود و شکوفه را اکلیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک بر افراشته نمیگردد و آزاد و رفت انفاس گرامی پیداست که گرد وجود بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی بقائی و بی ثباتی دوخته شده متمزق میگردد و درین حال شیوه بیداردلان دانش اندوز آنست که در حین وقوع این قسم امور منهل عذب تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندود نساخته فرمان حضرت یزدان را بدل و جان اذعان نمایند و زبان بحمد سگالی و سپاسداری جناب کبریا کشایند اشعاریکه در باب مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک مدد شده بود بعون عنایت الهی بنوعیکه همت والا متکفل آن گشته شاهد مدعا عنقریب بکسوت وقوع می پوشد قبل از ورود والا رقیمه مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جان نثار

انشا

کدورت وسپری دوایت وحمایت عساکر نصرت مآثر پرده پوشش رخسار آن ناخوش منظران کریه الهیئت گردند بلکه بعلت نسبتی زائد بر موالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت تاسیس اساس دوستی وشرف انتساب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرات کشیده و بساط جبارت نوردیده بارسی چون تلافی مافات میسور تدارک ناکرده مقدور است بمظاهرت الطاف بیکران صاحب نیرو وقوی بازو باشند ودرین ایام که قوائم سریر سلطنت فرمان فرمائی هندوستان متزلزل ولباس دارائی والی آن دیار متغیر ومتبدل است شایسته همت غیرت اندیش وناموس سلطنت حمیت کیش نیست که به نیروی اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان وزمین وخالق ماء وطین اعجاز والای عقده کشای حضرت سدره مرتبت ائمه معصومین زده به تیغ دمار از روزگار آن گروه غدار که بغض شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر نموده فرقه خارجه اند برآورند وضمیر مودت تخمیر را بهمه ابواب از غائله اینمعنی مطمئن وآسوده دارند که بعون عنایت الهی از منتسبان دولت گردون اثر فیروزی شعار تدمیر ونگونساری اعادی خدیعت شعار آنچه لازمه امداد واعانت باشد بعمل آمده تهاون وتساهل واقع نخواهد شد ویکی از آثار میلان خاطر اقدس وطبع مقدس باستحکام قوائم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که حکم تبشیر دارد آنکه درین وقت نامه همایون که چون آیت قضا واجب الامتثالست باسم والی بیجاپور نیز صدور یافت که بآن سلطنت پناه بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی ومحبت مسلوک داشته در رفع اعادی خدیعت نهاد وترصیص مبانی ایتلاف واتحاد مانند زبان قلم وخطوات قدم متحد القول وموافق الفعل باشند که بمعاضدت این اتحاد روزنامچه تسلط اعادی باتمام ودولت نزدیک بانجام رسد انشاء الله تعالی از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرینکام خواهند گردید خاطر همایون وضمیر عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده اساس آسمان کرباس دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی مجدد گردیده وبساط گسترده الفت وهمت حضار قدسی باساط خاص ممهد شود لهذا افلان از راه حضور سراسر سرور فرستادیم که بر کیفیت سلامت مزاج وهاج اطلاع یافته برسانیدن مژده وشگفتگی خاطر الارفع مسرت گرداند چون طبع آن تیمن انتهای ضمیر ارجمند خواهان سرعت ورود مژده خوشوقتی آن عالیجاه میباشد علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره مرعو باد

مرغوبات ضمیر والا را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور کردند پیوسته شایان عنایات حضرت سبحانی و حاوی موجبات سعادت دو جهانی باشند در جواب

مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شده

ثمر پیش رس نهال پیوند دوستی جاوید جام جهان نمای محبت سعادت جدید چمن آرای بهارستان اتحاد والتیام طراوت بخش گلهای بشام آغاز و انجام اعنی نامه فلان که بمیانجی نبض شناس تشخص حجابت و سفارت و امین بنقش پیغام دوستی و صداقت شایسته سلاطین ذیشان نصرت خان ارسال یافته بود در ساعت مسعود که بمشاطگی الطاف حضرت ذو الجلال مجلس آرای اقبال بیزوال شاهد کامیابی هر هفت کمال نموده ابواب بهشت بهشت مطلب واقعی بموافقت هفت اختر از شش جهت بر روی ملتزمان بساط سلطنت والا شکوه کشوده بود فیض ورود ارزانی فرموده کام موالفت و یکجهتی شیرین و بستانسرای یکتا دلی رنگین و بزم حضور معمور و دامن گلچین گردانید از آن حدیقه سراسر بهار که نسخه منتخب عجائب سراسر نگارست بدست دریافت والا گلچین باغچهٔ مضامین گردید از گلهای بیگانه آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و یکانگی شنید شرحیکه در باب دو سپاه ظفر توامان زبان زد خامه اعجاز بیان شده بود در صفحه بار ضمیر آسمان پیوند بارخت اقامت کشود و چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان از سائر مفاوضات صداقت رسوم این معنی مفهوم و معلوم شده بود بفتوای مفتی عهد قدیم و پیش بینی ذهن مستقیم عزم درست اندیش مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بیپایان صادر گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که هر گاه بدین امر مامور گردند تهیه سر انجام سفر سنگراه سرعت امتثال فرمان الاذعان نکرده و در این ایام سعادت فرجام که مجدداً از فحاوی نامه صداقت انتظام ادراک این مرام شد بنا بر فسحت و وسعت ممالک ایران که مبدا و منتهای آن از سر حد روم الی ممالک هند است و لازم بودن تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولیت تواند شد مجدداً ارقام مطاعه شرف صدور یافت که هر یک از افواج لشکر و احاد این بحر قیامت اثر فکر باحتیاج جهان

عود کرده بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردند چنان نمایند که در حین جهاد حاصل و حدود کابل
حاضر باشند که بنابر ازدحام و کثرت و زیادتی عدت و استعداد مدت اگر آذوقه نخوره . و فا
عساکر بی منتها نماید از رهگذر تنگی معاش و فقدان اسباب انتعاش تعب نکشد با وجود
دو اسبگی مبارزان عرصه هیجا و هژبران بیشه وغا حیدر انر بهین سبب خانه زاد و تازی نژاد
و از ایلجیهای خاصه شریفه مرآت فرا و بیست و دار القرار قندهار فرستاده شد اگر بسبب قطع این
راه دور و دراز و طی تلال و تلاع و نشیب و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض
شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج باتمام مراکب موجب تاخیر و تراخی در تحصیل
مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر بتاریخ فلان بپای بوس رخصت سرافراز گشته
نصرت مثال پیش پیش موکب مسعود روانه میگردد و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل
با لشکر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق
و آذربایجان و قراباغ و ایروان و گیلان و مازندران با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس
و کوه گیلویه و عربستان و شوشتر و دزفول و دورق و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سایر
ممالک بیکران نیز و سردار فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دار القرار قندهار هنگام نشستن خسرو
فلک چهارم بر کرسی حمل از سنه قوی ئیل بر خاستن حاصل و حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهند
و فوجی از تفنگچیان آتش بار شکار انداز که مهره تفنگ شان در چشم شیاطین اعادی خاصیت نجوم
داشته بقدر ... یافتن ظروف بروج آبی افلاک فلک سیر از راه بندر سورت روانه خدمت گردید
بعون عنایت الهی اقبال مصون از اختلال اسباب حصول مطالب آن طراز نده تخت و نگین منظور نظر
عنایات خالق آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب حصول مدعا از اطراف و جوانب گشاده است اگر احیاناً
تاخیر در ورود سپاه ظفر پناه بر آن حدود واقع شود چنانچه پیرایه نگارش یافته دوری راه و ... فتح متوقع
زیاد تاکید و توثیق است و غیر از این که تهیه اسباب سفر در خور مسافت ایام توقف کرده شود دیگر جهتی ندارد
چون مدتیست که از کیفیت حال سعادت اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد از ارسال حکمت و افادت پناه ... روی
وقوع یافته اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح و وقایع را در مقام ابلاغ و اعلام
در آورده مکشوف دارند که بعد از ورود سپاه کشورستان بممالک هندوستان

بارودی ظفرقرین آن شایسته تاج و نگین ملحق خواهد گردید بالطریق انفراد از خصم بدفرجام انتقام
خواهد کشید انچه رای جهان آرای ارباب قرین صواب داند باسایر مرغوبات خاطر والاعلی
الحال جلوه ظهور خواهد نمود که بیمن تاییدات برازنده نامول شاهد مدعا سرایه حصول پوشید کوکب
مراد از افق حصول طالع و نجوم فیروزی بخش کامرانی درخشان و ساطع باد. نامه که

به بادشاه والاجاه اورنگ زیب نوشته شده

جواهر زواهر نیایش بیش از قیاس و لالی متلالی ستایش لاتناهی سپاس که کفه زبان و میزان بیان ازکشیدن
آن قاصر و بازوی توان از حمل آن فاتر نثار سرای کبریای مالک الملکی که مقدس جرم کبود
از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیع الازهار وجود از گلشن نسیم الفضای قدرت و شاخ
دیده دقیقه شناس نور آفرینش و زینت بصحرای بی منتهای قدرتش کشاده و روشنی اذهان
دانشمندان جز عنیت در راه معرفتش نهاده و درگردان اضداد را از جامه خانه صنعتش لباس اتحاد
تالیفی خلعتی بست شایسته بر دوش و سبکساران میکده عرفان را فروغ مهر منیر معرفتش باده آیات الم
در جوش و زبان سیمین شکرستان نبیلکسرازی ازخوان نعم انگشت شهدیست بکام کشیده و نگاه
سرمستان آگاهی باده لیست مدعا رسیده نظم ساخته از لطف بی خاکیان جار جد با تحید گلی
دیده ام این باغ پر از رنگ و بو * یک گل رعنا نشگفت از او نقود درود نامعدود و صلات
صلوات نامحدود. هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی شمع شبستان گلشن ایجاد و نخبه
صغرای کبرای مبدا و معاد آفتاب جهان تاب آسمان هدایت آب بقا چشمه ساز لطف و عطا
محراب مسجد عبادت ملایکه مقربین صحیح حر لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء والطین درخشان گوهر صدف برج اقبال
اسمان منیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون شب سفر حجته التر لیلة الاسرا پیشوای صفوف ارواح
مستعدان مسجد اقصی نظم مصطفی بادشاه هر دو سرا * آفتاب جهان حکمت حق گنجینه نان جهان
بود و اشیش جمیع تابه ان * جمله هستی تن بست او به جانست * او زعالم چه لعل از کانست و ثنای
بی منتها با اندازه نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت مولاه فعلی مولاه دفتر جلالش آیتیست و فرد والا
شی از داستان فضایلش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین
یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب مفرق الکتائب

علی آنکه یزدان حلیم ویست + و وعالم و و کف کریم ویست صلوات الله وسلامه علیهما
والیهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد جناب کبریا وبسط لبساط نعت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا
برمرات ضمیر قدسی تخمیر اعلی حضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری سعادت خورشید طلعت
عطارد فطنت زینت بخش وساده جاه و جلال مسند آرای اورنگ فرخندگی و اقبال مصقل مرات مطالب
دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد فارس مضمار خصم افگنی و
دشمن شکاری منظور انظار الطاف حضرت باری مستنیر و سالکان صراط مستقیم وصول نظر
مقربان پیشگاه قبول فروزنده ریاض همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان خلد
نشان جهانبانی سیراب منهل عذب افتاده آگاهی دقیقه شناس سخنهای اسرار کماهی تنها
ناقب سپهر جرات و جلادت نهنگ لجه بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحبیب انطانا
السلطنة والنصفة والمعدلة والشهامة والبسالة والجلالة والرفعة والعزة والاقبال سلطان
اورنگ زیب مشتمل میگرداند که درین وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به نیروی خالق
انس و جان و جاعل تمکین و مکان اسباب کامیابی خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب
فیوضات از شش جهت بر چهره اقبال گشاده است بمیانجی مخبران صدق آیین مژده جلوه
آن گوهر فروزان بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت
بر سریر والای سلطنت موروثی گورگانی و وساده لازم السعادت وجهانبانی
که بفحوای صدق انتمای تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز
من تشاء وتذل من تشاء بمقتضای آیه وافی الهدایه ان الارض لله یورثها من یشاء من
عباده والعاقبة للمتقین و به نیروی اصابت پذیر و موافقت کارگزاران تقدیر با حسن وقوع
پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر سریر
دولت متمکن باشند از انجا که مبانی صداقت والتیام فیمابین برگزیدگان این دو سلسله
مقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی قایم مترتب میبود که آن زیبنده اورنگ اقبال
و چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را هر گونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد
اعلام دراید که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردند چون تدارک مافات بعون عنایت الهی

آمد و شد مینمایند و بارا قامت در کمال انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان سکنا بنیاد ننا
حسن ایتلاف والتیامیست که اتفاق خاک و آب باعث بران گردیده هرگاه تالیف این دو جزو بی
شعور که در دیده بصیرت ارباب حقیقت صف نعال نشین بزم هستی اند نتیج چندین آثار عظیمه و امور غریبه
دیگر و پیدا است که توالف و توافق اساطین سلاطین که صدر نشینان بزم برتری برگزیدگان اقلیم
بلند اختری اند ثمر چه قسم آثار جمیله و امور نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که اورنگ
پادشاهی ترکستان بوجود واقر الجود مانفخر و مباهیست بمقتضای امور مزبور و فحوای صدق انتمای
فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ همگی همت والانهمت مصروف و معطوف بران میداریم که
مرات مصافات و مصادقت از غبار نفاق و زنگار وحشت سترده و معرا بوده همواره ما و ایشان باهم در مقام
استیناس باشند و چهره آسایش و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست درین آئینه جهان
نما تماشا فرمایند عمدة الاماثل والاقران حسن قوش بیکی را که یکی از طرز دانان رموز مصادقت و مصافات
است جهت تبیین این مرام و تشیید مبانی ایتلاف والتیام روانه بزم الامحفل معلی اعلی
حضرت والا رتبت سپهر منزلت پادشاه جمجاه فرموده طالب این مدعا که باعث رفاه حال و تیسیر
مآرب بیگانه و آشناست گردانیده بودیم و آن سلطان والا شان سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا
بسنت سنیه آبای عظام و اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلایق
و رضاجوئی حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه مهدی خان سلطان حاکم ترمذ
را جهت ترصیص این بیت الامان جهانیان که بمعماری عدالت سلاطین ذیشان سر رفعت باوج
کیوان افراشته روانه ساخته اند در وقتیکه منتخب ادوار و قرون و خلاصه حرکات سپهر نگارگون
تواند بود شاهزادگان و آتالیقان و امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت
و اورنگ حشمت و شوکت جمعیت داشتند شاهد این مدعا پیرایه حصول پوشید و این وثیقه انیقه
خاتمه وثوق و رسوخ گردید که تا انقراض زمان و انصراف دوران مشیدالعهد سلاطین ذیشان
توران و ایران بوده باشند تا باهم در مقام توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان
اساس دولت عظمی و دو ملک فسیح الفضا و ارغام انوف دشمنان خاکسار بادپیما با آتش هستی معاندان
مظاهر یکدیگر کوشش نمایند و در اوان دولت و زمان سلطنت این دو والاجاه قدر قدرت الی آخر الزمان

۱۸

این دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغمای یکدیگر در امان بوده هم عنان با
هم نگردند و اگر یکی از طرفین با دشمنی برخورد نماید در امداد و اعانت او بقدر توان و طاقت خود را معاف ندارند
و این وثیقه را منشور الادب و دستور العمل دانسته متعرض محال متعلقه هم نشوند و هر کسیکه در نقض عهد
پیمان سعی نماید در زمرهٔ الّذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده رو بلعنت الٰهی
باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر بروزگار فرخنده آثار این دو برگزیدهٔ حضرت بزرگ
و کردگار با دوام اللیل والنهار واصل گردد فمن بدّله بعد ما سمعه فانّما اثمه
علی الّذین یبدّلونه والصلوة والسلام علی محمّد

ظاهراً و باطناً نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد

سپاس
کامی و پیمانهٔ خوشدلی عبد العزیز خان از خمخانهٔ الطاف بی‌پایان الٰهی سرشار و
کام و کمیت وصول عیش مدام آب رفتار و صرصر شعار باد بعد از طی وادی فسیح از
دوستی و ولا که ضمیر خورشید ضیا بی میانجی تحریر خامه نقش پذیری نامه علم حضوری
دارد بر لوح ابلاغ می نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که
و علاقهٔ یکجهتی بفحوای الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف
و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مشید و مستحکم بوده در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات
نشاط و زمان انبساط خاطر دوستی ذخائر خواهان آن می باشد که از مستلذاتیکه
بدان متمتع اند دوستان گرامی نیز بهره حاصل آید و درحالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده
دوری مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق از حلاوت صحبت شیرین کام و از کاس کامیابی
سیکر دند و اگر بجهت موانع صوری و عدم کشف حجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل مفقود باشد
شایسته آئین اتحاد است که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای ما لا یدرک کله لا
یترک کله بارسال ارمغانی دوستان را با خود شریک سازند لهذا درین وقت که روضهٔ بوستان
مانند آن که از کثرت گلهای رنگارنگ و فور ریاحین بو دار دامن گلچین بل عرصهٔ خلد برین
بدیدهٔ نظارگیان مشکل پسند در می آید مضرب سرادقات جاه و جلال مهبط خیام دولت و اقبال گردیده
هر روز بشرب پیمانهای گران نزن و شکار تدرو و اصناف طیور و سباع و گوزن بملاحظهٔ اشجار سوزنه

سر و دماغ در مطالعهٔ بساتین سخن با ازاهیر و ریاحین تحصیل خوشدلی نمود تا بدین جهة اعتباری
خورشید ضیا شمع دماغ می افروزد مناسب چنان نمود که چند راس اسپ تازی و چند خم
بادهٔ شیرازی که شگفته سازندهٔ صد انگلی باشد از آن آیین بزم عیش خوشدلی را از یاقوت رنگین این
زین بشارت مرصع ... تزیین یافت در عالم اتحاد مصحوب فلان ارسال دارد که آن صدرنشین مسند ... دریافت
مستی با این دوست یگانگی دوست بهم باشند و چون فرستادن بادهٔ تلخ سبزه هایی
خوشگوار و ذایقه است ناگوار و سبزه می نمود از هر قسم مزه لازم دید البته چند و فرد
شد امید که پیوسته شکایت ارای عیش و خوشدلی کامیاب و کامرانی باشد نامه که بوالی
ملک روس نوشته شد حمد و سپاس بیکران نقود درود بی پایان نثار
جناب وهابی تواند بود که به آب روان حکم جاری ریاحین عجایب تزیین اصناف انسان و
انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین علم صرف و پستی نیست شگفتانیده باغ وسیع
الفضای عرصه الاجاری امکان را رونق و بهار نشو و نما کرامت فرموده و به قلم قدرت انجم
تقدیر هزاران هزار صورت بدیع که یک قسم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز و ابرست بر لوح
هستی نقش نموده که بر شب چراغ ثوابت و سیار را از بحر ذخار حکمت بغواصی قدرت بر آورده
چراغ راه سالکان طریق خدادانی گردانید و مذاق هر یک از تشنه لبان سلسبیل عذب خشت
را از چاشنی معرفت نکهت شهدی چشانیده و صلوات بی نهایت بر سید و سرور انبیا و
سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که انوار باصرهٔ ایمان و چراغ
خلوت عرفان و علت غایی ایجاد و نتیجه صغری و کبری مبداء و معاد است باد بعد
از گلدسته بندی بهارستان محمدت و منقبت برای مهر ضیای صداقت انتمای
پادشاه والاجاه روشن ضمیر مستور نماند که نامه مودت ختامه که درین وقت مصحوب
ایلچیان بجهت تصحیح مبانی مصادقت و موالفت که از قدیم فیمابین سلاطین ... و پیشینیان
برگزیدگان این دو دولت محکم بنای استحکام داشته ارسال نموده بودند در ...
و در زمانی سلطنت که خاطر دوستی ذخایر از تنظیم و تنسیق ملک ملت و دین و دولت فراغت حاصل
و در های حصول امانی و امال بمفاتیح عنایات الهی رو می نگار گشوده و نشان ... روا ...

بیت زرشتهٔ نفس پاره پاره معلوم است ○ که دل بهستی ناپایدار نتوان بست ○ دگر دیگه
بمعلمی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال از اندیشهای باطل از دامن
ضمیر افشانده اند از گران خرابی دار دنیا بر دل باری از مهری آبای علوی بر خاطر غباری
ندارد یقین حاصل است که آن سرگروه ارباب دریافت نیز از وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه
نذر محمد خان که در حقیقت دین واجب الاداء حیات را بدامن محصلان لیالی و ایام سپرده که خورشید فروغ
نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری برآورده اند آئینهٔ خاطر را غبار آلود و کلفت نخواهند گردانید و عمر
عزیز که قدر آن شناختنی است از روی آگاهی و تحصیل مرضیات الهی صرف نموده ایام حیات را بخوشدلی
و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود چون
در حینیکه آن سفر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور سفر مود خواهش
آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل مدینه منوره مطهره مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود
و قیام تقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضای اولیا و اوصیا می باشد
بر ذمت همت لازم نمود که شخصی را که بصفت زباندانی موصوف باشد برفاقت متعلقان
و منسوبان سلطنت پناه مزبور نزد آن زیبندهٔ اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق و تفتیش
میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لهذا زبدة الاشباه فلان را روانه خدمت
سامی نمود که بدانچه رای آفتاب ضیا اقتضا نماید مقرر فرمایند که پیشکاران دولت والا بعمل
آورند کواکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد نامه که در طلب قندهار
بپادشاه هندوستان نوشته تبارک الذی بیده الملک
وهو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن
عملا وهو العزیز الغفور جواهر زواهر ستایش برون از قیاس و لآلی متلالی محمدت
لا یتناهی اساس که در مقیاس نظر خرده بین دقیقه شناس بر لعل و یاقوت آفتاب
و ماه راجح آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دورگردان اضداد را از جامه خانهٔ تالیف و ترکیب
لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور کنوز اسرار و خازن رموز استار گردانید و اوراق پریشان
انسان را که صحائف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشتهٔ التیام شیرازه بندی

شعار بشیرازه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمتکده امکان اکه سرگشتگان تیه حیرت اند بنابر
ضیای شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نمود و بناخن تدبیر فرمانروایان
خیراندیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلایق گشود و بعضی از سلاطین بشیار بسعادت امتثال ان ان
الله یامر بالعدل والاحسان شادان و مسرور و برخی را مضمون و اذا تولی سعی فی الارض
لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد از شمول رحمت بغایت دور گردانید
نکهت ریاحین بستان اکه هر یک لباس اشیا زجدا در بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهاری در ساحت
گلستان و جدا انجا دامو جنت و آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت
بالغه بفحوای الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بستان افروخت ابیات ساخته از لطف بی
خاکیان ٭ چار حد باغچه کن فکان ٭ دیده ام این باغ پر از رنگ و بو ٭ یک گل رعناست
شب و روز او ٭ قدرتش آورده برون بی تعب ٭ یوسف روز از چه تاریک شب ٭ یک گل
خود روست ز باغش بهار ٭ یک ورق از دفتر او روزگار ٭ درود نامحدود بر حدیقه طراز گلشن ایجاد
شمع شبستان مبدء و معاد و واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهمن ثمر وجود
گلستان شهود یکتا گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود و مبلغ آیه کریمه اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم
اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین و پیشوای خافقین بیت محمد کاز ازل تا ابد هرچه هست
نام او نقش بست + بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او ما دام اللیالی والنهار و بعد بر مرآت خاطر الاقران
ضمیر صفای محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای بی نهایت الهی را شکری جداست که بدان اتیان آن از عهده
گذاری و سپاسداری آن احسان ابدا متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت بذل انفاق
و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد و ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارا کبری مقصود برانست که با وجود
اشتغال اشغال جهانبانی و توفیر دواعی ملکرانی تروییج احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین ملک را ایده
بنیاد تفقد و نوازش ملاحظه فرموده و انتظام حال انشراح بال ایشان کرده که مستحقین اشباع تفقد و تربیت عا و فقرا قسمت اندیشند را
تبعه رسانند رقبه جهانبانی را از شغل فرمایش ملکی بسیار سازند از روزیکه کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط امور
در قبضه کفایت و دولت این محتاج عنایت الهی گذاشته اند بنابر وسعت و فسحت ممالک محروسه و مشغولی بسایر اشغال
ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود و درین ایام خجسته

دین و احباب لا والا آزاد ساخته باین تقریب پرورش احوال سالکان خراسان نیز که بسبب بُعد مسافت
از مستقر خلافت از استفاضهٔ انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعی که مقتضی
عدالت کامله باشد کرده شود و درحین ورود این دیار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط والتیام آبای
ان عم الاتبار لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکر شیوهٔ ستودهٔ دوستی و اتحاد قدیم باشد مجدد
سلسلهٔ ارتباط گردد چون مبین و معین است که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت
والفت وارتفاع حجب مباینت و منافرت در بود و نبود ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث
ست باهم مضائقه نخواهد بود و دران تذکرهٔ یکجهتی و یکتا دلی اشعاری نخواهد شد قند پارسنده بود
مظنون بل متیقن بود که نظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول
بقدم قبول پیش می آید بنا علی هذا با خاصان ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه انجذو و گردید
بعد از ورود والوتیه دولت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از سیر نزهت آباد اتحاد این دودولت
محکم بنا اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده بقصور فاسد آنکه
درمیان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار است در حجب نافرمانی مختفی
گردیدند و معارضه با این دوست صادق الولا در آئینهٔ اتحاد صورت نافرمانی انولا جاعظیم الشان
داشت بر ذمت همت فرض گردیده که سپاه نصرت توامان ابا و سبان کروه خذلان مشتاق تا مزد قربانیا
لهذا حکم نافذ بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدائرهٔ احاطه در آورده بمفاتیح جلادت
در گشایش ابواب مغلقهٔ آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنهٔ امتثال فرمان اند در اندک فرصتی
بمقالید سیف و سنان اقفال درهای انقلاع گردون توامان را از هم گشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار
بران قلاع گردون آثار گروهی از محصورین که درحین محاصره سالک مسالک ادب و آداب
بوده از صراط مستقیم حد خودشناسی عدول نموده بودند بکشادگی جبههٔ عفو و اغماض مشمول عنایات
بغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم یقین حاصل از حیات واثق است که چون
از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد ولا
مزبور و سائر محال ممالک محروسه متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهد داشت چون مخلص الندا
ابواب گفتگوی حاسدان این التیام ایتلاف ابد توامان بود شاه وردی بیگ را روانهٔ خدمت والا

فرمودیم که حقیقت صدق اندیشی واخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار خاطرنشان نماید خورشید
سلطنت واقبال از افق جاه وجلال طالع ولامع باد

در جواب نامه عبد العزیز خان نوشته

مرآت بی غبار چهره حسن مصافات عینک دورنمای بدلاقات کلفت
دوستی وصدق محبت نیسان یکتادلی وسودت آگین نامه عنبرین شمامه سلطنت پناه عبد العزیز خان
در وقتیکه دوشیزگان حصول آمال بآرایش هر هفت در حجال اقبال وگلزار فراغبال انجمن افروز
ومحفل طراز بودند فروغ ورود بخشیده وباغ یگانگی واتحاد ومشام صداقت ووداد را عنبرآگین گردانید
شرحیکه درباب سلطنت پناه ابو الغازیخان والی اورگنج پیرایه اعلان واظهار پوشیده بود وجوب
سر سبزی سرو نسب هم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزین قرون واوان وبرادر والا تبار
آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده وهم در تخریب بعضی از اقطاع واراضی ونهب وتضییع عمارات
وضیاع سکان آنملک کوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان بتادیب او مامور
گردند در نظر ایقان جلوه عیان نمود در آیینه ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفاست منطبع
خواهد بود که سلطنت پناه مذکور بدقی در سلک اتباع این دودمان ابد توامان انتظام داشت
وبه نیروی استظهار ناظمان این دولت دیرینبنیاد به نیل حکومت موروثی آبا واجداد
استسعاد یافته واز تاریخیکه برکات عنایات کارکنان این دولت براوج حکومت ارتقای
ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام سررشته نیکوخدمتی ساعی وسلوک طریق رضاجوئی مرا
ومراعیت ودرکیش مروت آزار واضرار شخصیکه همواره سر بر خط فرمان وچشم متیقظ بر پاسداری
وپیمان داشته بدون صدور جریمه محظور از قاعده مرحمت ذاتی ومروت جبلی دور است
لیکن بنابر مراعات مبانی دوستی آن ناظم مناظم سلطنت وبانی مبانی صداقت که بصحبت پیوسته
که بی موجبی بکرار صدور نسبت بغی واضرار وجفای ساکنین آن دیار درآمده چون از بندگان
خلایق پناه رانقیض فرمودیم که سلطنت پناه مومی الیه از ارتکاب انقسم امور ممنوع استقامت
سازد وبهتین حاصل است که بعد از ورود منهی دیگر پا از دایره
خود رایی بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان
ضبط عنان کمیت خاطر از ارادهای چنان خواهد نمود واحتیاج بتعین تقرره دیار

با وجود شوریدگی جنان و تحریر بازه صاف و طبع والای تحریر باید و بمحوای حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین فرنفقیه لاف و گزاف تواند شد

اموال مرحوم بندگی کوش بلیکتوس که زبان خامه باسترجاع ان گویا شده بود مصحوب ملازمان سفرگزین بالکسلفا من حیث لا ینشد منه شیء من الاشیاء ارسال شد چون بجای

ازادای حقوق حضرت یزدان خدمات بیکران برات موارث اولاد ایشان تفویض گردید

اموال مذکوره کما فرض الله بورثه مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام و سمند حصول

مرام خوش عنان و در مضمار بی انتهای عمر دوام در جولان باد نامه که بابو الغازی

خان والی اورگنج نوشته شد پیوسته کوکب مطالب آنحضرت

مآرب ابوالغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و

وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنا بر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین

کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام

چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی است

موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا می باشد و مدتی بود که از کما هی

اوضاع سلطنت پناه اطلاع حاصل نشد لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از نیرو عنایات

حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدایق کامجویی و کامیابی از نسیم

الهی متبسم است بجهت استعلام این امر و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصافات

و مصافات شد و چنانچه در کشش وداد و ائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظر است

معموری سرای اخرویه ایشان نیز در آینه ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر مسامع بار یافتگان

جاه و جلال رسید که آن سلاله سلسله چنگیز خانی بکرات در صدد نهب و یغمای سکان دیار

ماوراء النهر بل آنکه از سکان والی و اربابت اهالی آن ولایت امری که داعی برین حرکت

صادر شده باشد در آمد ندیده و ن صید و تحلیه احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی

رب غفور و بار خدا است و مواخذه یوم النشور می گردد و بمقتضای طینت حضرت رحمن

که مومن و مشرک و در درگاه خداوندگاری آنحضرت یکسانند بخیناه حال افراد ناس

در نظر والای خداشناس بلیه تساوی دارد و معهذا مدتی شد که والی والاقدر آن ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت است لازم بود که به اظهار امری که در حقیقت خیر نشانتین آن عالی جاه در ضمن آن مندرج و رفاه حال جانبین در تحت آن مندمج است مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار بال مستی پریشان احوال بغیر از ناخوشنودی حضرت رب متعال و وبال مثمر و منتج اثری نمیگردد و یقین حاصل است که بعد از تعمق و اذعان این مقدمات که در حقیقت باعث بر آن دوستی آنعالیجاه مرضیة السجیات است مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق است خواهند بود و همواره سمند دولت در زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد و جوا

نامه عبد العزیز خان نوشته شد

گلزار دوستی و موالات و بوستان مودت و الفت و مصافات اعنی نامه صداقت ختامه عبد العزیز خان که سیراب از چشمه سار مودت و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد است در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان جهان بکام و دهر بهفت شاهد مطلب وائی تمام بود نکهت یگانگی و یکتادلی بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از هار مبتهج و مسرور گردانید چون در کیش صداقت و نظر وقت جوهر رنگین الفت پسندیده دیده دریافت جوهریان دانش و ضمیر فیان بینش بیابد و همواره مطمح نظر حق بین و مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر ستوده نسبت باصناف امم بر وجه اتم کرده شود و نقد کامل عیار این مدعا بمحک قبول طبع معلی رسید و سوسه سلسله جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخائر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کارکنان دولت ابد مدت دوران عدت بانجام آن مامور گردند

نامه که بعبد العزیز خان نوشته

از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان مواليد را حال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال و التیام و اجتماع منتظم است ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهامت و بسالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه والاجاه زیبنده مسند بلند پایه جهانگیر خانی طراز نده تخت رفیع الارکان قاآنی عبد العزیز خان از تشتت تفرق مصون کلها

کامجوئی آن سلطان عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلافات اضداد محروس و مامون بعد

از طی بساط اظهار یکتا دلی و مودت بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان

رموز آفرینش و تماشائیان لوحه دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطلب کلی از این

معدلت آئین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و غرس نهال یکانگی و الفت

آنست که کافه جمهور و ساکنان ثغور و ران بنیان رفیع الشان از تابش آفتاب حوادث

استظلال نموده از اثمار آن دوحه اطمینان لذت یاب کامستان باشند و از آن روز که

بنا و پود بنیان صدق نشان رسولان طرفین و ایلچیان جانبین نسیج مسالمت و مودت

و پرند مصالحت و محبت نقوش اتمام پذیرفته تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آن والا شان

بلند مکان بعضی امور که منافی و مناقض صداقت باشد بمنصه ظهور رسیده نواب همایون ما

نظر بر رعایت این مراسم کرده حرکات آن گروه خسران پژوه را مقرون بعفو و اغماض فرموده

عساکر نصرت مآثر با وجود نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال بامری از امور سایر

بلاد رخصت تلافی و تدارک نیافته اند و درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت

و شوکت پناه سبحان قلی خان از وخامت عاقبت نیندیشیده بفحوای العادة کالطبیعة الثانیة

دست غارت و یغما بدواب و اغنام جمعی از فقراء دعجزه دراز نموده پا از حد مراعات

دوستی بیرون نهاده اند چون بیقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع

و آگاهی آن والا جاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصه

اعلام و اظهار رسد که اگر آن گروه بی سیر و پا بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه

موحی الیه ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه آن گروه در آمده من بعد

ایشان را بنوعی ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سامی

الالقاب از این معنی مطلع بوده بفرمان آن گروه جناب مالک رقاب متقاعد نشود و یا مستحسن

نفرموده سلطنت پناه مزبور عمل نمایند عساکر نصرت اثر بتدارک و تلافی که بطریق فرد

ورا هزنی نخواهد بود مامور گردد و اتو الامکان صلح الشان این معنی را اسنافی دوستی

بیگانگی ندانسته موکد مودت و مشید بنای استوار یکتا دلی است شناسند

باقی حالات رجوع به تقریر فلان است اعتماد خواهد بود نامه که به عبید الله

خان نوشته شد

چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یکانگی مستاصل زنگار وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبید العزیز خان که رشک افزای بدیعه مانی در ریاض خلوت دوستان را تماشای بهشت آئین بر بساط مصحوب عمدة الاماثل و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی حسن خواجه حاجی میر آخور در حینیکه ابواب فیوضات بهار از ریاحین و ازهار بر روی روزگار گشاده و ساغر فروردین و صلای عام بمیگساران لاله و گل در داده و اسباب حصول مرام اماده بود از ورود مسعود چهره گشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشنودی شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که رهنمای گمگشته راهی مسالک طریق نکال بوده از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم جنود ... رقم زده قلم معالی شیم بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا مدارج سلطنت آن ممتاز شیوه ستوده بود باعث ابتهاج لاتتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کفر و نفاق با ضیای صبح نخستین باده بر یک نفس نخواهد بود و چراغ اقبال سرمدی و شمع ... از باد وفاق امتداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب تهنیت منصب کابل بر زبان خامه صادق البیان شده بود تیقن ... تصدیق آن دعا ... که مسطر سطر از کلام الملوک ملوک الکلام است از آبیاری سحاب لطف عهود سبز و ریان خواهد گردید لازم شیوه اتحاد و مناسب شیمه وداد آنکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده با علام فتوحات تازه و ترقیات بی اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردند همیشه گلشن دولت و اقبال بهار و ثمار حصول مقاصد سرسبز شاداب باد

نامه که به ابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شده

نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازی خان که مشتمل بر فتح میمنت و نگونساری کفره فجره قلماق بدین نمط زده خامه موالات ختامه شده بود در ساعتی مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر ساغر کامکار

امال و راز بود مصحوب فلان فیض و رود ارزانی داشته چون مبنی از خذلان اعدای این دولت مرصوصة البنا و مبنی بر ترصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت فرجام گردید بنابر شیوه مراعات ارتباط دوستی و ایتلاف ابای کرام آن سلطنت پناه الی یومنا هذا نسبت باین دودمان والا پیوسته بهمت والانهمت بر آن مصروفست که ان شاء الله سلسلهٔ جهانگیر جهانگیری را تسلط و فیروزی و قاعدهٔ ان دولت والا را ذلت و تیره روزی نصیب باد و شایسته شیوه اتحاد و ملایم شیمه کریمه وداد آنکه همواره باعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لا زال کواکب اقبال بر افق کمال باد تا بهم رسد

قطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان تحمید ریاض الفت و وداد و ثمره فرخنده اثر یکتا دلی و اتحاد یعنی صحیفه مودت طراز و معاوضه صدق انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین بلند مقدار زین سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایت الملک لا زال نظاما للسلطنة و الجلالة و العدالة و شوکة و الابهة و النصفة و النهروا [illegible] الاقبال سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد و قدیم و مصدر اطوار عهد قدیم است در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کام مراد در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز مدعا و شاهد کامیابی و مطلب در حجله آمال و امانی برم دولت روزافزون الکس شیرین صحبت جلوه نما بود و نشر شمیم الفت و یکجهتی نموده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید از شهد ثمرات عبارات دوستی آیات کام خواهش را شهد آلود و روابط و التیام گردانید آنچه از عواید احوال فرخنده مآل بدعهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان اتباع روضة الارضا را به پیرایه ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب آمده جلوه ظهور نمود مقتضی اطوار خیرخواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه آن گروه بدعهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان آمده دست تجسس پرده از خیار قول و قرار سپاه خود برمی داشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام صمیم تهنیت مراتب مهر و نیکخواهی و محرک سواد روابط قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی تمهید و اعانت

اولیای دولت فیروزی آیت نوایر فساد و عناد آن گروه مخذول العاقبة که بعض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشیدی تا اثر معاندت
و موالفت منسوبان دودمان الابرار عالمیان ظهور یافته دست جرات و پای جسارت معاندان کشیده
و بریده میگردید باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب معاونت و معاضدت بمیامن
الطاف سبحانی بر حسب مرام آماده و مهیاست باید و بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات درجات
مرتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مطمئن خاطر باشند که عنقریب بانصرت
فیروزی قرین و با شاهد کامیابی و مطلب و اتی همنشین خواهند بود و درین ایام که اساس دولت
دودمان گورکانی و را اختلال قوائم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البیان از سیلاب حوادث
و را انقلاب و زوال است مناسب غیرت دینداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری
مینماید که با صدر نشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز بان
ممهد قواعد آداب انی نگارش یافته برسم و آئینیکه آبای عظام الامقام عمل نموده شده
و حسن یکجهتی و اتفاق بجدی و وضعی سلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان را کمال رعب
حاصل و راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در
نام و نمیر اعادی بد فرجام کوشیده بمشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه آمال و ساحت
اقبال را ضیا و صفا بخشند و از انجا که شمائل اخلاص و اوضاع آن زبده محبان عقیدت کیش با وجود
بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین اشرف را با انتظام اسباب
کامرانی و دوام سلطنت و جهانبانی با علی مراتب تصور نموده در طی تحصیل مطالب انچه شایسته
اعلام دانند بر سرلحه اظهار در آورند که در هر باب شرائط معاونت بمنصه ظهور رسد و بتوفیق تحکیم
تشئید مبانی الفت و وداد بنده ادب قدیم میرزا محمد شفیع کتابدار خاصه شریفه را روانه انصوب صواب انجام
فرمودیم که در خلوتسرای حضور نشر روایح گلزار محبت و وداد نمود بعد از ادراک چگونگی حالات و مکنونات
خاطر که حواله باعتماد و راستی گفتاری اوست مراجعت نموده ثمره دوستکامی آن عالیمنزلت خاطر مهر اثر
قرین انبساط گرداند مشار الیه انبا بر توجه ضمیر انور بدریا استقبال احوال گرامی بزودی رخصت انصراف داده
مرغوبات و مخزونات خاطر شریف را لباس شایسته انها و اعلام خواهند پوشید که بعون عنایات الهی کارگزاران دولت

۳۴

دولت ابدمقرون شرف حصول بخشند گلهای آمال از نسیم تائیدات شگفته و خندان و ریاض کامرانی
سرسبز و ریان باد **نامه که بپادشاه بیجاپور نوشته** تا گلهای عنبر شمیم حدائق وداد و ریاحین
مودت نسیم بساتین الفت و اتحاد در بهارستان یکجهتی و التیام رائحه بخش مشام دوستان
بخت بلند و نهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه مهابت
و بسالت انتما عالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت
جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بعواطف الملک الاله ادام الله اقباله و بناله ما
در گلشن سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال
تائیدات عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق اظهار محبت بی پایان بر لوح ابلاغ جلوه
می‌یابد که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبای عالیمقام این دودمان
عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق انیق دینداری و کمال حسن عقیدت و
اخلاصمندی بشرف ولای عقده کشای خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل و اعتصام
باذیال فیروزی اشتمال دولت و اقبال ابدی الاتصال این دودمان والا که در حقیقت منسوب
برتری و علوشان و ملجای امیدگاه اعاظم سلاطین الامکانست استوار ساخته بزلال جهان
رعایت اولیای دولت ابد قرین در گلشن سلطنت و فرماندهی گلچین مراد بمساعدت همت تا
این آستان خلافت مکان مطلب روا و کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یک از آن
مسافران عالم قدس بدوام خلوص عقیدت و اخلاصمندی محکم و بنیان مودت شان باستحکام
اسباب آمیزش و التیام دائمی مشید و محکم میبود و همچنین فیما بین آن دو سلسله رفیعه نیز شیوه
وفاق و طریق یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی میباشد که یاجوج فتنه را در عرصه
از ایشان خیال مرور و عبور بخیال و خصم بداندیش را در آن نسبت مستطاب اندیشه تسلط و اقتدار
بحاصل چون نقش بر آب مینمود با وجود ظهور و شیوع این معانی حقیقت طراز چون یکجهتان
عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده مسالک یگانگی تا یک مرام
اتحاد و یگانگی میبود و ابواب رسل و رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایا
عقیدت و یکتادلی قدیم غبارآلود مغایرت و بیگانه نفسی در نظر عالمیان جلوه ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت

بعد از آنکه والی هند و هندوستان دو نوبت در مقام استمداد و دار القرار قندهار در آمده بی نیل مقصود
ذیل بدنامی بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده بود و بتکلیف
خشک مغزی و پریشان دماغی که در رو بسته بید ا دیگر باره هوس ایمعنی نموده دارا شکوه
ولیعهد خود را که از سایر اولاد بزعم آن پادشاه حسرت دستگاه امتیاز داشت با کثرتی تمام و عدتی
مالا کلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب صواب قندهار فرستاده جالب کلام
و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت خجالتی چنان در نظر نکته دانان غریب و بعید
نمود که بفحوای مَن جرّب المجرّب حلّت به الندامة از کار خود پشیمان نگردیده
دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آید فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف و اکناف
ولایات معموره سکنی دارند نشده بود ایمعنی را فوز عظیم شمرده در بردن نقب و جر و سیبه سایر لوازم
قلعه گیری سعی بلیغ نمود دقیقه فوت و فروگذاشت ننمودند و چون گوشمال آن قوم نادان که در
مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر ذمه همت شاهانه فرض عین عین فرض بود [illegible]
بیگ و حاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که برسم
بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدائره احاطه در آورده و سد
مسالک ایشان کماینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپهسالار نیز با سایر عساکر که بحر
پر جوش روانه شده اگر بمحض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار ننموده
باشند بصیقل تیغ درخشان زنگ زدای وجود آن ظلمت سرشتان گردند و رایات نصرت
انتظام نیز تا بلده طیبه بسطام در حرکت آمده آن تیره بختان بد مآل بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر
خصم افکن عدو مال شش ماه متوالی در بردن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند
ذو الفقار خان بیگلربیگی و سایر غازیان ظفر نشان و مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان
هر روزه بر سر سیبه ایشان ریخته جمعی کثیر و جمی غفیر از آن سیاه بختان را آواره دیار عدم میگردانیدند
و تا مدت شش ماه که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که [illegible]
و دریا [illegible] جمعیت نمایند آن قوم پریشان روزگار مشغول بیکار میبودند بعد از
اصغای خبر نزدیک شدن لشکر قیامت اثر بجمعیت تمام یورش نموده از طلوع فجر تا زمان

شمع بزم فلک چهارم برلگن بسیط السما نایره جدال و قتال اشتعال یافت تا آنکه قریب بیست هزار
نفر از ان مدبران طعمهٔ ثعابین تعبیه افاعی تفنگ و نهنگان تیغهای آبدار سحر کردار گردیدند و باقی
و خجلت بیزار از ننگ و نام بار ادبار بر مطایای رسوائی بسته بشیوه سخت و رسم سابق آواره
دشت فرار گشتند و نظر علیخان و قپان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول
نموده جمعی کثیر از ان بعاقبتان را طعمهٔ تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار نمودند و ذخیره و فیل
اورده آن قوم ثعالب شعار خدیعت را آواره صحاری فرار و ادبار نمودند لله الحمد و المنة که مجدداً فتحی
چنین مبین قرین حال اولیای دولت و دین گردید نوای کوس بلندی قدر و الا بمسامع سکان
صوامع گردون رسید چون بر مضمون فتح نامه اشرف مطلع گردد بر تودهٔ این فتح مبین که از تائیدات
تسکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید فتحنامه
استیصال غلجائی سلطنت پناه فلان بشفقت شاهانه و مرحمت بینهایت خسروانه
مستوثق و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از روز یکه رایض قضا توسن دولت را
رام نوبت همایون ما نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال ما کشوده و پیوسته
شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد تر مشرب حدایقه ما مولست از آغاز اشتمام
صبح دولت و اهتزاز روایح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبرآگین و
دماغ جهانی از شمایم آن مشکین است همواره گلستان همیشه بهار نصرت از نفحات غنائم فیوضات
الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید بانتشار مضمون بلاغت مشحون و ما
النصر الا من عند الله بلند آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان
مرآت صافی بشغل افنا و اعدام خود گرفتار و از مکاید خود و آزار اند درینوقت که مقالید
سیوف درخشان غازیان ظفر نشان بفحوای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
از گشایش ابواب مغلقهٔ قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و سایر حصون و قلاع
اتخذ و که هریک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات میزد فراغت
حاصل نموده دار السلطنه هرات مقر رایات جاه و جلال گردید والی هندوستان که با تیره بختی
و سیاه روزی توام بود از صفای الخیر و رفاهیت اندیشه‌ها متوجه گشته بخیال محال و تصور فاسد یکه

لازم شتافته فان همنفر ملیاست شد اورنگ زیب لدرشید خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان دکنی و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان و اله قلیخان با عدتی تمام و لشکری مالا کلام بقصد استرداد دار القرار مزبور روانه گردانید و چون در حین ورود الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنه مزبور حکم باحشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا را با سپاه خود مقرر فرمودیم که بیکی از ییلاقات که وفا بجمعیت مردم ایشان تواند نمود رفته بنشینند و اب و دانه و آراستگی اسباب جنود اشتغال نمایند تا حین جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه با شند خیل فرباب که بر بد هجوم آورند احاطه قلعه دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را با دوازده هزار نفر روانه بست گردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد داشت در برون جر د نقب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده بذل جهد نمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی در دار القرار قندهار پای ثبات و قرار فشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بسر آنگروه خسران پژوه فرستاده خرمن حیات آن تیره کوکبان را باتش تیغ درخشان بباد فنا میداد و بضرب توپهای صاعقه بار و زخم شرار لهبان تا که زمین از خروش ایشان متزلزل و جبال از صدمات شان در تحول و تبدل بود مضمون صدق مشحون فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ در منازل و مضاجع كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مشغول خواب ابد میگردانید تا آنکه سپاه نصرت شعار دشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی باشی و قولار آقاسی بجمعیت و آراستگی که خورشید را از کثرت و ازدحام تابیدن بر کره زمین نمیگردید و خرد خرده بین از ملاحظه آن سپاه بکر از این ابیات مشغول بود

مثنوی

گرفته باقبال صاحبقران *** زمین را سپاه آسمان را سنان *** ز انبوه آن لشکر و نیزه و تیر بود *** جهان نیستانی پر از شیر بود ***

بدفع و رفع آن جماعت بعاقبت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که میر آخور باشی و نظر علیخان سرگروه جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصوره جمعی از سپهبستان صهبای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده باموال و رعایا و فقرا دست درازی نموده باشند در تقصیر ایادی تسلط ایشان تقصیر نمایند و مقرر

اتفاقاً مشار الیه و نظرعلیخان مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان تقرر نموده عمل نموده
ایلغار روانه شده در حوالی کرشک با منجر خان و الله قلیخان قباد خان که با موازی سه هزار
بتاخت زمین داور رفته باغنایم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات بنیاد
ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران نموده قلیچ خان بعد از وقوع این چنین فتحی مبین مجال توقف
ندیده سالک طریق هزیمت گردید و امیرآخورباشی و نظرعلیخان با شعله که پیوسته گلگون
خونفشان از دنبال خان با جولان میساز قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب
و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه با ردو و خیام آن
جماعت ریخته بسیاری از آن قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود و ...
عساکر نصرت فرجام اورنگ زیب بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان مکنی
و قلیچ خان و سایر امرای خود را که بمزید جرأت امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال محاربه
مجادله و مقاتله جنود مسعود مقرر نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف
بهادران صف شکن و دلیران مردافگن که روز هیجا را بر وصل شاهدان عنا ترجیح میدهند
از آستین جلادت بر آورده بر آن قوم بی وجود حمله آور گردیدند و بمضمون صدق انتمای قال
عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ
صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیدند رستم خان و قلیچ خان سایر خوانین
... که تاب صدمه شاهین تیزچنگال نیاورد و ببال عجز و اضطرار در پرواز آید هراسان
داخل اردوی اورنگ زیب شدند اورنگ زیب از ملاحظه آن حال در غرقاب اندیشه شامت
و سؤ مآل افتاده مخلصی بجز از شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده کل
و عساکر خائب و خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بمجوای جاء الحق
وَزَهَقَ الْبَاطِلُ بتاریخ هشتم شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردید چون
مضمون رقم اشرف مطلع گرد و سجدات شکر بتقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گردانید

رقمیکه بدولت خان در ایام محاصره قندهار نوشته

شده آنکه ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه ذات

بروج چرخ اخضر را ز رنگ هستی ریخته و از لیل و نهار ورید و لخت بدین حصار استوار او بخته
مفتاح ابواب مغلقه این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح
الفضای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه گشایش
دریچه باه بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده وران دوربین اند صدق این معنی شاهد بیست روشن
و برتافتن قفل آفتاب از باب [illegible] بدست قدرت قاهره ساقی کوثر [illegible] عادت سلسلیت
الحمد و المنه که این مفتاح جهانگشایی از ابای عظام و اسلاف کرام دست بدست
کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدایق آمال ما بیاری سحاب الطاف
از آغاز طلوع نیر اقبال تبسم نسیم جاه و جلال ابواب مرام چهره بخت ظفر قرین [illegible]
گیری و جهانبانی تماشاییان عالم در انگشت و با وجود نیروی سرپنجه جهانگیری و قوت بازوی [illegible]
سلیمانی سویته همت والا و نیت معلای ما بمقتضای عدالت کافه و مروت شامله بر ان مقرر
که مور ضعیفی لغفلت بی سپر مراکب [illegible] و جنود نامحدود [illegible] تحت [illegible] لال نصایح
و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایه انتباه و آگاهی کرامت فرماییم و ابواب دخول دار السلام
امان بروی آشنا و بیگانه گشاییم که هرکسی براه تمنا دیده جدار خود را [illegible] جهانبانان سپارند
از تصادم خیل و تعرض خواری و زلل مصون و محروس مانند و اگر باغوای [illegible]
ازین سعادت محروم مانند اسیر سرپنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردند
پیشکان راز بان عیش [illegible] سرور ظلم اند و زان ظلمت شب [illegible] امان اعمال [illegible]
و بمال نباشد لهذا چنانکه ابواب دولت اعلام فتح و نصرت [illegible] حرکت [illegible]
بست آن که کواکب اقبال نشان از ظلمات جهل مرکب در محاق بودند [illegible]
حال [illegible] از زور بازوی شوکت چهره هستی جنود فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و آنگروه خذلان
پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را پرده دیده آگاهی و قفل زبان عجز اندودی [illegible]
خود ساخته فرمان اجابت الاذعان تلقی بقبول ننمودند تا آنکه بمقتضای قهر آسمان سلطنت
و خلافت کبری حکمی از جنود مسعود را نهدم آن بنیان و افنا و اعدام آن گمرکشتگان
غوایت و عصیان نامزد فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان معلی [illegible]

و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی التماس سستی خانه براندازی جرأت
سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان برکف مترصد فرمان اند و صدمات
توپهای اژدر صولت اژدر مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان
و بروج قلعه مانند بروج چرخ اخضر در دوران است از هم ریخته و پاشیده آفتاب
آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید تقبیکه طرفین اطاعت و عصیان
و وقوع سود و نقصان آن را ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را به مامن عافیت
خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا
بأسنا تخم عجز و استغاثه بی ثمر و نفیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود

قسم

نقل سلطان از احکام روم نوشته شده

آنکه چون بفحوای
صدق انتمای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمه همت پادشاهان والاشان سلاطین
عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است که رعایت احوال رعایا و زیردستان
و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان نمایند که بسبب تیقظ و بیداری ایشان
رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و راحت غنوده زنگ تفرقه از خاطر مترددین
و سالکین سبیل زدوده بفراغ بال بکسب معاش و سرانجام اسباب انتعاش قیام
نمایند و چون بعضی از انسان صورتان ابلیس سیرت و بشر نمایان شیطان سریرت در لباس آدمیت
و مردمی باهمال شیفته گری قیام مینمایند و اندوخته ثروت را با نقد حیات از تجار جدا
که سررشته شیرازه رفاهیت سکان هر دیار از هم میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین فرمانروایان
جانبین که حدیقه پیرایان آمال خلایق و چمن آرایان صفای خلق و خالق اند واجب و لازم است
که اگر بآب خودرائی و خودسرائی خار بیگانه مردم آزاری از ریاض همیشه بهار مصالحه سر بالا
کشد باره آید دست خیراندیشان آن خار را بن افگنده و آن نخل جفا از ریشه برکنده گردد
مبین این مدعا و ماحصل این معنی آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام
متصله بولایات ممالک محروسه پا از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا
و مترددین و منسوبان دولت ابدقرین سالک طریق تعدی میگردد و یکی از جمله آن یاجوج صفتان

که در یک دم سد سکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی سیمانیست فلانست که به سر جمعی از مسلمانان
ریخته اموال ایشان را عرضهٔ یغما و دماء ایشان را هباءً منثوراً نموده و بدین یک شیوهٔ ناپسندیده
اکتفا نموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و عناد است و منسوبان این دولت محکم
بنا بر رعایت مراتب صدق و صفت صفا در صدد تلافی و تدارک نیامده متعرض احوال ایشان نگردیده و اگر جنابت
آن صمیم بلاحظه مستقیما فیه تکرار ارتکاب این امر نماید ملاحظه آنست که مودی با مور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالحه
و مسالمت افکنده بعد از آن تدارک آن خواهد بود و منافی خیر اندیشی آنکه کار کنان آن دولت علیه اکثر متخلل انتقام
عظیمه تهدید بلیغ کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور نموده اگر از یکدیگر بعد المخاذیل آن سفیر
سلطنت و تعیین تخصص بجهت تنبیه آن ابلیس سیرتان تعلل غیبت انجام این امر در مدت کم میسر اند شد بنا بر
اتحاد و یگانگی و عدم جدائی و بیگانگی اگر منسوبان این دولت لا زالت الطالیه آن را بسر افراز خود سازند محول به نوع دیگر نخواهند فرمود

رقمی که بجهت انشای الویهٔ سیاه نوشته شده از زبان

دست قدرت جناب لشکرکش وجود و سپاه آرای هستی و نقود بجا یکدستی صنع ازل لشکر الوان
کیفیت اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نموده و شقهٔ رایات
فروغ آیت خورشید و ماه را الفریان نافذ کن از هم گشوده بر صفحهٔ ازمنه
این لشکر بیشمار از هم به نشانی ممتاز و هر موجی از بحر بیکران این فوج را
بعلامتی سر افراز ساخته شقهٔ لوای خاک گرد زنگاری محلول فروغ مهر منیر
ملون و اعلام سیاه شب کحلی با کلهای کواکب ثابت و سیار مزین ساخت لوای
لاله و گل که پیادگان سبز جلو بهار اند فوج فوج را لباسی جداگانه در بر و پیرایه
خاص در رونق افزای حسن منظر است چون تاسی فرع باصل از واجبات و تابع بودن
جزو بکل از مقتضیات میباشد بنا بر مقتضای طلعت حضرت جهان که غنچه ای جهانیان
یک گل از آن باغ جنت نشانست مقرر فرموده ایم که هر یک از سلک تابینان امرای عظام را
نشانی ظاهر و علامتی باهر باشد که در آن هنگامه بجای زمان مقابله اعدا که مردان
را فصل شکفتن گلهای مطالب و هنگام رسیدن اشجار مأرب است از هم
ممتاز باشند بنا بر آن سفید ... انتساب احوال فلان نموده علیک مطربابات مبینا

۴۸

عنایت خاصیتی است که پرتو مهر منیر مقتضای آن گل را در رگ شاخ رنگین و قیمت لعل و قوت
را در صلب کان سنگین مینماید و همین معنیست که انسان را از زمرهٔ امکان و معشر اعیان تاج
امتیاز بر سر میگذارد و مقالید حل و عقد امور بکف کفایت و قبضهٔ در آتش عیار و نقد قابلیت
گوهر شدنست که در گرهٔ قطرهٔ باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین مینا است
که طراز ندهٔ پیرایهٔ وجود در انتظار نقش نشسته در کارخانهٔ امکان تا تیر فاعل بی ساختگی ماده
تار سیست بی پود و خیال ایوان رفیع الارکان بر ریگ روان آب و ابیست بیهوده اگر آیینهٔ قابلیت
صورتی مقبول طبع جلوهٔ ظهور نمینماید و اگر مرآت آمادگی و اسطهٔ نکبر و حسن وقوع استیفا نقاب
حجاب از چهرهٔ ظهور نمیگشاید سیم و زر را از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بر
عینک را از مین صفای طینت رتبهٔ تقدم بر بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت
همایون ما که چون تابش آفتاب عالمتاب عام اثرش تمام است بمقتضای النَّاسُ
مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ بعضی از بندگان را بعلت
قابلیت مواد و حصول استعداد برتبهٔ والای قرب مخصوص ممتاز میسازد و پایهٔ قدرش را از الطاف
می افزاید و مصداق این کلام و مصدق این مرام صورت احوال فلانست که از تاریخیکه منظور
انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران گشته یوما فیوما بل آنا فآنا بمقناطیس حسن خدمت و اظهار
کاردانی و کفایت جذب آثار مرحمت بیشتر از پیشتر مینماید و یکی از جواهر امور مکنونه که
اندیشهٔ ان اخلاص پیشه از معدن خفا و خفایه پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید معادن طلا
و نقرهٔ ملک ایرانست که از عهد باستان الی الآن نشان آن در صنادید ثانی عنقا و
وجود کیمیا می بود صورت وقوع آن در آیینهٔ احتمال نیز بدشواری چهره نمود و در عهد
و ایام کفایت و وزارت پناه مومی الیه مسمی بحاجی [illegible] از کشف این معنا ظاهر گردید آوازهٔ
این امر غریب از حدود روم تا حدود فرنگ رسید و بازای این خدمت شکالی و در
مومی الیه را مجدداً منظور انظار احسان و الطاف بی پایان فرمودیم رقیمه در
طلب مولانا محمد محسن کاشی نوشته شده
بیکران خسروانه مستمال بوده بداند که چون پاسداری شکر هر حرفی بازای انعام منعم و وجوب

درخور اکرام مکرم میباشد چنانچه هر جزئی از اجزاء موجودات و هر فردی از افراد کائنات
مرآت تماشای شاهد این مدعا و حجت واضح این متمنی ست از وجد دوام چرخ گردان
چون آفتاب عالمتاب روشن است که سرگرم این آرزو   و از ذکر مدام در یابید است که
گرشته این حسب وجود از این قرار برگردی که از درگاه عنایت کریم مطلق با عطای گوهر آبهای
مذهب حق ائمه اثنا عشر و فرمانروائی انواع بشر که عمدهٔ عطایا و زبدهٔ مزایا بخشندهٔ عطیات
اختصاص یافته باشند رعایت این معنی بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن فرض منحتم
است و چنانچه این فرقه والا و طبقه معلی مشغول الذمهٔ این دین احب الادیان بر وافقان
رموز عرفان و عارجان معارج ایقان نیز   در مذهب بیداری کیش تیقظ و بیدار هی فرض
عین و عین فرض است که معاضدت حارسان ثغور شریعت و حافظان گوهر نوامیس ملت نمایند
ولله الحمد والمنة که نواب کامیاب همایون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت اقبال عنفوان نشر زمان
جاه و جلال پیوسته بمعاونت و تائید حضرت رحمان خالق زمین و آسمان اعاظم امور دین و سلوک مسالک
یقین منظور نظر اصابت اثر میباشد و در موقت که تقویت انتظام و استحصال انکام شهر الف با مر محاربت
مطمح نظر والا و مرکوز خاطر معلی است که گاهی نماز جماعت که در حقیقت ادای دین احبی است
معدول مومنین است قیام نماید میباید که چون بر مضمون احب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی
امیدواری روانه درگاه جهان پناه شده بتقدیم این امر شریف را که در حقیقت استر بقافزاست
صورت و معنیست عمدهٔ عبادات و خلاصهٔ طاعات و اندر **رقیمکه بهجت خلعت**
محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده آنکه بخشایندهٔ پیرایهٔ وجود و کسوت لوش
آراستگان بزم شهود که فلک را از لباس اطلس و بخورشید را تاج فروغ بر سر است بمقتضای
حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر جزئی از جزئیات تکوینات را
صفات کمال و آئینه پیدائی ذات عدیم المثال خود نموده از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره
انجم مثابه دیده دریافت بینایان سوء انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر ابیض روشن است
بگرد و همگی فراخور سرمایه که از انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سرگرم این تکاپو و بی آرام این جستجو هستند
خورشید را بلعل و آتش که لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشانده و ابر بدر را بهار ایرا

٥١

بمناحت دریافت و عرصه شناخت او رایت رست و رهنمائیت بکلم و کاست از روز که نعمت

شخص دولت و عراق دارای او سلطنت را با نال حسن تدبیر نواب همایون ما دلوده و بنای صلاح

فلاح فاسد ایام را بر نو شد اردی عدالت ما نهاده پیوسته بکنون خاطر والا مرکوز ضمیر علاء نسبت

که جمعیکه کسب کمالات و حسن خدمات را علاوه مستحق بندگی آبا و اجداد نموده باشند مشمول

عوارف شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد

دیباچه رقم شخصی چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین مروت

و سخا و جامع اسما ثیر اولی و اخری است پیوسته در بحر زخار تفکر و دریای بی انتهای

تدبیر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضا رب ودود [illegible] باشد و سبیل اتمام

و اختتام این کام منوط و مربوط بر انست که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدوی

شعار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بمحک امتحان و قبول رسیده باشد تعیین فرمائیم

که از نتایج سلوک ایشان عایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشند لهذا فلان

تعیین فرمودیم **دیباچه رقمی** چون آب هوای ریاض دولت والا و حدیقه همیشه

بهار سلطنت معلی مقتضی آنست که وجه قدمت خدمت در گلزار و نهال بندگی شمر

سایه گستر بوده غارسان را کام مطلب یابی از اثمار آن شیرین و حدیقه طرازان انجم طرب

از الوان ازهار و انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را جهت

دیباچه رقمیکه جهت القاب محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده

بر بینایان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نقوش حکمت این نه طاق پوشیده نیست

که شناسا ... از تهی قامتی و وا رستن پیرایه هر انداکار بر دیده وری و پیشه صنعت گری

نیست چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس و وام شکیبایی

که از عمده آلت و سیاست ابد و استوار و مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر و تکار

گزان کارخانه تقدیر است همچنین دریافت و پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار

و خدمت اندوزان درست کردار خاص دیده والای شهریاران بی قیم مقدار

لله الحمد و المنه که از بدو جلوس بر اورنگ بلند خاقانی و تخت رفیع اساس

۵۳

۵۲

صاحبقرانی پیوسته آیین شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده هریک از تلمذ یافته
بساط قرب فراخور مراتب بخلاع گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون بهمین تشنیر لفظیه
را برور زمان انصراف دوران مراتب و سترس مسامن هیست اسم نبیل و ذکر
جمیل است لهذا درین وقت بنا بر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته اعتماد الدوله
محمد بیگ بالقابه بلباس القاب عالی جاه مومی الیه را که چسپان قامت قابلیت او
مطرز بطراز مخلص بلا اشتباه و عمده مقربان درگاه فرموده مستوفیان دار قام
واحکام و فرامین مناشیر و عنوانات آنها را ثبت و مرقوم سازند و از شایبه تغیر مصون
دانند

دیباجه رقعه میرزا ابن وحید الزمانی نوشته

چون منهل عذب عنایت و شفقت و چشمه سار خوشگوار مکرمت و رحمت بر عموم
لب تشنگان حصول آب سبیل و برانبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجت
مندان کفیل است و پیوسته نهال آمال اخلاصمندان ازین ما معین در نشو و نما
و عروق و اغصان آن از شرب این زلال کوثر مثال زمین پیما و آسمان سا میباشد لهذا
رشحی ازین بحر بیپایان و قطره از باران این سحاب صرف مزرعه امید فلان گردیده
از تاریخ فلان

دیباچه رقعی

که حکیم علی الاطلاق و والی الولات باستحقاق
که انسان عین را در شیمه مشیمی رموزخوان غوامض صحائف اسرار نموده و طایر نور
نظر را در بیضه بیضی و قفص مشبکی قوت آسمان پروازی و نیروی عرش تازی کرامت
فرموده چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع ذیحیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند
اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را بر رشته عدالت پادشاهان
ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشیده درین کارگاه قدرت نگارخانه حکمت پابند
او تار یکجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب درهم بافته است قانون الاهی دارا
و ملک آرای از رشته احسان سلاطین فرمانروا و تار احتیاج بندگان صورت التیام داده
پادشاه کشور بدن و فرمانفرمای معموره تن است اگر نسبت فیض با جزای اعضا فرق تا قدم نرسیده
نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسه کالبد از دست انداز لشکر بیگانه امراض و علل مستاصل

میگردد واگر رفت در روب انفاس که غرائض ولشکری سلطان و لشت دست از کار کشید

تعیش ضایع و مهمل میشود و از ینجاست که فرمانروایان اقلیم صورت که راه بدقایق معنی

همواره در تعمیر باطن بندگان صافی نهاد و اخلاصمندان درست اعتقاد کوشش میفرمایند

و لله الحمد که نواب همایون ما را از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته منظور نظر اصابت

اثر آنست که هریک از بندگان فراخور قابلیت مواد و کسب استعداد از آفتاب احسان سحاب

امتنان استفاضات و استفاضه نمایند لهذا فلان را بنور احسان سربلند ساخته دیباچه

رقمی نوشته آنکه خسروان فرنیشان و رموزخوانان لوح امکان که در دبستان وعلم آدم

الاسماء کلها بمنصب خلیفگی سرفرازند بمجوای صدق انتمای من عرف نفسه فقد عرف ربه

ازین کتاب سماوی رموز استتار اسرار میخوانند و غوامض این مشکلات را کما ینبغی میدانند

این فن حکمت را علم بامور ضروری حضوری هرآئینه حضور معلومات در دیده تحقیق ضرور

میباشد از قسمت عدل نعمت بتعدیل روح و منبسط بودن آن در اعضا کالبد بیک

نسبت معلوم است که احسان و انعام پادشاهان نظر به کارکنان و بندگان نیز حام سیاست

و از اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت است ظاهر میگردد که ریاست عامه بر رعیت ضعیف

نوازی تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری بریکقرار است بیقراری سینه‌ها

مسبوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطرخوانهای این صحیفه قدرتست پیوستگی رشته امید و ارادت

بدامن دولت سلاطین مفهوم است ازین منشور الآداب الهی سلوک رئیس باهر و سر پیدا و اختیار

سلطان قلوب به تردد انفاس و جوب پرورش احوال خدمتگاران مرا پای ضمیر خسروان

هویدا است و لله الحمد والمنه که از بدو جلوس اورنگ سلطنت و اقبال از ابتدای انگاه بر دو

عظمت و اجلال همگی همت والانهمت مصروف و معطوف برآنست که بندگان این درگاه والا

پیشگاه عموماً و باریافتگان بزم قرب حضور خصوصاً از فوائد احسان و انعام محظوظ و بهره‌مند

گردند لهذا بنابر شفقت شاهانه در بارهٔ فلان را که معمور دیباچه رقمیکه جهت

وزارت تخصیص نوشته آنکه از روزیکه در دار العبادات امکان صفوف وجود خسروان

بقیام بندگی و سجود اذعان یکتائی ملک منان اشتغال نموده از طلوع صبح طوق اطاعت برگردن

دارند عادت عدالت عادل مطلق بران تحو جریان یافته که افراد شکستهٔ انسان را برشته
اطاعت بادشاهان عظیم الشان شیرازه اتحاد بمعنی اعتدال حقیقی که مضاهی وحدت مطلق
است نزدیک کرده اند بنابر ذمت همت بادشاهان ذوی الاقتدار که سایه ذات بیهمتا نحو هستند
کامل الصفات اند لازم که بجهت مراعات اهتمامی در هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را
که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا به نیروی
کاردانی ایشان منتظم و شمل جمعیت شان ملتئم باشد و چون آثار راستی کاروانی از وجنات
احوال فلان اصح و لایح است شمه از عنایت شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده شد

دیباچه رقعی

چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است
از اخلاط اربعه مختلفات و اعضاء رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود بادشاهان
رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط
اجزای ابدان است مقرر داشته که بمساعی این هشیاران قدرت الهی اوضاع عالم امکان را
منتظم و شمل وجود مکونات ملتئم باشد چنانچه فسط حرارت غریزی که مدبر امور بدن و طبیب
بیماران معموره تن است از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان ل بیشتر میباشد همچنین
رعایت و مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز خانواده حکمت و
فضیلت گشته نباضان طبیعت مزاج و نبض شناس تشخیص تدبیر و علاج شده باشند
و بکار خسروان گردون کمر باس ملک عموم ناس آیند بر ذمت همت قدر شناس
واجب و لازم و فرض و متحتم است

دیباچه رقعی

فلان بداند که چون هر
موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما را شکری خاص میباشد
که بدون ادای آن بدان از عهده شکرگزاری برآمدن متعذر میباشد چنانچه شکر جارحه
زبان عبارت از آنست که پیوسته بمحامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده با جزای
ناسعین محامد خالق مطروف و ظروف ازین جدول صوت و حرف چمن وجود را از نهر
سیراب دارد و شکر ید دست و غنا آنکه فقرا و مساکین را برشح رحم و نهار درآرد
افتادگان را از خاک ذلت بردارد و هم چنین شکر عطیه عظمی و نعمت الا سلطنت جهانبانی

دالا و جملگی نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که حسب الخیر اندیشان و نیکو کاران و نیک خواهان اخلاص شعار را که جامع و حاوی فضایل و کمالات صوری

به پیرایه دانش و کمال و حلی فضل و افضال مزین و محلی ساخته باشند از امثال و اقران به مزید احسان ممتاز ساخته به مناصب

و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمائیم و مصداق این مقال صورت حال سیادت و وزارت و اقبال پناه نجابت و هدایت

و اجلال دستگاه افادت و افاضت و فضیلت انتباه حقایق و معارف آگاه عالیجاه نقاوة السادات العظام سلالة الاماجد الکرام

اعتماد الدولة العالیة العلیة الخاقانیة سیما للسیادة و للوزارة و النجابة و النقابة و الافادة و الفضیلة و الاقبال میرزا

گردیده که خاطر دانش گلزارش همیشه بهار سیادت و نجابت با ثمار علوم عقلیه و نقلیه مثمر و نهال طبیعتش با نوار کمالات صوری

و معنوی زیب و زینت یافته لهذا از ابتدای او و ذیل منصب جلیل القدر رفیع الشان امر و الا مرجع الارکان وزارت دیوان

اعلی را من حیث الاستقلال و الانفراد با رسومات و حق القرار و مکالات و جمیع متعلق بهذا الامر بدستوری که در وجه

محمد بیگ وزیر سابق دیوان اعلی مقرر بود به سیادت و وزارت و اقبال پناه عالیجاه مشار الیه شفقت فرمودیم که کما

ینبغی بامر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نماید مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی ارقام این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده و رسوم

و حق القرار و مکالات امر مزبور را مخصوص عالیجاه مومی الیه دانسته و نسخه نجات دیوانی و انچه رتق و فتق

آن به وزیر دیوان اعلی متعلق است نوشته و مهر عالیجاه مومی الیه بر آن نهاده مهر از بصحیح و اعتبار دانسته ...

بشرف ... و در عهده شناسند رقم مبارکه به میر حمله نوشته شد که سیادت و ایالت پناه نجابت و حشمت

دستگاه معدلت و نصفت انتباه عمدة السادات و نجبا الکرام نظاما للسیادة و النجابة و الدیانة و المعدلت

میر جمله خان دل اخلاص منزل پیوسته بضیای آفتاب بدیع الاشراق عنایت و اقبال پادشاهانه که در

وسط السماء تزاید و ترقی نشر فروغ نماید روشن حدیقه بندگی و یکجهتی را برشحات سحاب مدرار الطاف

پادشاهانه که از بحر ذخار سلطنت ابد مدت مایه برمیدارد گلشن و سرسبز داند که عریضه اخلاص مضمون و ذریعه

یکجهتی مشحون که در ین وقت بارسال آن خجسته در اداره سلک بار یافتگان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر

منخرط و منسلک گردانیده بود و بنظر کیمیا اثر رسیده خدمات آن اخلاص قرین بندگی آئین منصه ظهور رسیده

انچه در هر باب معروض انتظار در یافت والا و ضمیر منیر خورشید ضیا گردانیده بود و مستتر با نوار ملاحظه و مستضی بضیای

مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی دثار و کافه فرق ناجیه اثنا عشریه بمراحم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان

خدیوانه بفحوای الامور مرهونة باوقاتها مستظهر و مستوثق خواهند بود و چون خلوص نیت و صفای طویت

سلاطین صداقت آئین سلسله جلیله قطب شاهیه نسبت بدین دودمان خلافت مکان و اتحاد مذهب و تشیع طرفین

احراز سعادت بندگی می‌نماید که چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار صحت آثار
ذات ستوده صفات کامل البحیات اعلی حضرت بادشاه والاجاه ستاره سپاه می‌باشد و آن
غلامزاده نیز مدتیست که از شرف درگاه خلایق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده درین وقت رقم
اشرف رخصت انصراف حاصل نموده روانه شود و توجهات شاهانه شامل باشد **دیباچه رقمی ایلچی**
از روزیکه دستور دیوان کن فکان و مشیر امور ادوار و ازمان منشور فرمانفرمایی نواب همایون از طغرای
غرای جهانبانی موشح ساخته و مفروزه نویس دیوان قضا و قدر کامیابی و کامجویی را که جمیع آن عمر
و دوام و جمع تعیش مدام است باسم با برداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معلی آنست که
جمعی از بندگان را که قامت قابلیت شان بطرز کاردانی و سلوک خدمتی مطرز باشد از اکفا
و امثال آن برگزیده من الاقران و الاشباه بارجاع مناصب بلند پایه سربلندی ارزانی داریم
مصداق انتقال صورت احوال خجسته مال فلانست لهذا از ابتدا فلان **رقمی که جهت سیوم**
خود نوشته چون ارض طیبه غلامی و زمین قابل بندگی خاکساری را خاصیت آنست که
نهال امید غلامان و بندگان در آن خاک صراد برشحات سحاب عنایات بغایات سرسبز و برومند
میگردد لهذا اشمه از شفقت بغایت شاهانه شامل حال و کافل امانی و امال کمترین غلامان شایان و لایق
نشان این مجد طاهر مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان **دیباچه رقمی در**
باب ینگیچی اقاسی گری بوداق سلطان چون نشان حکم آنداری ضمیر
همایون و علامت درست اندیشی خاطر اجابت مقرون آنست که بجهت انتظام اعاظم امور
و اتساق کارهای ضرور جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده اباعن جد درین آستان ملک
پاسبان درگاه خلایق پناه بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرافراز باشند تعیین نمائیم لهذا اشمه از شفقت
شاهانه و شمه عنایت بلانهایت بادشاهانه شامل حال کافل امانی و آمال فلانی فرموده از
ابتدای فلان **دیباچه رقم دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ تو**
چون از روزیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق العنان فعال لمن یشاء منشور جهانگشایی نواب
همایون ما را بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام
که مستحقان رحمت اند بانعام عام عدالت شاهانه با نوخته پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر

آفتاب تاثیر است که عموم خلایق بنجوای وکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از آفتاب
شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ملهوفین ضعفا کشیده و بساط ظلم
وجور از صفحه روزگار نوردیده باشد و تمشیت این امر اهم سرانجام و وقوع این عزم مصمم موقوف بتعیین شخصی است
که بصفت ستوده تمیز و وارسیدگی متصف بوده باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلان است که از رشد
اکتسا با صلاحیت انجام خدمت مزبور از وجنات کاردانی او واضح و لائح است لهذا شمه از شفقت شاهانه
بادشاهانه شامل حال و کافل آمال و امانی او نموده رفعت و اقبال پناه مزبور فرموده از ابتدای فلان دیباچه
رقمی در صدارت میرزا مهدی بیگ که چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز
ضمیر خورشید نظیر است که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار
خلاف و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد
وحصول این مامول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت و قبضه قدرت
شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری پرهیزکاری و نجابت و صلاح آراسته باشد
و مصداق انتقال صورت احوال فلان است دیباچه رقمی بسر اعلی بیگ که لشکر آرای
سپاه دیار شهود و حافظ ثغور کشور وجود که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی همین محافظت از دست
و تاراج گران فنا مصون و محروس است از روزیکه زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت
نواب همایون ما گذاشته مکنون خاطر والا و مطمح ضمیر معلی است که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال و فارغ البال
بوده بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط بتعیین جمعی است
از بندگان که بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند و در سر فطری از آفاق تعین فرمایند که از روی
آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاه قیام و اقدام نمایند مصداق انتقال صورت احوال فلان ولد فلان است
رقمی قاپچی باشیگری کامرانی سپیکه در سر بوستان هیبت و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب کرم ابر مطیر
احسان چهار فصل سرسبز و ریان است توقف دارد و چندین از گلهای کام و اثمار الوان مرام میوه آباد و
مهیا مینا و از چوب خشک میوه حصول مطلب بهم رسد خوش نشینان این جنت خلد عنوان وقت خود
که هر برگی آیینه تماشای حسن بهاری می بینید و در هنگام خواهش بمقتضای اکلها دائم
باکوره مطلب از شاخسار مامول می چینید بنابرین خردمندان دانش پژوه پوشیده نیست که

راکه زاده و پرورده این گلستان باشند اسباب حصول تا چه غایت صالحست لهذا بنا بر قدامت

خدمت و اعتقاد و اعتماد نواب همایون ما بر فلان رقمیکه بمیرزا

صدرالدین محمد مستوفی الممالک نوشته

که چون روزیکه مستوفی دیوان قضا توقیع الملک من تشاء فرمانفرمایی انام در مفرده خلود دفتر

دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ما [illegible] جمع نموده پرورش احوال کافه برایا را بانواع افضال

و انعام ما حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلی است که جمعی از کارشناسان که بزیور

راستی و درست قلمی محلی بوده خدمت ایشان را آباً عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال اقران ممتاز

و سرفراز فرماییم لهذا دیباجه رقمی آنکه ناظر نقعه رفیعه سبع شداد و منظور آمال برایا و عباد از روزیکه

سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت و قبضه درایت اکف کافیان

همایون ما گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف و معطوف بر اینست که بمفحوای

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ رعایت و مراقبت جمعیکه از سلاله خاندان طیبین

طاهرین کرده باشند ایشانرا بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران ممتاز و سرفراز

فرماییم دیباجه رقمی به جمشید خان قولار اقاسی آنکه طلیعت حضرت آفریدگار

و سایگی جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام غلامان شیرازه امور بندگان

بسبب تعیین جمعی از یکجهتان فدویت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسید باشند منتظم

بوده باشد لهذا از بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید درخشان جهانبانی

و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان خاصه شریفه بعهده جمعیکه

بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده و درینوقت بنا بر حسن خدمات

و بندگی فلان دیباجه رقمی باغور خان آیشک آقاسی آنکه چون از روزیکه

سحاب مطیر عالمگیر سلطنت و الاگوهر فشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانگشایی

و جهانداری فروزان و تابانست از ریزش این ابر گوهر بار و تابش این خورشید گردون اریکه

صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان شوند و جلوه نما

سرسبز و ریان میباشد و ساکنان حدیقه بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بهست اعتقاد

٦٣

چوب خشک اثمار کام چیده اند و در ظل تظلیل لقد اقبال و رفاه حال عنود وار رسیده لهذا بنابر حسن خدمات و صوفیگری ابا و اجداد فلان دیباچه رقمی در نشان سلطان حاکم بحرین از درج دیگر گوهر ابداع خلافت و بختیاری و برج آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت ینابیعش در ششه سعادت پرورده و صدف نیت بار آورده زیب افسر امتیاز و فرمانروائی نواب همایون ما گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر معلی انست که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشد ایشان را منظور انظار عنایات فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله که بصفت تشیع و صلاح و دینداری اتصاف داشته باشد در قبضه کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا دیباچه رقمی در حق ذات کامل السجیات نواب همایون ما که نسبت و علو حسب بمقتضای صدق انتمای مرج البحرین یلتقیان از سایر سلاطین ذیشان امتیاز تمام دارد و بمقتضای یمنی گوهر قابلیت خانه زادان اضاف خلوص نیت و صفای طویت را الفنون انعامات و صنوف نوازشات شایسته و یگانگی گردیده خاتم خواتیم حدود و ثغور ممالک نامحصور توانند شود و صورت اقبال از آیینه احوال فلان جلوه گر شود و پیدائی موجود دارد که از نسبت بندگی الوین خانه زادی و جبین مهبط فیوضات انوار عنایت گردیده بمرتبه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا دیباچه رقمی در سلطان نقیعه تحفت از ید و طلوع نیر سلطنت دوران عدیل ناظر کارخانه امکان و منظور جهان و جهانیان اعنی جناب مقدس حضرت رحمان گلشن و نسیم بوستان ایران که خیر البقاع لقب دارد بجل آفتابی ماهچه لوای اقبال نواب همایون ما و ضیا کرامت فرموده همواره همت الا والاکی سعی مصروف و معطوف بر انست که مساکن اهل الله و منازل سالکان خدا آگاه مسعود معمور بعنایت شایسته چون سرای عشق ایشان معمور باشد لهذا دیباچه رقمی در صدارت مرزا ابو صالح صدر ممالک نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و رهنمای صراط مستقیم کان الجنة هی المأوی و ذرات کاینات بفروغ آفتاب جمالش کشور شهود و دوران انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عذارش جنبانه گردانند زلال کوثر مثال الهیت با صراف شرائی

ارض سموات قلوب اهل دل و کان او بیان مختلفه را الجواسے الله انزل من السماء ماء فاحیا
به الارض بعد موتها احیا فرموده از هر آیتی ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی بحدائق قلوب ارباب
عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت اغصان بمقتضای حدیث
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حواله باآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده
و از آنجا که نواب کامیاب همایون با نور آن آفتاب پرتو آن چراغ اند و امروز حراست و محافظت
مدینة الاسلام ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که به نیابت آفتاب جهان تاب
عالم افروزی مینماید به نواب همایون تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مطرح ضمیر منیر
ملکوتی اقتباس آنست که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و نافرمانی مصون
و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این تمنی موقوف بر آنست که جمعی از متدینان شریعت
شعار که نهال وجود شان از آن روضه والا منشعب بوده از آب و هوای شریعت پروری
نشو و نما یافته آثار کاردانی و حقیقت شناسی ایشان در این دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده
باشد جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خداشناسی
همگی اوقات خود را وقف پذیرائی امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق این مقال صورت حال
[illegible] بمیرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم حاکم علی الاطلاق و پادشاه و دانا
با استحقاق که سررشته گی را صدف گوهر حاذقی و سرشاخی را شارع قافله کیفیتی ساخته مژه های دیده
بینا را جهت پاکی چشم لبه آب تطهیر نموده و آبهای چشم بینندگان را از هفت پرده پالوده
حکمت کامله و محض علوم شامله اعتدال مزاج عالم کبیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است دیده
این نوع گرامی را از سائر انواع موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جان بخش
و نفخت فیه من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تالیف از رشته حکمت عملی
سلاطین پیشینیان نموده ابواب گلزار آسائش همیشه بهار متمدن بر چهره ایشان گشوده از نیست که خواقین
صاحب یقین و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته بنوشدار وی عنایت کامله علاج
سوء المزاج احتیاج کافه انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد و اخلاص منشان بذل جهد میفرمایند
و بحمد الله و المنه که نواب همایون ما نیز از آغاز طلوع تباشیر خورشید دولت و تنفس انفاس علیه

خواص صبح سلطنت تریاق اکبر عنایت ازاله سموم هموم از قلوب خواص و عوام مینمایند و از این
قانون حکمت پیوسته بملاحظه نسخهٔ سابغهٔ الطاف و احسان مینمایند لهذا دیباچهٔ رقعی

جلوس ثانی و تغیر لقب اسم شاهی آنکه فلان بهمه جهات شاهانه سرفراز گشته بداند
که چون سنت سنیه و طریقهٔ مرضیه سلاطین جم آئین این سلسله آن بوده که در حین جلوس اورنگ
سلطنت والا و اتکا بر چار بالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم
افروز پیر و جوانست لباس نام نامی و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند در
این معنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان نظیر مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب ببرج حمل تحویل
نموده و ابواب شگفتگی و انبساط بر روی خلوت نشینان اکنان و اکمام کشوده زمین و آسمان
شگفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوانست و معهذا قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده
مانند اثمار و ازهار که بتدریج قدم بحدائق بروز و ظهور گذارند جلوهٔ وقوع نموده پیرایهٔ نامی
بطراز سلیمانی مطرز گردید و روس منابر و وجوه دنانیر باین نام نامی زیب و بها یافت و زینت
این نوید جانفزا بعهدهٔ اهتمام فلان شد **دیباچه که بر صدور عبدالرحمن فارسی**
نوشته شد اصطرلاب دیدهٔ بینا که نسیج عنکبوتی خطوط شعاعیش شباک طائر [illegible]
لمنبرش و دام راه گیر ارتفاع نیرین است از غوغای صدای ذکر خفی صور بهای این [illegible]
که بنوای تسبیح قدوس در رقص اند در ثقبهٔ تواری حیرت خزیده و مردمک جهان
نوردش که در میدان مسابقت عرش تازی باشد مانند فرس اصطرلاب مین گیر گردیده ام
دماغ که بداهت توام زادن ابکار افکارش بلکه بود از زادن یک مضمونیکه قابل تحریر صحیفهٔ ثنا
گستری تواند بود سترون و الْسن مثال شهپر پرواز قفس زادگان یا فی البال بود و چون
اصطرلاب الکن است فرس طبع جواد در میدان فصیح بیانی از دهشت ادای حمد یزدانی
و خورشید ما عقل و خرد را در شبستان جهل مرکب نمود کرم شب افروز عقل بلند خرام
کرسی خیال باین درازدستی پنجهٔ اقتدار از چیدن گلهای ثنا که شایستهٔ سر سخن کتاب باشد کوتاه و بی نوا
و مردم دیده مقیاس آسمان پیمای اندیشه چون ثقبهٔ لبنه مصنوع خواب گران چهار پهلوی نگاه حیرت عرش اعظم
در مقام فروتنی علت ذات الجنب از پهلو نشینی ذات الکرسی حاصل و پاکیان آسمان نشان حاجبهٔ انجم بلند

خاتم رسل و مقصود کل و اهل‌البیت اطهار آن سرور مختار خصوصًا امیرالمؤمنین امام المتقین و یعسوب الدین قاتل المشرکین و قامع الکافرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم و باقدام عذر لنگ راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر رصدبندان فلک دانش و مجسطی گشایان رموز بینش مخفی و مستور نماند که صدر بیجان مجلس آراسته عبدالرحمان را در بست و گشاد و حل و عقد و لبط و قبض سرای محکم بنای امکان و قصر مربع اساس آتشجان بنا بر افزایش جان پسندیدگان و پسندیدگان مشکل پسندان خلی تمام بنیاد است زندگانی احیا از جا هیمار عدم بدلوتش که بر چرخ افلاک بسته بر می آید و گرهی که از گزند جسم بد بین بکار می افتد بناخن تیز سرش که آویزه این سلک است میگشاید بمشبت سپند کوکب که دران بحرهست و دفع اصابت عین الکمال میشود و بعنان داری تمسک الاعنه‌اش توسن مراد چون آب خوش عنان بکام هر کس میدود و تنبیلش پاسبان گنج مطالب و کلب شب زنده داریش حارس مآرب است کشیدن امن و صلح گران بها در کف کفه میزانش نهاده و سنبله آتش بدهقان این کشت دانه خرمن حاصل داده طالع مردمان از و تاثیر نفس او تا د حاصل و با ستمداد تاثیرات این موثرات زنگ یاس از چهره آیینه مراد زائل است لهذا با وجود قصور باع از نیل اوج این ارتفاع در سلک اسلاس این ام دامان اجتهاد و بر میان استوار و طالب توفیق از محول الحیل و نهار شبها ید که شاطلی انعبرسن با بینیکه و نگاه دیده وران مشکل پسند با پسند نماید و بناخن بیان گره از طره مشکلات شاهد مدعا گشاید و هو ملیر آمل مأمول و مزین کل مطلوب بزینة الحصول و دیباجه که برسم الخط قرآن کو ستمه

الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ لِلخَطِّ فِی کُلِّ خِطَّةٍ حَظًّا وَافِرًا

جمیع حمد ثابت است برای خدای اینکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار

وَخَلَقَهُ فِی الأَوطَانِ الکَرَاسِیِّ وَ الصُّحُفِ مُجَاوِرًا وَ مُسَافِرًا

و آفرید او را در وطنهای کتابها و خطوط همسایه ای مقیم و سفر کننده

وَصَیَّرَهُ مَنظُورَ العُیُونِ الأَعیَانِ حِینَ مَا کَانَ نَاظِرًا وَعُبَابَ

و گردانید او را پسندیده برای چشمهای سروران وقتیکه شد بیننده آن خط و پر کرد

عُبَابَ تَیَّارِهِ مُتَلَاطِمًا وَزَاخِرًا وَاَوجَبَ لَهُ مِن دِیوَانِ العَطَایَا

دریای موج آنخط را و رحالیکه طپانچه زن لبالب است و واجب گردانید برای آن خط از کچهری جود و بخشش

مُوَاجِبًا وَمَرْسُومًا وَأَنْبَتَ وُرُودَ مَوَارِدِ بَسَاتِيْنِهِ مَذُوقًا وَمَشْمُومًا

مشاهره و روزینه و رویانند گلهای چمنهاے باغهای آن مزه دار و بوو دار

إِذَا تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ وَبَلَغَ فِي تَكَلُّمِهِ غَايَةَ الْقُصْوَى وَإِذَا سَكَتَ صَمَتَ

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد خاموش شد

مَنْ صَمَتَ نَجَا حَرَكَاتُ مُتَحَرِّكَاتِهِ مِنِ اهْتِزَازِ الْعِشْقِ

و هرکه خموش شد نجات یافت جنبشهاے حرکت کننده آن از جنبش عشق

مَخْفِيَّةٌ مِنْ عُيُونِ الْأَغْيَارِ وَالْمَعْنَى الْعُرْيَانُ فِي لِبَاسِ اسْتَارِهِ

پنهان از چشمهاے اغیار و معنے برهنه در لباس پرده هاے

الْكُحْلِيَّةِ مَحْجُوبٌ مِنْ رُؤْيَةِ ذَوِي الْأَبْصَارِ حَبَّذَا مَنْ صَامِتٍ أَفْحَمَ مَصَاقِعَ

سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائے ها زهی خاموش که خاموش کرد بلیغان

الْخُطَبَاءِ بِلِسَانِهِ نَاطِقًا وَتَبَارَكَ اللّٰهُ مِنْ نَاطِقٍ عَجَزَ بِسَيْرِهِ مُحَجَّلُ مَنْ كَانَ فِي

خطیبان را بزبان خود درحالیکه گویا است زهی گویا که عاجز کرد بسیر خود آن دست و پا سفید آنکس که بود در

مِضْمَارِ الْبَيَانِ سَابِقًا عَلَّمَهُ اللّٰهُ بِالْقَلَمِ عِنْدَ كَوْنِهِ قَارِيًا لِلْإِيجَادِ مَا

میدان بیان پیشی کننده آموخت آن را خدا بقلم وقت بودن خود خواننده برای آفرینش آنچه

يَعْلَمُهُ الْأَفَاضِلُ وَرَسَمَ لَهُ مِنَ الْبَيَانِ مَا قَصُرَ عَنْ نَيْلِهِ بَاعُ إِدْرَاكِ

نمیدانستند آن را افضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت

الْأَوَاخِرِ وَالْأَوَائِلِ صَارَ بَدِيدًا لِلْأَخْدَانِ وَمَخْزَنًا لِرُمُوزَاتِ الْقُرْآنِ

متاخرین و متقدمین شد قاصد دوستان و جای خزانه براے اشارات قرآن مجید

يَسْجُدُ لَهُ انْظَارُ الْأَبِيَّةِ الْجَامِحَةِ وَيَنْزِلُ لَهُ شَوَارِدُ الْمَعَانِي الطَّامِحَةِ

وسجده میکنند براے آن نظرهای انکار کننده سرکش و فرود می آید برای آن وحشیان معانی سرکش

سبحان الله سلیل ابر نیسان یعنی دُر غلطان را در حلقه صحبت وجوه زهره جبینان این آبرو

دونه گلهای سرخ حنائی محیای مشتری طلعتان را در صدقه چشم دیده وران این نکته و سکه

صورت زر را در سکه خانه اعتبار از و تمام ولآلی کلام سماوی را از مرصع کاری او حسن نظام

مفارن و سپاه سیاه پوش عباسی لونی معسکر ایتلاف ده بیربیرلریه ناصر و معاون

بزرگیست و سپاه سیاه پوش عباسی او در معسکر الفت از یک یک همدگر مسد دکار

عیون عیناقی میدان سباقی طی قلوب مثل الفالوف تحتنده نقطه استقرار ایلیه

چشمه ها حروف عین آن خط در میدان سبقت بگردن پیچیدن مسخر کردن لبها مانند الف هزاران در زیر نقطه ها که یکیده

باقلمش و اجیاد جیادی تنگ اوساط افخاذی میم امتیاز بیرله و اغلمش

با استقرار و اطمینان دیده شده و گردنهای اسپان انخط که صحالف باشد در میان انهای آن با سیم امتیاز سفته شده ای

مراکب طویل الاعناق الفاتی سپاه حروف ابجره اعلام فتح سلاطین گبی نسر بلند

و اسپان دراز گردن الفهای انخط در میان حروف مانند نیزه های فتح پادشاهان سر بلند

و حلقه دوائری عرض سطور طولنده ظرف طریف حروف اوزره کمند حلقه لرنه ماننده

و حلقه دائره های انخط در پهنای سطرهای دراز بر معشوقان تا در حروف مانند کمند با حلقه ها

بدایتی گوز اچوب بیریاده باخمش تا آخر کار اللهی منظور ایتمش و صحیفه عاقبت

ای بدایت آن چشم کشاده بر طرف دیده تا آخر کار الله او پسند گردد و خط عاقبت

پنجه الد والدوقی مهر وار حصول وقبول ختمنه ایتمش خمیس جیش عالم ستانی

پنجیر شدن اورا رنده مهر حصول و قبول با ختم رسیده پنج لشکر عالم گیری

و عزم جهانبانی سی ربع مسکونی فتح ایدیب جنات ثمانیه گبی سکز بلوک اولوب ابجد

بسیار فوج شاهی انخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت بهشت هشت شهر گذشته ابجد را

سردار ایدوب اعداد لاتناهی لشکرنک تحت تصرفنه کتورمش و مضامین فرامین

سردار کرده عدد هاست بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده و مضمونهای فرمانهای

والای فرقانی بی که گولده اگین دوراونک شاننده ایتمش یره ایندرمش قواعد

بلند قرآنی را که در آسمان بوده است آنها با شان فرود آمده زمین را رسانید آنخط

پیوسته منتظم و مضبوط و قلوب حادی افرادی بر بر لرنه متعلق و مربوط سرمه

سندن چشم سواد روشن و آب نهانی ظلماتیدن حدیقه نباتی خضر سبز پوش معانی گلشن

بِسُوطِ اَقْدَامِ الْقَلَمِ وَتَكُوْنَ بِلِسَانِنَا الْكَالَّتِ مُحْصِيًا لِلْبَعْضِ مِنْ تِلْكَ

احاطه کننده برای بعض واندک ازین نعمتها بخش از ما گناه و رحم کن بر من از

اَللّٰهُمَّ اعْفُ عَنَّا وَارْحَمْ عَلَيْنَا مِنَ الْاِتْيَانِ بِعُذْرٍ مِنْ اَعْشَادِ هٰذَا الشَّانِ

آمد به لغزش از لغزشهای این کار و درود و درود بر نبی تو باد

وَصَلِّ عَلٰى نَبِيِّكَ هَادِي الْاِنْسِ وَالْجَانِ وَعَلٰى آلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ

که رهنمای انسان و پریان است و بر اولاد او و یاران او آنکه دوستی آنها برای

وِلَاؤُهُمْ لِلْعِبَادِ خَطُّ الْاَمَانِ خُصُوْصًا عَلٰى اَخِيْهِ وَابْنِ عَمِّهٖ وَقَاضِيْ دِيْنِهٖ

بندگان است خط حصار پناه خاص بر برادر او و پسر برادر پدر او و ادا کننده قرض آنحضرت

وَصَنُوِّ عَنْبَهٖ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِيْنَ وَيَعْسُوْبِ

و روشنی چشم آنحضرت سردار مومنان و پیشوای پرهیزکاران و رئیس

الدِّيْنِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

دین بران درود و سلام باد

اکنون معروض رای رزین و ضمیر منیر دوربین بینایان میگرداند که از چهار صفه وجودات

اربعه که عبارت از وجود فی نفسه و ذهنی و لفظی و خطی بوده باشد صفه وجود خطی را صورت

دوام کتابه غرفه و رواق و حکایت بقا و ثبات در دهان طاق است آئینه حال گذشتگان

را بعد از آنکه استخوان شان توتیای دیده اعتبار و خاک شان بازیگاه کودکان حوادث

لیل و نهار شده بدنباله و از آن این قافله که در حقیقت بمقتضای فرد هر کس زقفا آمده

در پیش روانست این قافله چون سبحه پس و پیش ندارد پیش آهنگ طائفه دیگر اندر سابق

جز خط نیست که مرغان سبک پرواز وجود الفاظ را که مانند جستن شرار و درخشیدن

برق زود گذار و کم بقا اند در دوام قید و ضبط در آورده بتازه رویی ناکوتاهی

بهاری بنظر بینندگان در می آید و از ذره چند قرنهان تا حضیض نزل و بستان

گوناگون سخنان که اجون شکار چرکه فوج فوج و جوق جوق متناسب مذاق تماشای هر کس

میدارد و از انجمله برترا و اولی انجه سراپا که رتبه عقل را دیدنش حیران سازد و کلام معجز

نظام جناب مقدس کبریاست که موجه احسان آن نزدیکی بیابان جان گوهرهای غلطان نشان

ثنا بر جناب مقدس کبریاست که موجهٔ احسان آن دریای بی‌پایان چون گوهر بی‌بها لطائف تشبیب
و دامان استحقاق بینوایان گوهر امکان ریخته پس سپاس این بوستان بلبلان این گلستان
را آگاهی از رسم و راه او ضرور و ناچار و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و در کار نیست
حروف جهت اخوان و حاملی و یاران روحانی در تنقیح و تشخیص آن بذل جهد نمود و بیان
که بر رسالهٔ علم صرف نوشته ام بسم الله و بالله والحمد لله بانی بنای
والای سخن را ثنا و ستایش در خور است که بدو خشت از بین بنا که عبارت از کاف و نون است
مقرنس افلاک و مربع خاک و مسدس جهات و در واشن ثوابت و سیارات را ساخته
و تبتبوتو بر توکرات را بید و گاری عمد و اسطوانات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در
تن سخن کرده و فکرش خواب از دیدهٔ بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده بزم
عدم زادگان اسما و افعال بعضی سه تا نواز و بعضی باعی خوان کلام و کلمات زرمکان
افواه و محافل اندیشه و خیال با صول مخمس در رقص چو لانند حرف مدغم در بن محفل انبساط
چون بپاکوبی نشاط بحرکت شده بخیال وصال دوام در آغوش همبستر خزیده معانی رنگین بر قامت
الفاظ محرم تا بتخانهٔ زلف شاهد منظوم منثور گردیده الف که باستقامت علم و انگشت نماست
در کعبهٔ کوئش همزانوی سکون و حرکت را از نارسائی راحله‌ی دل برازخونست افعال را
بیحاصلی افعال در تکاپوی طلب معلوم و نبودن مقام ادای لم و لای گفتگو محکوم و مجرد است
حروف تهجی در بوستان حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طائفه را زلال همس و خاموشی
چون گل در تجبر است جهورات را عظمته لا تجهروا زبان در سرمهٔ مداد خوابانیده و مستعلیات
را اطعام لا تعلوا بر خاک مذلت نشانیده عین را از نیروی بینائی چشمهٔ امید پیوسته
از جدا ول زبان فوران نون چون ماهی بر خشک افتاده در شباک خیا شیم مطلبان است
این سوداگران ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات است هر چند بر مرکب
باد جولان زبان جلوه شرار و درخشش است لیکن در محفل خط بی آنکه سبب اتفاق
سرمایه را نقصانی نرسد تا نقش است بخشش است سبحان الله چه بو العجب کانند
که گاهی از نواسخا بلاف لباس یکدیگر میپوشند و گاهی با فنای وجود خویش

الفاظی غیر مسکوست مند موزونانش با نهایت بیعلاقگی در قید تقطیع و با کمال بی پروائی
و سر در هوائی در بند ترجیع اندنفاذ امرشان بحدیست که فرمان شان بچشم سنیدنی
و جمال شان بمرتبه که بدیده بصیرت دیدنیست و لهذا از موقوفات کلماتش وظیفه
استفاده مهیا و زبان از جامه خانه شان شادروان ممدوحیت مخصوص
برپاست آمیزش شدیده و در خوره حروفش چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکسته
بساط ذات آماله اش متواضعانه برومطالب نشسته زهی شگرف نامی الهی که مسکن
شاهدان معانی و موطن تجرد نژادان کلام ربانی و وحی آسمانیست کاهی از خرابی
صورت آبادی شگرف پذیراند و زمانی از تجرد کمی قوت و شدت گیرند کار گزارانند که پادشاهانرا
در فرماندهی از ایشان ناگزیرست و گدایان درگاه حق را وسیله اظهار ما فی الضمیر هر حرفی
گرانبار کاروان سخن و در هرجا هر یکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن است هم شاهد زیبا
عذارست و هم کلگونه رخسار هم صدر نشین محافل ضمیرست و هم پرده گشای اسرار الله اکبر این چه
قدرتست که از یک چشمه کارش چندین بحر بیکران جوشیده و آنچه کرامتست که جهانی را بخلعت
کشف ما فی الضمیر پوشیده عقل دوراندیش همین در کار گردش دایره آسمان حیرانست
بلکه در دریافت سر نقطه سویدای زمین نیز سرگردانست اگر مستغرقان دریای عطاهای بی انتها
در صدد اوای محمدت درآیند و آن را کاسه دریوزه عطیه مجدد نموده باشند و زبان السبع المثانی
تازه که قدرت سگالش حمدیست گشوده از این احسان بی پایان چه توان گفت که با نعت
بیدائی و کمال هویدائی که شیر خفاش را در پرتو خورشید ظهورش یارای پرافشانی نیست
معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک نجاح و فلاح با حاد
عباد آموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن اشتباج بشیر و مبین
آیت ام الکتاب قضا و قدر اعنی رسول ثقلین نتیجه صغرا و کبرای نشاتین انگشت نمای
مقربان درگاه قدس و منتسبان محرمان خلوت انس ساخته تا تمام را از فروغ هلال انامل
اعجاز کاملش شکست در کار انداخته و پرده ظلمات ملل و ادیان را بقوت بازوی دین متینش
یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا علی ابن عمه کاشف غمه مروج شیوه قاضی صنوف

عینه اسد الله الغالب مظهر العجائب مفرق الکتائب نور الله الاعظم سر الله الاکرم و برهان الله الاتم

و اله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف پریشان الواثق برحمت ربه المجید الطیف محمد

الطاهر وحید الشریف که چون علم صرف مبدء علوم و منشاء قواعد و رسوم بلکه بنای هر علمی از ان تمهید

و دریافت خبایای فرقانی باسباب آن موید است لهذا پیشینیان که اهتمام ... درمیدان

بینش و جیاد عزم شان در سیاق تحقیق و تحصیل بیش بوده معادن آن را شکافته و گوهرهای گرانبهای

رموز یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آنرا از غبار تفرقه و تشویش پیراسته

اند لیکن محصلان این عهد بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف غفلت حاصل

و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها و مقامها و با وجود

آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و وعورت مناهج ارتقای شوامخ آن دشوار

و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است چون درین وقت بعضی از خلان و اصحاب ایمان را

که حسن اعتقاد باین غریب دیار و دانش بوده داعی دریافت بران داشت که دوشیزگان

این فن که در استار نقاب عربی از دیده اکثری نهان اند تجلی و حلل زبان فارسی

آراید و این نقاب حجاب از چهره کشاید بنابر انجاح این مسئول و اسعاف این مامول با

کمال توزع بال و تشتت حال ارتجالا بدان قیام نموده بتاریخ چهارم ذیحجة الحرام سنه هجری

پیرایه اتمام پوشیده چشمداشت از ناظرین آنکه اگر بر خطایی و قصوری یابند در اصلاح آن کوشند

و بذیل اغماض بپوشند و دیباجه رساله که بزبان سلطان در آداب العلم

جوارح تالیف نموده دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان طیور که بلبل

مست از رواج گلهای حدیثش بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از چاشنی شهد ثنای او در شور

است و فقت است که قشر الفاظ را به لب معانی نسبت پیمانه به باده ارغوانی میباشد و چنانکه

اختلاف ظروف زرین و سیمین و سفالین را در رسائی نشاء باده رنگین دخلی نیست همچنین لغات گوناگون

را در ادای حمد حضرت بیچون بلحاظ علو و نسبت ثنا و ستایش بی لفظ یا رحمان سلسله جنبان

سوال است و در پارسی بعبارت بخشانیده الش جان طالب النوال شاهد مطلبی که در خلوتکده عرض حال

پیرایه پارسی در بر ساخته اش در لباس قند و حسن لعبد یار و صفه اظهار هی آرد و سرایدن را باب جلد باشد

سحرانه مرغ شب آهنگ نغمه پرداز دستان زن بلبل زبان عارف سبزه خط سیر دیده و طائر شب زنده دار
سحرخیز میگوید در ستایش ولیده مولد که زبانش وقف ستایش است به تکلیف احتیاج حرف
ستائشی بر زبان می آرد و بهر تجرد شعار بجز موی سر شانه نمی دارد زبان دانان یار و لبش
آنه زاده و پرورده شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز تمامی و ان من شیء الا محک عیار
این دعوی و بوته اخلاص این معنی است و ازینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی خاموشی جمار
در جوش و هم از شور عیان فریاد مرغان خوش نوا در خروش میباشد ناله زار یکه ستیزه حلقه
صوفیان صاحب حال تواند بود و از دایره طوق قمری خارج نیست و اشک سرشار یکه تا رنگینی چمن
گل تواند شد از ظرف پیمانه دل عندلیب اند سحرخیزان گواهند که شعله شوقی که از دل بلبل زبانه
میکشد مقری تسبیح زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و صیت اسلام و تسلیم خاموشان و پای بسته
زبانی بگوش نکته سنجان بستان عرفان رسیده از بیقرار در مقام سگالش حمد ایزدی بچه آهنگ
ناله که از دیوار و در سکه در کمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج ادائی نشنود و بساط سخن را
بجواهر کدام لفظ آراید که از صدف که گوهر در دهان دارد خاموش است شرمنده نشود و همای
اوج سعادت نیایش ایزدی را آشیان از آن بالاتر است که صید دام حروف و صوت سخن سرایان
شود و پروازگاه عقاب انجیال از آن بالاتر که شاهین چشم بسته او همان بنی نوع انسان
باشد از آن پرو زبان طلع علی مقالا ترا درین مقام زخم دندان ندامت سینه باز سحر بیارد
و طائر شوق که بشعله پروازی مثل بیست از دهشت این مطلب پر می اندازد اگر بدانی که رنگهای
پریده صید کدام شکار است سر از آشیان طوق گریبان بر نیاری و اگر ببینی که پر افشانیهای
طاوس اشک رنگین را چه قدر اعتبار است جواهر ثمین عبارات را در اعداد خزف ریزه نشماری معلم
مکتب خانه زبانانی که پیش از شورانگیزی انا افصح بانده کلام بی نمک بوده بنوای لا احصی نکته
پیراست دیگر چگویم و نادی سبل حریف حرف فاریمیوه عجز و تسلیم راهنماست دیگر بکدام راه پویم
بوی گلهای محمدی نعت سید البشر عندلیب ناطقه نواطراز و بهوای پرواز این چمن پر افشان و نغمه
پرداز گرود زهی نخچیر شکار صیدگاه امکان که بطبل طالبش جبرئیل امین با شهپر جوارح معلم از اوج
آسمان روی نیاز با زمین تیره خاکدان می آرد و حصول مطالب جهان گذران از شکار زبون

وصید لاغر بیشمار و چرغ انسان شکار شیطان را بدست معجز نما از جان شیرین سیر نموده و
مردم خوار حرص و آز در کارگاه تعلیمش چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای کافران تا صیاد
ایمان را نشاید بدهان زاغ فتیله خورانده و دیده مؤمنان در شبهای دراز باشند شاهباز
بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون تبله بی پر و دست عدل و احسان
مانند نشیمن آهنین مرغان قوی بازو سست قزل قوش باده بنمک شرعیتش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر است نه تنها حال بوجهش در مرغزار
تسلط مرغ صید و شکار است بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر
کرار است بلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیدگی
بنهایت رموز چون مرغان شکاری نوآموز شب تا بروز بی غنو و حبذا شاهباز یکه چشم از ما سوی
دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام بر نیامده
و سمای بدین همایونی در قله قاف امکان بال میمنت نگشاده صلوات الله
عَلَیهِ وَآلِهِ اَجْمَعِینَ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ اِلیٰ یَوْمِ الدِّین و بعد بر ضمیر
صیادان معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی که ببال اذهان بر اوج آسمان
طیران دارند منطبع میگردد که غواص دریای معرفت هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریای بی پایان
بر نیارد و جویای گوهر شبچراغ حقیقت ذره ندیده که چراغی در پیش رهش ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میدانند که هر شراری سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه سار ذوق می بینند که ابر
دریای عنایت حضرت مولوی را پای تعقل بر رشته سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر شاخ
لِم و لا نسلّم نشسته است و گرنه در چمن پرکاری لاله نگار رنگ صنع بیچون رنگ برنگ شگفته و در
معدن هر شغلی گوهرهای گرانبهای معرفت نهفته است و جواهر گرانبهای آن کانست که تیشه
افهام بدان نرسیده طراوت سایه پروردگی در جبال شاهدی که دست مشاطگان پرده
از جمالش نکشیده هزار دستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت و بیدی کدام
آشنائی بحریم وصلش تواند شتافت مگس انگبین فشرده مردم دام پرواز داخته شهد
سپهر ثانی طومار عمر دراز است یکی از گنجهای سربسته حکمت که تیشه دریافت نقابان اندیشه

ازین فن نرسید و دیدهٔ صیرفی رموز بر وانی آن نقدی ندیده شغل میر شکاری و جراح واریست که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه ادهمی بر سر و زرد چشمانش را کرشمهٔ نرگس شهلا در نظر است بخور و زغاهای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته و تعلیم تو کل چشم از هرچه در نظر آید بسته اند شبکیه تنگ تعلیم معلم شان شکنجه بیخوابی و بهر روز شان در صبای سریع تر و بند پرانی فرمان مطیع تر اند از آزادگی چون سرو لباس زمستانی و تابستانی شان بی تفاوت و کشت زار تجرد و قناعت شان بی آفت است شوخ که گل دام صیادان خاک رنگ نقش و نگار اوست با آنکه بی نیازی و تندخوی مثل است در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و در میدان شکار همعنان باد صباست در عرصه گاه سپاه شعور بابنسان که خلاصهٔ جهانست رد و در بزم خوش نگاهی رعنا غزالان غالب حریف است چون ابنای نوع در اخذ این جنس علم اکثر بتعلیم زبانی ساخته و بطریق سائر علوم دران باب بکتب و رسائل نپرداخته اند و متعارف زبان که بیشتری از کارگزاران این امر جلیل ترکان میباشند بدانچه از یکدیگر بتعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طریق تالیف و تدوین نه نموده اند و با وجود غموض و کمال این علم را و فتری تا غایت بغیر از فرو زبان مشتغلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از مستبعان کتب نشنوده امروز عروس این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان هر صفت تمامی برسر آنچه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گرود و دیده وران اشرح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب حاصل و باعتقاد شریف شان این غریب دیار کمال نگارش چنین منشور الاد آسمانی را قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم پاسبانان آشیان والا شان بلند مکان را بمارست تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بمقتضای المامور معذور پیچ این کار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان رموز باریک بینی آنکه اگر بر خطای وقوف یابند اسپ جفایی محابا نتازند و بانداز اعتراض برین صید ضعیف نیز از نند آن پروازند والله الموفق والمستعان

دیباچه بر واقعات حال خاقان صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته ستایش خالقی اسزاست که زبان

۷۹

محمدت سگال از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر کرده که در فضای حدائق سخن سرائی بال
فصاحت کشاید و دل معرفت سرشت را بصیقل قدرت جلای آئینهٔ گیتی نما داده که شاهد رضا
و تسلیم در مرآت الهی جلوهٔ ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی در هم پیچیده و فلک
کرسی را از اطلس غاشیه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای قورق کشیده
که بیک نگاه شوخ چشمان ازان در نگذرد و کواکب سیاره اش ریگ روان بادیهٔ جاه و جلال صحایف
لیالی و ایامش یکورق از دیوان عظمت و ابطال مثنوی زهی جاه زهی شان زهی قدر تعالی
شانه الله اکبر * زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون
ماهی دام مانده و دلهای تجرد منشان لامکان سیر را چون دانه در زیر دام فشانده چمن آرائی لطفش
از آب آتش کسوت گل رعنا پوشیده و خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار کشیده
بلبلان را از دیدهٔ بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدایع قدرت از سبزه
آب بیداری و خواب را در هم آمیخته دست قدرتش از سر و بر افراخته تیغ عاشق نوازی کشیده
عدالت کیش مروتش بمکافات جامهٔ صبر عندلیبان جیب گلهای چمن را هم دریده مثنوی
ساخته از لطف پی خاکیان * چار حد بانچه کن فکان * دیده ام این باغ پر از رنگ و بو
یک گل رعناست شب و روز او * چون قدمش بست محمل در راه * اول ازو مانده نقش نگینها
یکورق از دفتر او روزگار * یک گل خودروست ز باغش بهار * قدرتش آورده
برون بی تعب * یوسف روز از چه تاریک شب * کوه چو سر خط فرمان نهاد * از رگ
کانش گهر لعل داد * گل بر فراز منبر شاخ از شمیم عنبرآگین بخطیب حمد او لب گشوده مهر آسمان
مانند طلبگاران ماه نو از پشت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی
برهم نموده خواب آب عینک دور نمای بیدار دلان ساخته که با آن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم
را توانند دید و ازین گلستان نمود بی بود گلهای بی اعتباری توانند چید شادروان گنبد
المینا را بستون استخوان و طناب نفس برافراشته و آئینهٔ سراپای تجلیات ظهور نقاب حجاب
در پیش چهرهٔ جهان آرا داشته یکی را از شعلهٔ شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایهٔ عزت خاکستر
نشین میسازد و دیگری را مانند سیاه داغ از دیدهٔ اعتبار می اندازد در مجال اگر فا

٨٠

زبان ما زبان چوبین سهر خوش بیع سگالی در اید عیوب پوشیده خود را انگشت بر دم نموده باشد و زنگار عیب پوشی را ازین آئینه نقص نما بمصقل سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرات حقیقت نمای اشیاست از نفایس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه از آئینه باز بسمن رو نشود **بیت**

ای حیرت صفات تو بند زبان ما + انگشت حیرتست زبان در دهان ما + با شوق دل چه سازم که با انکه چون حباب زبانم را ⁘ آب کرده باز هم سرگشته بحر تشکر میسازد **بیت** در زبانم وصف او چون بوی در برگ گل است + میتوان از من شنیدن نام جانان بی سخن + زهی ولی نعمت حقیقی که پیوسته از روز و شب سفره الوان گسترانیده قسمت دور و نزدیک از مائده احسان بیک نسبت رسانیده خاک را در چله خانه خمرت طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا مظهر غرائب اسرار و بدائع آثار گردانیده از پایه مذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری رسانیده اجزای پریشان این غبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشاره انگشت قلم صنع اوراق حواس را در یکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه که دست پرورده قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چارقب خلافت عظمی از عناصر اربعه در وی پوشیده زلال نبوت و رسالت را که ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود در جداول عروق و اعصاب انبیای مرسلین جاری ساخت چون نوبت جریان این زلال حیوان در گلزار وجود انسان بدیار غریب لا زار بنی هاشم رسید شعب مختلفه اش در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضه قلب مطهر مصطفی سر بر آورد و ازین حوض سرشار از دو جانب بیک محیط یعنی وجود گرامی روشنی بخش دیده باریک بین دراک با صدق معنی لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ چمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح ابواب مسدوده قلاع سبع شداد طائر بلند پرواز سدرة المنتهای بالا و پستی خمیر مایه سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب جوش پیش از دمیدن صبح ایجاد و تکوین طلوع شریعت مقدسش سرچشمه انهار ینبوعه اصول و فروع شب معراجش را مانند خسروان از صبح علم افشان بر سر واز نجوم درخشان درع گوهر نگار فتح و فیروزی در بر گرفتاران تنگنای حوادث را بعد آباد خاق خوش دلیل در سفر لامکان خیال سعیش باز مانده تر از جناح جبریل **بیت** آنکه

چون مه دید خورشید جهان آرای او + گشت احول در تماشای ید بیضای او + چشم پاک بین
گرد راکه وز نقد فروغ خورشید جهان افروز است باشارت بابشارت انگشت علامت
چنان ترسانیده که هنوز رنگ مهابتش از جبین مهر ریز و سنبله عرفان الیقین ثمر پیش رس بستان
کُنْتُ نَبِیًّا وَّآدَمُ بَیْنَ الْمَآءِ وَالطِّیْنِ بخطاب شور انگیز اَنَا اَمْلَحُ نمکپاش مائده
اشیا نتیجه صغرا و کبری انجام و آغاز بیت محمد صیقل مرآت بینش + نظر پرای چشم
آفرینش + صلوات الله و سلامه علیه و سرلوح مجموعه ولایت امامت نقد کامل العیار گنجینه
شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضای لافتی خلوت نشین بیت المعمور اَنَا مَدِیْنَةُ
الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا گوهر تیغ خصم افکنی و عدو گدازی شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی
و بزم طرازی قیمتی گوهر دریای بی‌منتهای وجود عالم خبایای اسرار شهود آزاده سرو
چمن اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی سدرة المنتهای خلد برین صبا و از تصا
کریمه یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ را تفسیر شهریار بی سهیم ملک نبوت را شمشیر و وزیر
دهقان مزارع آمال خلائق منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال
وجود شبیر و شبر هادی گم گشتگان سبل مصلحت سنج دقائق صلح کل اَسَدُ اللّٰهِ
الْغَالِبِ غَالِبِ کُلِّ غَالِبٍ مَطْلُوْبِ کُلِّ طَالِبٍ مَظْهَرِ
الْغَرَائِبِ وَمُظْهِرِ الْعَجَائِبِ مثنوی علی آنکه یزدان علیم وی است +
دو عالم دو کف کریم وی است + وَاَوْلَادُهُ الْاَطْهَارُ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ
مِنَ الْمَلِکِ الْغَفَّارِ بنجوای صدق انتمای اَنَا وَعَلِیٌّ مِنْ نُوْرٍ وَّاحِدٍ
متصل گردیده در ریاض ایمان اصناف امم و کافه بنی آدم ازین یاسمین سرسبز
و ریان باشد امید که این گم گشته تیه بنجا صلی و اسیر سلسله یاوه گی را
نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمه سار غیضی نصیب گردد و بعد و علی آلهما الطیبین الطاهرین
و بعد بر مرآت خاطر مساحان حبا اول باریک بینی و رصد بندان فلک معنی آفرینی که بتوسط
مصاقیل انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگردد که چون بمقتضای
انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از ذره تا خورشید دست احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر رشید

و مستحکم است برهان ابتهال و مبین امتثال آنکه چشمهای صغیر را میل توسل با نهار عظیمه رود های
بزرگ راهبر و صول محیط پیوسته در کشاکش بیقراری دارد و چمن پیرای این نزهت آباد اعنی
سیلی خور امواج بحر طوفانی بیم و امید محمد طاهر وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان
دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روبه آستانش را کحل الجواهر دیده اعتبار
بندگی چاکرانش را سرمایه افتخار دانسته سالک مسالک ابا و امتناع نتواند شد همانا در نگام
نگارش این مرام دیده بخت بیدار و اختر در گذار بود که دعا را اجابت در آغوش و نهال طالع
اثمار حصول مطلب را بر دوش کشیده و اعلی حضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان
گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی درة التاج سلطنت و پادشاهی همای اوج سعادت آسمان بلند
عارج معارج برتری ارجمندی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه دولت
آبروی گوهر مردمی و مروت جوهر شمشیر آبدار پردلی و شجاعت نور دیده بینایی قوت بازو توانا
معلم درس خوانان علوم و آداب طرز دانی حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیرایی دست ظفر و نصرت
روشنایی دیده فتح و فرصت شعشعه خورشید جهان کشائی پیرایه عرائس دادگستری و ملک آرایی یکی از
محبوسان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوه خاک راهش همکاری سرمه سلیمانی برتر
ترین پایه مرتبه بلندش سروری اولین پله معراج قدر ارجمندش معلم فطرت ذاتی سواد خوان
صحائف غیب و شهود و کنجکاوی اندیشه عالم خیابای اسرار وجود عینک دوربینای ضمیر
آیندگان اقلیم وجود را پیش از وصول بشهر بند امکان در راه دیده فطانت گوش آوازش
صدای طفلان حوادث را از مشیمه عدم شنیده و مکامن غیبش مرایای تجلیات ظهور اسرار
پوشیده داشته بزم آرای محفل حضور گوهر صدف ولایت مرشد مناهج هدایت برگزیده داور آ
آسمان و زمین حاکم مطلق العنان وسعت آباد ماء و طین مفخر تاج و دیهیم صاحب طبع رسا
و عقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایه مرحمت خالق بیچون هم جان بخش
مسیح روح پروری ید بیضای موسی اعجاز گستری بساط شطرنج گردون انشاء فرزین شکل
عظمت و اقبال رایات فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادتین ناز و نعم خرد سال
بزرگ فطرت ... والارتبت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاودان قالب

پادشاهی ناشر الویهٔ سعادتمندی عارج معارج پایهٔ بلندی تشکی و ساعد همت عالی سایه پرور عنایت
لایزالی سویدای دل مقبلی آبروی مرآت روشندلی سحاب گوهر پاش همت موجه دریای جرأت اعتدال
بخش مزاج ایام مدار گردش افلاک تیزگرد خوش‌خرام حامل کوکب عدالت طرازی [illegible] و دادرسی مظلوم نواز
شهپر شاهین تیزبال خصم اندازی صدای کوس بلندآوازه سرفرازی قرع متین نسب بلند تیغ
مصقول دین و دولت شیرازهٔ الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفهٔ سفینهٔ امکان نظم گر
نبود بندگیش در نظر فاخته بیرون کشد از طوق سر دیدهٔ خورشید نگهبان آست گل چمن غالیه گردان او
آنکه کند حرف ثنایش رقم رو بیارش از پنجه چو ناخن قلم بگیرد اگر زیر لوایش قرار سایه ز خورشید بلند
فرار خطش اگر عود بر آتش نهد دود چو زنجیر ز هم نگسلد بسکه بود عارض او نور فام پای
بهر جا که نهد در خرام از پی نظارهٔ جان در بدن عینک از آن خاک توان ساختن
عدل وی از بسکه کند باز خواست نسبت بجنسی ظالم خطاست گر شکند شیشه بصحن چمن
رنگ پرد از رخ رنگت بمن سنگ که نرمی نبود در نگاش شیشه شود بسکه گدازد دلش
خسرو فیروزه فلک دستگاه شاه فلک‌رتبه عباس شاه که به پیشوائی اندیشه و استعداد
فطرت علم اشتهار برافراشته‌اند قامت قابلیت دستور العمل آداب و ارکان
قافله سالار سالکان طریق ایقان آنجناب مجموعهٔ انفس و آفاق جالس مجالس احتجاب
بارتضا از روی استحقاق دانای علوم کون ظهور و آفت (?) فاق ظلمت و نور حدیقهٔ
دانش و نور حدقهٔ بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و دول فروردین گلشن
شگفته رونق آرزوی بهشت از بهار همیشه بهار تازه گوئی جامی [illegible] و پایان [illegible]
ماحی نقوش بیگانه دین متین بزلک خط آشنائی پرهیزکاری سرانگشت خامه اش
گره‌گشای عقد حکم در احیای رسوم و آداب برتری [illegible] از تعلیمی [illegible] پاسبان حرمش
بعصای خامه و سطوت سیاست ظلم از بزم امکان بیرون انداخته بزم آرای عشیرتش بر جا نقوش
وهم راه تردد مسدود و ساخته خامه را از ناطقش سر افتخار بلند مرغوله داد از حسن خطش چون پیچ و تاب
زلف خوبان دلپسند شیشهٔ قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن نفس وا انداز
شکستن حبل المتین جباران از تیزی تیغ هیبتش خود بخود چون رشتهٔ نفس بکار گسستن آید خلاص از

مطلب نگاری گرفته باین صحرای بی‌منتهی رسانیدآن به که به نیروی تائید الهی عطف عنان نموده بسخت نماید الحاصل این بنده نیز بازای تفقدات و نوازشات که از انجناب ملحوظ میگردید سایه که عدم انفکاک او از نور امریست لازم و معنی مستحکم خدمت شبانروزی را بر خود از واجبات دانسته همه وقت در بندگی میبود از انجاکه حضرت ایران آرامی خداوندگاری از کلیات وجزئیات امور انجناب امری بی عرض اعلیحضرت ظل الهی نمینمودند مدام پیوسته در درگاه اقبال که مرجع بادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعیم است می‌بودند چنانچه استصباح را بتوسط مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد همچنین خدا الوالا صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمان این بوالا انتساق وانتظام دراید امر واجب الاذعان فرمان قضاجریان نفاذ یافت که این ذره بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری حضرت بامثال دیده بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمتاب نموده از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر آورد ازین خبر اعجاز اثر مژگان براطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی گشایش یافت سلطان آرزو در کاخ دل برتخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینهٔ خاطر برخاست نهال آمال را از نما و دلکش آغوش با ثمار مقصود باز شد از جدول خامه آب معانی بگلشن صحایف جریان یافت شاهدان الفاظ در بزم یکتا دلی معانی دوش بردوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود بار اقامت کشوده و آوازهٔ شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائدهٔ ایوان معانی صلا در داد تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازهٔ شاهنشاهی حاصل شود رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فروغ خورشید بیدار دلی ناهید گویائی آب دورگردی خاک پیش بینی عزم و حزم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم رنگ دیدن نشانهٔ عروق رسیدن دعای مستجاب بعیوق راست گوئی میزان امتداد بقای دوران از مبدء فیاض مستفیض فکرت خیال خیالم انعام شد در گنج معانی را کشادم ❀ زبان تا دل بمعنی غوطه دادم ❀ چون امتثال فرمان لازم

۸۶

رشتهٔ اخلاص کیشان میباشد باوجود بیمایگی و فرومایگی پذیرائی این امر شگرف شد

اکنون امریکه جهت انکشاف این ام تبیین آن ناگزیر مینماید آنست که چون چهرهٔ اوراق

ازان مانع که بسر انگشت خامهٔ نقاب از چهرهٔ اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری اعنی

فرمانروایان این سلسلهٔ جلیله هرجاکه تقریب سخن اجب میساز و برگیرد لهذا برذمه

مطلب نگار واجبست که بعباراتیکه تشنه لبان فیافی خواهش ازان تشفی حاصل

توانند شد پرده‌کشای ابهام این معنی گردد **دیباچه شروع القاب آباو**

اجداد شاه عباس زنگزدای آئینهٔ حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ ناثر

چنگیزی و اسکندری غارس نهال همیشه بهار این سلطنت الاسعدن گوهر خورشید فروغ

دارائی کبری مجاهد معرکهٔ خصم اندازی سرفراز شیوهٔ گردن فرازی فاتح مدینه جهانستانی

به نیروی تیغ آبگون فروزان گوهر صدف ادوار و قرون قامع بنیان ظلم و طغیان رافع

الویهٔ عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه

اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان سخن سحر طراز قاآنی

ملک داری اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مداری شمیم گلهای دولت و اقبال نامیهٔ

ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای نقود آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة و الرضوان

و نواب همجا جنت مکانی جوهر تارک اقلیم کشورکشائی فارس مضامیر گوی دولت ربائی سپیدهٔ

صبح فتح و ظفر مطلع غرائب مظهر انوار شقه طراز علم صاحبکلاهی تاجداری ممتاز شیوهٔ

خسروی و بختیاری صدرنشین صفحهٔ حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی و والانسبی مردمک

دیدهٔ بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازهٔ کتاب حشمت و عشرت

سواد خوان رموز صحیفهٔ ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طرح غریب معمار

بدایع ارض و سما حبل متین شوکت اسکندری و علم طوبی خلف الصدق قائل کلمهٔ معجز

طراز سلونی کلب آستان امیرالمؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمهٔ اثنا عشر شهریار

دانادل قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه و نواب گیتی ستان فردوس مکان

منبع نهرهم کمالات از حد و حصر افزون جاشنی طراز نعم الوان خوان سپهر بوقلمون ارزهٔ مرکز سلطنت

حقیقة اعمال المؤمنین واهل الخذلان جلّ عن المشاکلة

حقیقت عملهاے مومنان و گمراهان بزرگ است از مشابهت با کسے

والمزاوجة والتشبیه والتمثیل وعلا عن مجانسة من

وازجفت گرفتن وازمانند شدن چیزی با او وبرتر است از هم جنس بودن چیزیکه

تصوّره الذهن العلیل العقل فی ادراک ذاته بعقال

خیال کند آنرا ذهن ناقص فهم در دریافت ذات او برسن

العجز معقول والوهم فی تصوّر صفاته بحبال التحیّر محبول

عجز بسته شده ووهم در تصور صفتهای او برسنهای حیرت بسته شده

منشیٔ اصول الکائنات بصنعة طباق الاضداد وناظم

پیدا کنندهٔ اصلهاے دنیا به کاریگری موافق کردن ضدها مراد از عناصر وپراینده

کتاب وجود الانسان بجمع الصّور وتفریق الاعتقاد له فی

کتاب هستی آدمے بفراهم آوردن صورتها وفرق کردن عقیده برای انخداوند در

تفرّق وجود کلّ موجود من عدمه السابق واللاحق تشابه

تفرقهٔ وجود همه موجود از دو عدم که سابق ولاحق است مشابهت

الاطراف والیه رجوع وفود ارباب التجرید بمطایا العجز

طرفهاست وبسوی اوست بازگشت سواران ارباب آزادے بباربرگیهای عجز

واقدام الاعتراف ابداعه متضمّن ابقاء النوع بالمزاوجة

وقدمهای اقرار پیدا کردن انخدا متضمن است برای باقی داشتن نوع بسبب باهم جفت شدن

ومراعات النّظیر وانشائه مشتمل علی لفّ الابدان

ورعایت کردن مثل پیدا کردن انخداوند مشتمل است بر پیچیدن بدنها

فی القبور ونشرها فی النشور قد بدا حسن تعلیله

درگورها وپراگنده کردن آن در روز قیامت هر اینه ظاهر شد نکوئے علت کردن آنخداوند

من مرایا المعلولات وظهر جمع تفریق الابدان من مظاهر الآیات

ازآئینهاے علت کرده شده گان وظاهر شد باهم آوردن پراگنده بدنها ازجاے ظهور نشانها

دانسته و را اقتنای نقود کمال ساعی و از خارج جواهر دانش را مراقب و مراعی شد و در همان

ایام متکفل مهام رزق مقدر این سیار گلستان بیمعنی که عبارت از والد ماجد است داعی

ارجعی را امتثال نموده امان نزهت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری و پیکر هیولانی

افشانده بهمراهی رحمت و بدرقه مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق کسب

معاش را سامان انکار از تحصیل کمال عاجز و دست چاره از بر داشتن این دو امر متناقض

عاجز گشت چندی نیز بعد از وقوع این امنیه که شرح مراتبش بیرون از وسعت گنجایی

عبارت است چون هنوز موی خط کامید طلسم خلوت نشینی نشده بود منعقد سم جنس علم سودا

میمنود تا هنگامیکه چهره کسوت خط پوشید و خاطر بهانه جوئی خلیع العذار گردید و در زمره

محاسبان دیوان انتظام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان و پیشه خودنشناسان باشد

زمام خودسری رسا و نفس بهیمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ نفس باندازِ

صید آهو چشمان در تیه طلب گم گردید و دل خواهش مند رخت اقامت از وطن مالوف سینه

بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بصحن گلزار افتد تا رسد باغ پروانه

صد چراغ شد فوا اَسَفا عَلیٰ فَوَاتِ الفُرصَةِ فِی اَیّامِ الغَفلَة گوهر گران بهای

حیات برایگانی مال میراثی که بوارث ناخلف مخالف شده باشد تلف میگردید و بفریاد

دل مظلوم که در اوقات فاقه در پرده شکایت مینالید نمیرسید در ین اثنا با حتیاط

آنکه مبادا اوقات بالتمام بتاراج بطالت رود در سیاقت شعر و تلفیق انشا

سگالش بکار میرفت تا آنکه بحمد الله درین دو شیوه پسند طبع پسندیده گان مقبول خاطر سخندان

گشته بدین دو عینک در رهنمای و شناسی دوستان تدریجاً رفته رفته بشرف قرب بندگی

صاحبقران زمان و مهمهد بساط امن و امان عیار نقد بخش شهریاری گوهر گران بهای

دیهیم و الاهی تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد و صحیفه آمال شمیم آن اسبت

گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی رای روشن ضمیری گیرا کمند خصم بند

پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گردکشای عقدها

سر در گم دشواری و سختی قوت بازوی فرمان روائی و فهرست آخرین پایه معراج

۹۲

ومرآت جمال شاهدان استتار فرقانیست عموم مردم را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب اهل این
دیار فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم بمرات الاعجاز است
بمصقل خامه در سنه هجری تیل مطابق هزار و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت تا مولف
که چون مراحل ابجدی الف راجا و قلم در عرض و هفته پیموده اگر اهل دید را بر خطائی وقوف
افتد ذیل عفو بران پوشند و در اصلاح آن کوشند و بالله التوفیق **دیباچه رساله که**
در علم اصول نوشته شده لله الحمد والمنة گفتن گویند کان استخیال نمی آرد
بسبب ابرام لام ملکیت و لام جنسیت از زیر بار دین گران ستایش بلکه تحسین تزئین عروس
سخن بدین دو گوهر از عهده اتمام آرایش آن بر آمده باشد معاذ الله ستایش حضرت
واجب بواجبی خیال محال مراحل هستی و راه محل نزول قافله احتمالست چه توفیق ادای حمد
بر نعمای بی منتهای موجب حمد خدا و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسله لا انتهاست
هر چند لب ازین سخن بستن کلید قفل باب چاره جستن و نعت حضرت نبوی پیوستن است اما
اگر دیده بینش بعینک دیده وری نگرد اند که بفحوای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشین این دریا
خلاصی جستن نخواهد ورد و رغاب تبار تجار بی انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زاد
خود را باختیار باختن است درینحال چه بر زبان آوردن که شنوندگان پسندند چه اختیار
سکوت غریق این بحر راتن بمردن سپردن و سخن گفتن با منند دست و پا زدن کشتی شکستگان
هنگام مردنست چون شاهد بست و گشاد و قبض و بسط این سخن را پیرایه یکرنگی در بر است
پس بتسلیم کرد اشتلم اوضاع فهمیدگان افتاده در خور است **دیباچه که جهت مرزا**
محمد طبیب خاصه شریفه نوشته اند سپاس دار شکر گذاری شاعر
ضمائر موجودات و منشی فقرات هستی کائنات حد بیان کار زبان نیست چه ادای
هر شکری مستلزم شکری مجدد و در راه نا سلسله لا یتناهی به براهین عقلی مفسد است
پس مناسب شیمه اندازه دانی وحد خود شناسی آنست که از ان مقام والا که پرواز
از حوصله بال طائران ملا اعلی افزونست فروتر آمده فراخور طاقت سخن
گوید و راه قریب الفهم عجز و ناتوانی پوید سبحان الله چه میگویم منکه عمرها از طلسم

درست بدام نظارهٔ شکار زلف نیکویان میماند با قدام توصیف بیرون نمیآیم چسان بامری
فراترازان پروازم و مطلبی شوارتر و جه همت سازم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال
خاموشی سخن سرا و شاهد انش با وجود پوشیده روئی دلربا بیند در مجمع سخن طرازی این حرف
حرفان چشم دیده وران گوش و زبان بیان ازادای مقال خاموش می باشد
نه خط صیاد یست که مانند چشم نکویان حلقهٔ دامش در گرد سرمه پنهان و از لباس تیره نمای
کحلی فام مدادش جمال معانی چون کواکب شب تار تابانست گلزار همیشه بهاریست
که آبش بمیانجی جدول قلم از سرچشمهٔ حیوان جاری گردش هر دائره شکنج هر حرفی پریرویان
معانی را بمنزلهٔ عماریست سیر این شبستان کسی را میسر است که از سواد حلق و باغ شمع سواد
روشن کرده بفروغ آن شمع بینش درین ظلمات راه چشمه سار معانی برده گذاریست
که خسروان سلیمان شان بتماشای آن می آیند و مانند چمن پیرایان دست نوازش
بابیاری آن میگشایند شاهد این مدعا آنکه ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه دمیده
نتیجهٔ دست پادشاه گردون سریر و نهال حروف نقشش دست نشان صاحبقرانی
بی شبیه و نظیر است زهی کلک بلند مکان که کرسی خطش از شرف کتابه عرش را زیر دست و بلند
مضامینش طاق فلک را پست میداند و دوده مدادش از دودمان تجلی و معانیش را
در شیوهٔ اعجاز ید بیضای حضرت موسویست هر بیتی چون خانهٔ کعبه بندگان را از حوادث زمان
بیت الامان و هر سطری خط آزادی غمهای غلامان قدیم و بیت نشانست خط شریف این
اعظم سلاطین ذیشان در باغ امکان نمونه ایست از شاخ طوبی در روضه جنان که الوان
اثمارش از شمار افزون و از حیز تعداد بیرونست نخست از این ائینه سخن نما منماید که این خسرو
جهان با وجود اشتغال اشغال اقلیم کمالات را یک قلم مسخر ساخته و مرکب سبقت
از سائر سلاطین بیش تاخته و دیگر می آنکه غبار بندگی هر یک از غلامان را تا چه غایت شناخته
اشف اگر بازای این بخشش امتیاز و افتخار که علی مر اللیل و النهار باعث سرفرازی
این خاکسار است بعدد انفاس لفظ حیات شمار و همان یمین یمان این شکر
گذاری مشغول آنند و ام سپاس وا ایست اگرنه ... خود گویا

بودی من قاصر بیان بچه زبان تعریف و توصیف آن می نمودم این راه دور و
دراز را با قدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان ای چشم روشن ریاض خاطر
گلشن که غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از چیبار خامه سر بالا کشیده لفوش رابه
سبب قدر از جبهه عیان و معانی را فروغ مه بدر از جبین تابان است مبدانم از جا کردن یکعالم
مطلب در قالب الحروف تعجب نمایم یا از تجدیدن خود باین خوشدلی در پوست حیرت برحیرت افزایم
و یکدل از آتش شکرگزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش نشست
یکجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار که جهان جهان بدان جان جهان سان فغ نثار
آرزو و تحصیل موصول باد دیباجه که حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین
نوشته شده رنگینی مجلس سخن از اسم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره
حوران بهشتی مشاطگی و حرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه
نقصان ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را با نظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر
چون پیکاران چابکدست بر پا داشته و سایبان اطلس افلاک را بدست فراش قدرت برفراز
ساکنان این محفل والا افراشته از نار همیشه بهار این گلستان را از چشمه خورشید درخشان
و ماه تابان آب داده و آن رزق مقدر خوان نعم الوان در پیش تماشاییان این گلزار بیخزان
نهاده و صدر این مجلس را بوجود با فر وجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل
بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد بهین ثمر دوحه امکان فایده ترکیب
نسخ آشیجان منتخب کتاب نعت بیت القصیده دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری
خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی صلواة الله علیه و آله و شیر آجام قدرت الهی سیف مسلول
ید اللهی قوت شرع متین خضر راهنمای طریق الیقین کاسر بنای مرصوصه کتائب ناخدای کشتی
جار موحد نوایب اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب امیرالمؤمنین امام المتقین و یعسوب الدین
علی بن ابی طالب و اولاد اطهار زیب و بهار فزوده و بخاتمه فرمان این بوستان جنت نشان را
تملیک ایشان فرموده و نیابت این برگزیدگان را در انتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت
این باغ فسیح الفضا نسب بسر افراشته کان سلسله جلیله صفویه که نو آن چراغ و ریاحین

96

این باغ اند تفویض نموده حمد الحمد که امروز که نوبت نیابت و دوره تولیت به پادشاه ملائک سپاه

ظل الله منتهی گردید همواره به بیناقی فطانت جنبش از مکتوم را در سینهٔ ارباب

این بزم معلوم دارند و با نگشت اطلاع منازل از هار این باغ را در شارع هر نخلی میشمارند

و تهوار پیش نهاد همت خیر اساس و ضمیر عدالت اقتباس انست که از ارباب امتیاز این بزم

عینک وور نمای معنی از آئینهٔ دل روشن و پیش دیده بصیرت دارند گروهیکه بشرف همصحبتی

مباهی اند صدر نشین صفهٔ افتخار و اعتبار و جمعیکه بسر گشتی توسن هستی مجال توقف نیافته

مرحله پیمای حیات گشته اند محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان بمیزان

سخن سنجیدگی میدارد و عیار هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد همواره خواهش

آن میدارند که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهر شناسان را از ملاحظه آن

اطلاع بر کماهی آن حاصل شود و لهذا چون بمقتضای صدق انتمای کلام الملوک ملوک الکلام بر مرآت ضمیر اقدس

خیالی پرتو عکس افگن گردیده که بار یافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این آرای درج

را در سلک التیام انتظام دهد **دیباچه که بر رسالهٔ علم عروض نوشته**

شده ستایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفرینندهٔ توانا بود که بغواصی قدرت

بالغه از بحر بیکران نیستی گوهر شاهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را بر آورده

برکنار خوان شهود و بساط اظهار نموده گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان حروف هجی علم

والای فصاحت و بلاغت که مانند شجر طوبی در ربیع قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون

شاخی ثمیر و غصنی زهیر دارد بر افراشت نیروی حکمت کامله اش چندان لال معنی که در

ظرف تقریر در نیاید در قالب گفتگو نگنجد و انقدار متاع اعجوبه کاری که مطایای افکار

بالغ اندیشگان قوی نیرو از کشیدن آن عاجز باشد بترازوی بیکفه وزبانه سخن سنجید چنانچه

گوهرهای منثوره سیارات را در اصداف ارکان سبعه سموات بجو بریان رشته منش بود و عنان

معانی رنگین را در ساغر گردان بحور بر تشنه لبان حقیق دریافت پیمود و قصهٔ طویل احسان

بی پایانش بمقراض لب بستن منکران بسیط جهالت کوتاه نگردد و دریای بدیع

الطاف بیکرانش بکفران مستغرقان بحار نعم لا متناهی مجزور نشود و از بهر آ

۹۷

پردهٔ چشم تماشائیان گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین با آنکه پایهٔ دون
شاعری را شارعی بصوب والای جاهش نیست صاحب دیوان محشر و رجوع خلایق در
یوم النشور بدامن شفاعتش بند ترجیعی مختصر است زهی مبلغ فیض ازل که در رسانیدن انعام
عام فرقهٔ بندگی منت پذیر بود نه منت گزار و در تحمیل بار تکلیف امت مطلبش سبکساری
حمالان اثقال معاصی بود نه گرانی بار سبحان الله پایهٔ رعایت رعیت و مرتبهٔ غمخواری
امت ازین بالاتر نتواند بود که ذات اقدس نفس مقدس اسد الله الغالب غالب
کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب مفرق الکتائب امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی بالنفس مطهرهٔ خود پیرایهٔ اتحاد پوشید
که اطاعت پیشگان را ابا پذیرفتن یکفرمان دو آمر اعظم مقتضی و از مین تحصیل رضای
مرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد
بر لوح اظهار می نگارد که محتاج عنایت بغایت رب مجید محمد طاهر وحید مجالس نویس که از آغاز
ابتسام صبح تمیز و شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش
انتباه غفلت و اوان الکن بیخبری افاقت است پیوسته خاطر از درد طلب ناتوان
سلوک مسالک بیدروان بر خاطر گران بود از ملاحظهٔ الف ابجد بخاطر سنگینی نشست که جریدهٔ
بادیهٔ وصول باشد و از سواد آن سشین قرشت در نظر داشت که زنگ نادانی
که چون بخار دریا لازم دلهای عموم ناکرده کار است از آئینهٔ ضمیر شسته شد
تا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ دماغ و بهم رسیدن پرتو شناخت
شاهدان کمال با حسن ظن خود عشقی میباخت و مرکب سعی در تلال کوه و تا وعث و همین
مطلبی می تاخت بعد از آنکه چشم باطن محرم خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینائی
از پیش دیدهٔ بصیرت برخاست چون بلبلی که در گلزار بر گل یا مخموری که در خمکده
پر مل افتد بر علمی چه اول را در چشمک زدن فریب و هر فنی علحده خاطر نگر آرامش و شکیب
ربود در بین چه شبهه که گم گشتگان بوادی قحط که در چار خوان پر نعمت الوان کرده اند
ترجیح هر یک بر دیگری آسیمه سر و در تحصیل کام و حصول مرام در مانده خاطر اضطراب

سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تأمل بسیار به تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل
علوم رسمی که پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش رجحان یافته
نقد اوقات گرامی بذل قیمت آن جنس سامی گردید و دماغ وارسیدگی ازین نشا بنجار رو بوالا
رسید هرچند که دل در اشتغال باین امر حسن و شیوهٔ مستحسن معمور بود اما تحکم علیکم بحسن الخط دست از
تمرین شغلی که خامه را امتیاز علم کاویانی تواند داد بر نمیداشت و تخم ریاحین از حروف و
نقاط در حدیقهٔ صحیفه میکاشت بالجمله با دست و دلی داشت راه حیات و کریوهٔ پست و
بلند حادثات باین شیره طی میشد و معانی کالیه که در سفر ناگزیر معین همراه و هم رفیق توانا بود
مخزون میگردید تا آنکه کارکنان قضا تحصیل اثبهٔ مقرر را که بخت مقالید آن در دست
متکفلان مهام اولاد میباشد در قبضهٔ سعی این سیار گلستان همیشه بهار بی علاقگی
نهادند بلکه رزق بسیاری از ملتزمان آن مسافران بادیهٔ هستی را نیز باسم این نابلد طریق کسب
معاش برات مستمری دادند تکلیف یعنی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ
محاسبان دیوان انتظام یافت دست و دلی که داشت بتاراج گم شدن رفت
و نفس بهیمی در مرتع خودسری چریدن آغاز نهاد و قوت عاقله نزار و بیمار و ساغر مطلب
روائی نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس و بدین دل خونخواه طپیدن
شد مطالعهٔ بیاض گردن و صفحهٔ سیما مباحثهٔ اشارات و شفا رجحان پذیرفت و متاع
کسب کمال گرد کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات دردمندانه و سرود
بلبلانه از تضمینات گومی پیشین ربود و آب تازه از تحصیل بر چهرهٔ خواهش کشود
رفته رفته گرمی صحبت با دوشیزگان خیال خار خار ضمیر را مشتعله ور گردانید
و زبانهٔ آتش زبانی و فصیح بیانی بکرهٔ اثیر رسانید نشه که میکشان از بادهٔ صبوح و گم
کردگان کسوت حیات از اعادهٔ روح یابند از اشعار بلند می یافت و تعبیر انتقالهای سیاه خیمه نشینان
معانی از هر جهه در نظر می آمد روی دل بر می تافت تا درین امر توغل بجایی رسید که
باوجود اشتغال شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن بر بستر آرام
و راحت دل خواهشمند از احراز معانی نمی غنود چون ارباب ثروت و اصحاب جاه

جاه و مکنت که معشوق خاطر خواه را در پیرایهای مختلف بر خود عرض می‌دهند و از غرائب آنکه
هر دم سیر بهارستانی تازه نماید بعضی از خرائد و اعاند مضامین در لباس نظم و برخی در جامهٔ
نثر اعجوبه کاری اهل سخن را جلوهٔ ظهور می یافت بمقتضای مَنْ طَلَبَ شَیْئًا وَجَدَّ
فَوَجَدَ در همین ایام خواهش فهمیدگان مطلب ساخته شد و نقش از رنگ خیال بخامهٔ
موی دقت پرداخته آمد بدین عینک در نظر روشناس دوربینان گردید و آوازهٔ
گنجوری معانی با قاصی و ادانی رسید و چون علم عروض آئینه بدن نمای شاهدان موزون
خیالست در پرداخت آن نیز نگارش بعمل آمد و درین ایام که زمان فرمانفرمائی صاحبقران
زمان ممهد بساط امن و امان قرة باصرهٔ شهریاری و کامگاری غرهٔ ناصیهٔ جهانداری
سُلْطَانُ سَلَاطِینِ الزَّمَانِ الْمُتَمَکِّنُ عَلَی مَسْنَدِ الْعَدْلِ
پادشاه پادشاهان زمانه قرار گیرنده بر مسند عدل
وَالْاِحْسَانِ آفتاب عالمتاب وَرَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا عالی قدر رج
و احسان
وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا عَامِرُ مَبَانِی اِسْلَامٍ هَادِمُ قَوَاعِدِ
و هر آئینه برگزیدیم آنرا در دنیا آبادکننده اسلام ویران ساز
اَصْنَامٍ کَهْفُ الثَّقَلَیْنِ مَلَاذُ الْبَرَرَةِ فِی الْخَافِقَیْنِ الَّذِی
بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق آنکه
اِنْتَهَتْ سُؤَالُ السَّائِلِیْنَ اِلٰی بَابِهٖ وَاَخْضَرَّتْ
منتهی شد سوال سوال کنندگان تا دروازه او و سبز شد
رِیَاضُ الْعَالَمِیْنَ بِفَیْضِ اِحْسَانِهٖ مُحْیِیْ مَرَاسِمِ الْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ
باغهاے عالمها به فیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان
فَامِعُ نَوَائِرِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ مُنَوِّرُ مَصَابِیْحِ الْعِلْمِ بِاَنْوَارِ
کشندهٔ آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهاے علم بنورهاے
الْهُدٰی مُسَجِّلُ مَنَاشِیْرِ الْفَضْلِ بِاَصْنَافِ النَّدٰی مُمَهِّدُ
رهنمائی سجل کننده فرمانهاے بزرگی بانواع بخشش راست کننده

اَرْکَانِ الخِلَافَةِ بِالعَدْلِ وَالاِنْصَافِ مُشَیِّدِ بُنْیَانِ السَّلْطَنَةِ
ستونهای پادشاهی با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد پادشاهی
بِاِزَالَةِ الجَوْرِ وَالاِعْتِسَافِ وَاقِفِ اَسْرَارِ عُلُومٍ وَحِکَمٍ
بسبب دور کردن ستم و بی راهی آگاه رازهای علما و حکما
کَاشِفِ اَسْتَارِ عَلَّمَ الاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ
کشف کننده پردهای آموخت انسان را آنچه نمی دانست

عیار نقد بخش شهریاری گوهر گرانبهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطرخواه کعبتین اقبال فال مراد متفاولان مصحف کمال شمیم از اهیر همیشه بهار گلشن جهانگیری جهانداری آیت گیتی نمای صافی رای روشن ضمیری گیرای کمند خصم بندی پسندیده طبع دشوار قبولی و مشکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره کشای عقده سرور کم دشواری سختی قوت بازوی نیرومندی آخرین پایه معراج برتری ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوندی انس و شجاعت ترجمه آیات بینات بسالت و جلالت در گرانبهای صدف عدیم المثالی مصرعه رسائی فطرت بلند و همت عالی حضرت نضارت بهارستان فتوت نامه سروستان مردی و مروت السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادر خان ادام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان و برخلاف ازمنه پاستانی که متاع فهمیدگی رائج و جنس ناقابلی کاسد است برادران معنی و آشنایان روحانی مکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را عینک دوربینی بینائی تماشای پرده نشینان معانی بکشوده بوده باشد حسب التکلیف احباب با خوان ارتکاب ابراز مسامحات و رسته با آنکه نسخه مشتمل بر علم در نظر و هشت نمود بعضی از منقوشات صفحه خیال بر وفق اظهار نگاشت و جهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل گردید و بالله التوفیق

دیباچه که جهت دیوان میر نجات نوشته شده

کتابه پیشطاق دولت سرای سخن نام نامی سخن آفرینی تواند بود که از سفتن گوهر دو حرف کن که در عدم مکنون بود مسبع مسترقات و مسدس جهات و مخمس حواس و رباعی اسطقسات و مثنوی پست و بلند

آشکارا و نهان قصیده مجاذات اعمال انس و جان بحر طویل حرکات زمان ترکیب بسته
اصناف حیوان ترجیع بند الفاظ جودات بیش از قیاس را بر رشته انتظام التیام کشید
وصف لغال نشین مجلس هستی یعنی انسان خاکی بنیان را که درین بحر بی پایان محیط بیکران
از زیر دستان بود به نیروی غواص عنایت شامله از حضیض فرومایگی بتعزلی جود بر اوج
تاج امتیاز و سرافرازی بر کشید و این مشت گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان
سبل گردانید ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار جالی
در میزان انظار جوهریان دقیقه یاب بحسب قیمت عالی اند لعل شتاب در آتش است که از زور
جمادی خلاصی جسته متوجه بیت لقد انسانیت گردند و رهروان نبات یعنی لاله و گل را که تا جدا
اقلیم شگفتگی و انبساط اند مانند سلیمان مسند سلطنت بر بلای صول این هست آباد گستره
میباشند که خود را بتقریب مقربان غاذیه ماسکه بقلوب ارباب عرفان بندند غزالان سوس
دریافت این لیلی شیرین صفات چون مجنون بیابان گرد و بساط عناصر در معرکه امتزاج میدان
مزاج از زد و خورد فعل و انفعال و شکست ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در
چنانچه این گهر را ازین کان و این درر را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین دل و زبان را
از ساکنان عظیم الشان این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان روانست برگزیده
یکی را خواه نخواهی راتبه تجرد نژادان معانی و دیگری را رتبه محرمی و ترجمانی داده
و از دیده دریچه باین گلستان همیشه بهار نخزان کشاده و صلای عام رخصت دخول
آن بهشت آباد در عموم آورده از بان در داده و منادی عنایتش ندای بشارت
انتمای ان لله کنوزا تحت العرش مفاتیحها السنة الشعرا بگوش هوش ارباب دریافت
رسانیده در بیخال سخن سنجان قاصر بیان یعنی سیلی خور امواج حادثات طالب
طریق اخلاص و نجات بچه زبان طریق حمد پوید و بچه عبارت شکر عطایای لا یتناهی گوید
چون اینان بدان فوق طاقت انسان و خارج از وسعت آباد بالیست عطف عنان
از ان وادی بیابان نموده بر لوح دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش
نشین سخنان شاخ برشاخ افنان این بوستانست دران گلستان خلد نشان حضرت صغیر

و گاه بیگاه بپرواز جناح خیال بسیر آن بوستان بخزان شتافته جهت سخن شناسان که حسیم
براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای نگارنگ سخن بدست خیال
بسته لآلی ورکندن این معدن روح فرما و را بوصل شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته
نقد فرصت خرج و گوهری چند فروزان در مخزن بیان درج نموده این درج را مهری
جز بکارت دوشیزگان سخن نیست و این عروس را پرده بر چهره دلربائی بغیر
از دیده دل واکردن نه و چون مخزن را قفلی ناچار و گنجینه را حارسی در کار است
که نامحرمان را از دست وصول کشیده پنجه تصرف پیچیده باشد بنا بر این
بیت الصنم را بقفل ابجد مقفل و کشادن آن را بمفتاح دریافت حرف شناسان محول
ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل و لاله این بوستان چون عندلیبان نوا سنج
و خوش الحان و سر سبز و گانش چون مژگان نیکوان حریف حرف و هنر باشند سخنان
شوخش را در قید آرمیدگی رقوم بازیگوشی طفلان دبستان مژده آزادی شنیده
و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق لاابالی به معشوق رسیده شیرازه کتاب را از شوخی عنان
چون رشته طاقت عشاق از نظاره معشوق خطر گسستن و نقطهای نقل شیرین لبان را
که ریخته شیره حیاتست با کام پسند ترا کیان صحبت چسپان اختلاطی پیوستن گزیر قصائد
را دلربائی پس کوچه خم گیسو و نزهت خدائی قطعها را دلکشائی فاصله خیابان آبرو بیداران
این شبستان را هر دائره و هاییست بد کرختی کشوده و سطر جهانداری شکلین لباسانش سر حرف
ناسور دلهای عاشقان غالیه سوده گلشنیست بید و بند شگفته روپایش بی تکلف زود پیوند
سوخته برشتگانش را چشم انتظار براه وارسیدگان که کی از راه انتظار برسند و شیرین گارش
را گوش بهوش و قف آنکه لذت شناسان این شهد را که انگشت پیچ زبان گردیده کی چشند میزبان را
تکلیف مهمان در کار و مائده سخن در میان تکلف بر کنار است در دیبا نه بزمی چیده و
سر انجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب سبحانی ریاحین معانی در جام زاهدان را
حور و غلمان نکات بفحوای قطوفها دانیة بر جهت تحصیل رام بشتابید که مبادا انگاه
سخن سرو چهره پردگیانش از غبار کسادی بر گرد و دیباچه که جهت بیاض ابداع

تماشای این نزهت آباد باید چون آب در حوض جدول آرزوی فراغت بر نشست نخواهند
و باکمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من مجنون سبب پروا که در بیابان
بی تعلقی و سودا گله گله لیلی در هر جرگه آهوی خیال دارد در گلگشت این
بوستان برای خوشوقتی دوستان باغ سوخته و چراغانی چنین افروخته باشند روا نیست
که آتش طبعان پروانه وار بطوف آن سرگشته و بی پروا نیایند و از میوه های پیوندی ناز
و نیاز حسن و عشق این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان را آفتی از
و آن و نزله بهمن تماشائیان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ
نقصانی نیست چندانکه موائد نعم ازین خوان آراسته برگیرند همان نقشهای تمامی بر جا
و این شمع فروزان بدستور نخست صاحب ضیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه در
پرده بیان حسن صورت آن منصه ظهور کشیده سخن است که از دریای محیط تجرد و مقصد
دلجوئی و پای در گل رفتگان گلزار تقید نخست وارد شهر صورت تصوری تصدیقی گشته
جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقر و مسکن میسازد و از آنجا لباس موزون الفاظ در بر
کرده از خیابان زبان و دروازه آذان بکوچه هوش در یافت دانایان در می آید
و گاهی در بنفشه زار خط رحل اقامت می اندازد و مانند آب زندگی در ظلام و پرتو چراغ
در تاریکی شام جان را تازه و روی مجلس اصحاب غازه میگرداند مدتی یاقوت روح یعنی
نفس همدم و شبهای دراز در خلوتکده پرده دل محرم بوده چنین مهمانی لامحاله تغابت
گرامی کفران نعمتش نمک حرامیست آنرا که دیده بصیرت بینا و آئینه دل صاحب جلا باشد
بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان می آید و مانند مستان لایعقل ترک خود دار
می نماید و آنرا که غبار دیده نمزست راه گشته طریق تجاهل پوید محرومی او رالیس دیگر کسی چگوید

دیباچه که لب الاشارات خود تالیف نموده نوشته آمد

ثنا و ستایش کریمی را سزد که حبابه اعمار انس و جان را از تار زبان و پود الفاس
در هم بافته و رشته زرین خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت
تافته خامه صورت نگار هیولی را جهت خوش نشینان گلشن وجود مشجر قابلیت های شاخ بر شاخ

مفروش ساخته و در خلوتخانه مرکبات طرح اختلاط و آشنائی میان مخالفان اضداد انداخته

آب بیدار دل را پاسبان خواب سبزهای مخملی نموده و گره شرار را گره گشای خار بانند قفل غنچه

از هم کشوده صندوق سبز خاک را لبریز گوهرهای شاهوار قدرت کرده مصلح هوا را که الفت

حیات بخش زندگانی شعبه از انست از کتم عدم بمیانجی آب و آتش آورده آب را نعل آتش

در آتشخانه انست که نان روزی خواران او در بغل دارد و رگ ابر بهاری از ان سیرابی

آب جنبش است که بقطرات باران نقشهای الوان بمردم هشیار دهست ساید آن رزاق بی پایان

که دست قدرت ضامن الصیال انست آسیاهای آسمان در گردش و این منعم حقیقی با وجود

پاکاران اعناب و اشجار و دستیاران اوراق و ازهار در رسانیدن وظائف مقرره

موظفین خوان نعم فردست به نیروی فرمان امرکن و بنفس نبات که خدمتگار پرنیزادان

فوائد شیرین حرکات میباشد از تعب خدمت شبانروز در خواب و شبانروز بیدار

و در حالت بیداری و خواب این حارس مخازن نقود ارکان دیده دیدبانان لطف نهان

کوتوالان قلعه آسمان بنیاد خبردار از سر و روی برف و دم سردی زمستان تنور گلهای

بهاری برای پختن اثمار گرم و از گرمخوئی و حسبان اختلاطی تابستان ربیع دلهای

سخت استخوان اثمار نرم است در شبکه صیاد قدرتش دریای محیط دهان چون ماهی

بر خاک طپان و در ادای شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا بر

خود لرزان است نباتات بفرمانش خاک خورده حیوان را چون دایگان مهربان

بشیر اوراق و اغصان می پرورند و ریشهای درختان چون خدمتگاران

چابکدست برای آسایش نازپروردگان روائح حریر گلهای بوستانی را می گسترند

بمفتاح کشاد کارش طیور از ریاض عدم به قلعهای دربسته بیضه تا در سمع

آیند و غنچه های گلها بهدایت و سیاقت خضر راه نمایش بالهای به دامن

پیچیده از کنج مکامن شاخها برافرازند بر سر ظهور برآمده جلوه گری

نمایند چراغ درخشان برق را الفتیلهای قدرت بهزاران باران

بر می افروزد و این رشتها که تابیده دست قدرت است قباها

اندامی برای موزونان سرو شمشاد بسید ورزد و گاهی صورت آتشی بفحوای الصلح
خیر بوساطت صورت هوائی بخانه خالی صورت مائی بر می آید و گاهی بفرمان قهرش
چون ناخن سباع گره از رشته وجودش مکشاید و قوت تغاذیه را بی زبان سخن طراز خادمان
چهار گانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر و مصوره را بی میانجی خامه موی
مو کاغذ نیست خوش قلم در پذیرائی تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نفس حیثیت
صبح را نمو وار شب ظلمانی و در حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی
را خاصیت مومیائی انسانی و کانی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود دامن بر
میان استوار و دریا را در پرورش فرمان خار و خس کلفت بفراشی اضطراب خاطر از دل
بر کنار است عقد اخوت سیارگان با دوران آسمان در تربیت گوش بر آوازان سکیات
محکم و حال طبایع کلیه از تشویش چگونگی ما دبود انتخاص کائنات در بهم و مبهم است قس
فراست دریافتگان فائق از معقولات اول و ثوانی در عقال حیرت و دیده بینای
حکمای دقایق بین از سیاهی شبهای جهل مرکب در خواب غفلت است ولها را ابد لها
رشته و پیوند محکم بسته و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن در هم شکسته الثنا
که در صفت فعال مرکبات جای دارد کمند بلند دوقی آسمان از عقل و در اندیشش کرامت نموده
و مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای ثقلین و راهنمای خافقین لذ
بر لذت افزوده این برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته
آئینه خاطر انورش را از زنگ هوس خیال اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرا را
از دودانه ظلمت آلوده یان ملسوخه چون نقبان معوسی سراپا دامان نموده و به پرتو این چراغ
خورشید ضیا بینائی شپره طبعان ظلمت جهل مرکب را آزموده این آسمان خورشید نشان
را از دوازده برج امامت که هر اثنین آن با هم اثر قران سعدین است موجب استحکام
شریعت کرده و شئونی فرمان این گوهر والا را دست بدست بخازنان اوامر و نواهی
یزدان سپرده صلی الله علیه و آله و تجد مرات اذهان باریک بینان معارف منطبع میگرداند
که عندلیب آشفته بال پریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفه کتب علمیه بصحن

١٠٨

گلزاری که بلب الاشارات موسوم و در سلک مصنفات افضل افاضل وقت خود و علامهٔ رازی منظوم بود گذار نمود الحق کاشنی و بد شگفته رویانش مانند غنچهٔ نیم خند جلوه گر و عطر یاشی شاهدانش را چهره و لباس دلربا و خوش قماش ابتهاج سیر آن گلستان که سیار انش را از عطر گلهای کیفیت باده ریحانی حاصل شود چنان اقتضا نمود که این پوشیده رویان که در سود الفاظ نهان از نظر تماشائیان مستوراند بحلیهٔ پیراهن تمامی عبارات فارسی که حکم آئینه بدن نما دارد مجلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان نابلدی طرق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه که باندام دلربایان کلفام به تیزی ذهن حدید بریده شد و بکیفیت بسوزن نوک قلم در رشتهٔ پیچ و تاب فهم باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار اغلاقی در پیراهن شاهد معانی بینند از اعتراض زبر آورده احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تشریب برگزینند **دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته اند**

سخن که بجادو کاری معانی تازه ساحری از سفینهای کاوزبان اگویا و انوار آثار روح الامین معانی را در لیالی دیجور نقوش موهوم رام فریب و الهام نموده کلیمیست که از صحرای تجرد به پیشانی آشنای روانه طلوع و ظهور نفوس انسان و وادی ایمن دل شجرهٔ زبان که بصفت اصلها ثابت و فرعها فی السما در حدیقهٔ مدینهٔ السلام دهان انگشت نماست گردیده نفوس بشر را که هر یک در مصر وجود خود کارکنان نمی و حواس را مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلی میگردانند در ربقهٔ تسخیر و فرمانبرداری کشیده بحر نظم را بعصای قلم چون دو مصرعه بیت از هم شگافته و بر بنیان نثر را نیز بهمان عصای معجز نما که قصب السبق سخنوران القاب ربهم برساحل مجمع البحرین لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم است خضر نوش خطا را پیشوا ساخته سلیمان وار مسند سلطنتش بر هوا گسترده مهیا شده و در غار تار صماخ رحل اقامت انداخته موسی را از نسبت کلام آوازه کلیمی بلند و ادعیهٔ مسیحائی بوسیلهٔ سخن اجابت را دلپسند بیت باآنکه دامان تقدسش آلوده غبار تجسم نیست باده وجود عناصر و افلاک گردیده و هر چند از الابش نسبت علو و سفل مبراست لیکن لها

۱۰۹

طوبی مثالش از آسمان برین دیده اگر کسی را در صدق آنچه خامهٔ صادق بیان اخبار
بآن نموده اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بفحوای اِنَّمَا
اَمرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیئًا بران گواه است سلسلهٔ اعداد و معدودات از و برپا و صورت حال باطن
گویندگان از آئینهٔ حسن تالیف او پیدا و هویدا است کاخ مطالب وضیع و شریف
از و صورت کار حصول و بشاطهٔ عذر خواهیش توبه صاحبان افعال قبیحه مقبول گشته و
تا از خود شمرده چندان برخود نه پیچیده که در جامهٔ حصر گنجد و مقدار تا وزن و قدر از دیا
چنان به بسنگر نشسته که میزان بیانش سنجد تا آنکه سقف فلک ثوابت بطفیل او اطلس
پوش و مسدس جهات تجمل در خوابهٔ روز و شب برای او مفروش است از راه حسن
معاشرت پری وار در جلد هر بیاض خزیده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان رسیده
باندازهٔ خواهش هرکس چند انکه از چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در
پردهٔ ادب بآئینی ادا نموده که شنونده بچشم خود شنفته خط را از دلربائی سواد چشم خوبان
و بیاض را معجزه ید بیضای موسی عمر الست عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در مجلس نشستن
چون بصفا الیقین رشتهٔ هستی بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوا چون پستی و بلندی در آغوش هم نشسته
اند سگ لیلی را با هوای مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل بدخوی کله گزاری در آغوش دایه
رضامندی سرمست تسلی است برمش آرمیدگی بهشت برین و بلندی آسمان در زمین
نغزلهای غزلیاتش دفین است هر سفینه قافله گاهست که مسافران دیار عدم با متوطنان
شهرستان وجود در انجا هم صحبت میباشند و سواد هر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را
صیرفیان سخن بآن میشناسند هر بیت چون لبهای پیوسته خاموش و سیاه سیفت سراپا
هوش را از هر کس را چون سرمه بچشم کشیده و در سواد جهل مرکب هر سخن نشناسی چون آب حیات در ظلمات
پای در دامن پیچیده حدیقه هر بیاضی بآبیاری سحاب در پاش طباع دریا دلان سرسبز و ریان
و گلبنهای هر گل این گلستان بنسیم انفاس مسیح دهان شگفته و خندان میباشند دامان مصنف
چنین را اگر همه برای گرفتن دامن معشوق است از دست نتوان داد و داغ حسرتان
همزبانی را باختیار بر جان و دل نتوان نهاد و غافل میباشند که سخن سست بیت قوت

روح قوت بدنست + سخن اینست غیر ازین سخنست حسب الامر اعلی بجهت

خاتمهٔ قرآن نوشته اند

از آثار مبارکی فال شریعت مقدسه نبوی و خجستگی احوال ملت مطهرهٔ مصطفوی یکی اینست که پادشاه زمان مالک رقاب دوران بعد لبین قول و فعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد فرامین جناب باری ... هدایت بر سالکان طریق رستگاری کشاید ادای سخن بر ذمت همت حق شناس اجب داند و از مصحف اعتقاد درست و عزیمت صحیح سورهٔ عزم اخلاص خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت بگواه شاهد حال باشند چشم خدا شناسی روشن ریاض شریعت پروری گلشن که اعلی حضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان صاحبقران نصرت پیرا اقلیم گشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقهٔ دولت بهیه‌بها شعشعهٔ خورشید جهان کشائی پیرایه پوش عرائس داد بخشی و ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

بیت فروغ طلعت گیتی ستانی شه صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب جهانتاب فلک رسالت و نور ماه تابان آسمان هدایت و ولایت اند درست نمغی گوی امتیاز و پیشی از سلاطین سلف ربوده اند و اوامر و نواهی آیهٔ السمع و دریافت از سخن سراپا خاموشی مقال مخدرات حجال آیات فرقانی شنوده و برادعان فرمان بشیر انس و جان از حسن افعال و اعمال ابراد برهان نموده چون گلستان کتاب کریم و قرآن عظیم که طاوسان قدسی آشیان معانی در فضای آن فوج فوج در پرواز و عندلیبان حکم و حکم بر شاخسار الفاظش هم آوازه اند مکان شاهدان بهشتی سرشت اوامر سبحانی و جلوه گاه شاهد بر صفت کرده سبع المثانی بمفهوم اکلها دائم و مقتضای قطوفها دانیة باثمار گوناگون اعجاز تماشائیان حلاوت بخش ایمان و بینندگان را قوت دل و قوت روح است همت والا نهمت معلی متوجه طراحی این حدیقهٔ همیشه بهار

ارم نگارگشته زلال صاف اعتقادی که از چشمه سار خداشناسی تراوش دارد چمن طراز
بوستان خلد عنوان گردیده وحسب الفرمان قضا جریان بتاریخ فلان غارس نهال حروف و
نقوش این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که باثمار عمر دوام وحصول مرام که منشی بسیر
این حدیقه الهی است شیرین کام باشند

در تعریف میرزا معز الدین محمد موسوی سنهسالی

تجرد نژادان معانی وسرخیلان افق اسمانی که از اوج اطلاق وبی ابرای
لاقیدی بساحل دریای قلوب ارباب عرفان غیابه قلیب آوان اخوان چون ماه کنعان نزول
میفرمایند مانند اوراق ازهار ونقود کامل عیار نثار دررد آتش وازن انظار ونعرف پیشگاه
وکنار شعور واشعار ذوی الابصار جلوه گری مینمایند وچون خضر والیاس در بحر قلوب
وبر مکتوب بحفظ از ترددوتکاپوی نمی آساید پیوسته در حین ظهور اقامت نزول رحلت حجاب
اندامی حروف لباس تمامی نقوش بهوادج مشک اندود کلمات وحدائج عنبر آسود الفاظ
که هم ایشان را بمنزله بال پرواز وهم مثابه پیمانه نشاء باده اعجاز وهم ترجمان بیان هم مانع آزار
قاطعان طرق وراهزنان سنت میباشد واین لب قشر نما واین پوشیده پوسیده مانند از عار
انتراج مانند نجص مزاج که نتیجه آبا وامهات کثیر است بآن پرنیاوکان پوشیده رودور رنگ
گل رعنا باوجود اختلاف هم از اتحاد میرزند واز انحراف انزایج آنها از منهج اعتدال چون
صورت آئینه ناخوش نما در نظر ناظران معانی دگرگون مینمایند وازینجاست که اقلام رقم
نگاران را در اصلاح این طفل مزاجان که بشوخ چشمی شرار وسبک جولانی نسیم بهار
اند خاصیت چوب ادیب ودر رشته سطور مسطورات منظوم ومنثور مقابیه نبض مریض
بانگشت طبیب است چون بان روات ثقات بصفت دیانت واری موصوف
وچون عیبه سلاح بحفظ الغیب معروف میباشد ونگارندگان اخبار واشعار که در
حقیقت منتخب وبهترین طائفه از طوائف تجار خریدار متاع غذای روح وروان دربار
دارانند بلکه لیلی ونشان شیرین حرکات معنی را مجنون طبعان بادیه هوا پرستی که خسران
سر برخود سری اند میرسانند شریک غالب شعر بافان کارخانه خیال می باشند
ونسبت ناقلان کلام بنساج قماش سخن نسبت گلفروش به پیراینده چمن و

نسیم مصر نسیم پیراهن دست میکشان بدهن است درین حال گوینده از نگارنده چون صاحب
کالا از مشتری منت پذیر و در حال هر بی و خیر اندیشیش طاریست اسیر خصوصا در صورتیکه
ناقل قایل را اند و نفع این معامله باو عاید گردد مصداق این کلام صورت حال اعنی
معز الکلام است که مودبانه و طبیبانه و مشفقانه بجال کتبیان گلستان الفاظ و زادگان
اطاق مسیح محتاج عنایت رب لطیف مجید محمد طاهر شریف وحید رسیده
بخانه دقت پرداز چهره های این دوشیزگان نموده با وجود نهایت دقت بشراکت
و همسری این ناتم بادیه پیما باغی و نادر تلال آن را بپای تفتیش و تفحص پیموده این
بوستان پیراسته را شایسته سیر و سراسر روی صاحبان دریافت
بل گوینده را رهین منت خود ساخته و چند در هر یک از غریب زادگان معانی
غریب بند سواد رقوم را با واجبی شناخته اکنون این خوان آراسته برار باب
ذوق سلیم سبیل و میزبان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل است والسلام

بجهت خاتمه جامع عباسی نوشته مرقع درویشانه

که نسبت خرقه اش بسلطنت الهی رسد و بر جامع مرصع پادشاهان تفاخر نماید لباس
جامع عباسی مسایل شرعیه تواند بود که دوستداران آل رسول بید بیضای یکدیگر
بسوزن اقلام و رشته مداد و حریر قرطاس در خیاطت آن بذل جهد بتقدیم رسانیده
باشند و عیار محبت و دوستی خود را باین بیت در تلخیص این آمر خالص ظاهر ساخته
یقینکه منسج و نساج هر یک جایزه اجری جدا از خزانه انعام عام الهی کرامت خواهد شد

در خاتمه شرح فارسی که بر رساله خلاصة الحساب نوشته شده

ابکار افکار منظومه و خزانه بدایع علمیه منشوره را که حسن یوسفی و غنج
و دلال زلیخائی باشند آشفتگی دواوین و دمار ضخامت کتب رسایل هر یک را
محتاج مشاطه پیرایش و آرایش و طبیب مقابله و تصحیح میدارد لهذا تماشائیان این
گلستان که بسراسر روی آرزوی تفکر و تدبیر تماشا جلک و صلاح هر یک از مطالب

منت مشاطه بر عرایس اسم بلیه بر صفت میدارند الحق نیاز مشهور درگاه الٰهی نیاز محمد طاهر وحید
شریف اگرچه در اخراج این سلاله حضرت از صلب توت مبشیم حکم آباد دارد در
ایلاد اولاد دارد ولیکن بموفق بتوفیق حضرت اعدا شخری معز الدین محمد بکر الک اندیشه
و منشاء من وقت پیشه در تحسین اشکال عرایس تکمیله این کتاب و تصحیح
خرابه مقام که سکان گرد کشور سرای دوار و صدر نشین پرده های الفاظ این کتاب اید سعی
بهاره در آرایش اوراق درخشان تشخیص بقراط و جالینوس در تدبیر علیل مزاجان بکار برده
در ازاله زحمت صاحبان فراش این بیمارستان زحمت بسیاری کشیده در پی
هر یک از درستی زدگان آشوب طبیعت این مغالطه بیابان نهاده و بعده اکنون اثر سعی او درین
نسخه اگر برهان مزیت فرع بر اصل نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله نتوانند شد
انشاء الله فراخور سعی و رضامندی این نیازمند مستاب و ماجور خواهد بود خاتمه

که بر بیاض میرزا فصیح مرحوم نوشته شد

هنگامه گزاران سخن پژمرده باد که بار دیگر ترکیب این چهار عنصر اقتضای حدود عنصری طبعی نمود
و ساقی میخانه فلک صافی معانی را در شیشه دل پر حوصله پیموده دریای معانی آغاز گوهر
افشانی کرده و لسان شعر بعد گاهی شیوا بیانی قرین قصه پردازی دو داستان سخنی
شورانگیزی شیرین شده بمژده این خوش کلام اگر در و پژوهان کوه غم از صلب فرهاد و تاج
شاهی از سپهر پرویز برگیرند روا باشد و اگر بحر دکان بسته کیسه خود بشاباش آن پردازند
سبحان الله الحمد که بر همگنان ظاهر شده که خامه عنبرین ختامه من اگر بسیه چال دوات کذب
پیرایی را اسیر شود در آرزوی مقدم استخلاص آب سیاه در چشم آورد و لفظیکه غیر واقع باشد
بر زبان نمی آرد در بیصورت گفته و نوشته من عین صدق و محض صواب باید دانست چندین
هرزه سرایم که در صدق قول خود الحاح و مبالغه نمایم مصرعه تا چه باشد وسعت
جامی سخن تا باثر وجام انتخاص معانی تنگی نپذیرد و نعمتهای معانی را از مائده خوارزمی
موزون کلامان هرشنگی پدید نیاید دیگری را هم اگر سمند فکرت در زین باشد گوی جولان
در اردو اگر دست طلب باشد شهرستان تاخسا سخن دراز کن انصاف بالای

بروج برتری و شرف تحصیل اجناس سطور نحو دیگر در نظر آشنایان بایگانگی پرده بیگانگی
ست مناسب شیمهٔ کریمهٔ یکجهتی آن بود که بی تکلفانه از سرکار آن کنجور متاع دقیقه شناسی طلب کرده شود
مستور نخواهد بود که تجار خریدار بهر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه میگردند چون آوردن
اجناس شایسته مرآت حسن سعی و وقوف آن جماعت بعضی تفصیلی از منسوبان درگاه والا
بازیافت مینمایند که باین تقریب خدمت سگالی خود را برایستادگان پایهٔ سریر
خلافت مصیر ظاهر سازند و تعجب در اینست که بعد از اطلاع آن ذره سما طرز دانستی
بر تفصیل مزبور روابط سوالف سلاطین جنت مکین را منظور داشته بفرستادن اجناس
مفصله فاتح ابواب یکتادلی نگردیده اند یقین حاصل است که وقوع فلان مقدمه که در نظر
والای سلاطین چندان وقعی ندارد مخرب اساس دوستی که بمعمارئی چندین پادشاه دقیقه بین
حقیقت آگاه تشیید یافته باشد نخواهد گردید و نواب فلان از اقدام برین امر بغیر
از رفع مظنهٔ کوته اندیشان چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مظنون چنان بود که مبادر سوز یکم
زبان نواب فلان این خرابهٔ بیقدر باعث گردآلودگی منهل عذب دوستی طرفین نشده
بود و نخواهد شد لهذا بعد از مفتوح شدن آن در بایه نامهٔ مودت ختامه مشتمله استقرار دوستی
قدیم ارسال داشته چون دنیا و مافیها در نظر همت ایشان وزنی ندارد اعلام فرموده بود که
از استرداد آن ملک بغیر ازین مطلبی نبوده و چنان نیست که این حرکت موجب تزلزل
ارکان دوستی قدیم شده باشد و هر یک از نفایس بلاد که رقم اختصاص بران کشیده
شود در عوض بتصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد و از آن طرف
بغیر از ترک آشنائی و یگانگی امری ملحوظ نگردیده با وجود ترتیب این مراتب طلب داشتن
اجناس مفصله از اقتضای ظاهر دور می نمود چون در باب رفع کلفت جانبین و اصلاح
ذات البین باین خیراندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی اندیش
چنان میرسد که چون چشمه سار یکتادلی نخست از حرکت آن طرف غبارآلود کلفت شده
اگر در صدد افتتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند بتقریب جواب نامه که
قبل ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند

۱۱۶

پادشاهان سعادت قرین واجب و لازم و فرض و متحتم است که در ضمن رعایت امر معنی اطاعت خالق
انس و جان فرمان پذیری پادشاه دوران بوقوع آمده باشد و چون بنابر
مراعات رفاه حال عباد و امنیت و آسایش بلاد بساط دوستی و اساس مصالحه
فیمابین پادشاهان طرفین و سلاطین جانبین گسترده و افراشته و سر رشته تناقض و خلاف
بچنگ حکمت انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابد بنیاد از هم
نقض آیین و لاو باز خواست بندگان اشرف و اقدس اعلی مرتکب امریکه منافی آیین دوستی باشد
نگردیده اگر خلاف آدابی از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلایق
اند بظهور رسیده نادیده و ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب زیادتی جرات آن تا عاقبت
اندیشان گشته بیشتر از بیشتر سلسله جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را بمضمون الفتنة
نائمة لعن الله من ایقظها در معرض بازخواست نشاء اولی و اخری در آورده اند تا آنکه
درین اوقات تقی سلطان که یکی از سرداران اکراد و سررشته فتنه و فساد است مکرر
بسر راه تجار و مترددین آن حدود آمده مبالغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده
و چندی را نیز به تیغ بی پروایی مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و اشرار و مال آن اکراد
آن کوته اندیشان بد مآل به نیروی اقبال یزدال مصون از اختلال باسهل وجوه
مقدور و میسور است بتصور اینکه مبادا تلافی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد
بندگان این دولت محکم بنا در صدد قلع و قمع او در نیامده مکرر در آن باب بحکام جلیل القدر
سابق و لاحق و آن اعلام نموده مترصد آن می بودند که حکام آن مملکت بازخواست
آن خار راه از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز بعذر اینکه بدربار اقبال عرض
نموده تنبیه خواهم نمود تمسک جسته در مقام تادیب او در نیامده اند و اهمال ایشان
درین امر باعث زیادتی جرات او شده در سنوات دیگر باز مرتکب این قسم امری شنیع
نموده جمعی کثیر از عباد الله را عرضه تیغ هلاک ساخته بعضی از محصولات الکاء متعلقه
این حدود را در معرض تضییع در آورده اسباب و اموال جمعی را یغما نموده روز
بروز بیشتر از بیشتر مواد خودسری و گمراهی و طغیان گردیده مهیج فساد میگردد و شاید که

حکام جلیل القدر دوران چون در هر سال تجدید می یابند بعلت بعضی مطالب که ایشان را منظور باشد یا عدم فرصت به تنبیه و تادیب آن ناخود شناس قیام نمی نمایند و چون امر خزینه رفته رفته منتج مفاسد کلی میگردد و ایمعنی بسائر محال سرایت نموده موجب مناقشات عظیمه میشود لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه حرف ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب نجابت انتساب دفع و رفع او خواهند نمود و استنه کس تعین نمایند که باین امر قیام نموده زیاده ازین نگذارد که در گلزار همیشه بهار صلح این قسم خار بر انداز محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال موانع سپاه کینه خواه آنطرف را فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ درآمده و بیقین حاصلست که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این خیرخواه باسهل وجوه آن بد اختر را با تبعه و لحقه آواره دیار عدم سازد و غرض که من بعد فتنه انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله از کار خیالش ازبنیان قلع و قمع خواهد گردید

کتابتی که از جانب میرزا تقی اعتماد الدوله بصفدر خان نوشته شد

مرآت چهره نمای بهشتی لعبتان دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار از نثار اظهار ابتسام والفت اعنی رقیمه کریمه که صفدر خان ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلی حضرت والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار فص خاتم سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف و اقدس خاطر همایون از امور ملک پیرائی من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند و الویه دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنت صفهان که مقر سلطنت و مرکز دائره جهانبانی و خلافت است نهضت نمود رسید و از تبسم نسیم نکهت دلی دهان غنچه های گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید آنچه در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای این سلسله جلیله که چون علاقه خورشید و ماه بمقتضای ذات فیما بین مشید و مستحکم بوده نگاشته خامه مطلب نگار شده بود و الحق در عالم اتحاد که اجزای آن رشته دوستی دست در گردن آمیزش هم داده چه چیز شبیه و نظیر صداقت و الفت

تواند بود که بنای آرامش بلاد و آسایش عباد به پشتیبانی این امر رفاهیت اساس از صدمه
تزلزل حوادث دوران و لطمه نیرنگی اوضاع نشاء امکان امین است و از اینجاست که هرزه
خواقان لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و جمعی از بندگان دولتخواه فطرین
که بمقتضای خیراندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان ذوی الاقتدار با عرض مطالب
باشند لازم است که بتجلی مرعیات آئینه خاطر این طبقه علیه را از غبار کلفت مصفی سازند و چنگیز
در باب جنود اورنگ که بسبب توجه پادشاه والاجاه بتسخیر ماوراء النهر پایی در دامن اجتناب
کشیده مرتکب تاخت خراسان نمیکردند صورت یافته بود کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش
و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه بر اصاغر و اعالی ظاهر است و دران باب بتصدیع ندادن آن
وارسیده آگاهی را اولی میداند اما اینکه در باب مغتنم دانستن شیوه التیام شده بود بر ارباب دانش
و بینش ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف
بمعاضدت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق و رجحان بوده
اند چون پادشاهان والاتبار سایه رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق
عنایت ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشائی بوده اند بیت در آن مقام که خورشید
چهره افروزد به نور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست و آنچه در باب فرستادن ایلچی علیمردان
خان نگارش یافته بود بر آن حق نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی قدیم بسبب
شورش آن حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت است و با وجود سنوح قضیه جانگزای مستغرق
بحار رحمت یزدان مسندنشین اورنگ جنان خاقان رضوان مکان علیین آشیان که تا سوردلها هنوز
تسکین نیافته است جلوس نواب همایون اشرف اقدس اعلی بر اورنگ بلندپایه جهانگیری و کشورستانی
که وقوع هریک بیگانه را وسیله آشنائی و آشنایان را محک عیار محبت آن حضرت هرگاه لوازم تهنیت
و تعزیت بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آئین را که جرأت اظهار این معنی میتواند بود و پیوسته
فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات مسرور سازند نامه که بیکی از سلاطین کامکار
نوشته شده مرآت مصفای دوستی و محبت و عینک دوربینی التیام و الفت
گلستان همیشه بهار الفت و وداد و بوستان پرداخته از خس و خار کلفت و فساد

اغنی موالات رقم فلان که در هیولا چراغ افروز محفل ایتلاف والتیام و بزم آرای
مجلس ارتباط و انتظام شده بود از نسایم آن نوبهار یکتا دلی ازهار گلستان محبت اهتزاز و عند
مکالمه غایبانه در پرواز الحق در عالم عنصری نشأ هیولائی باریک بنیان دقیقه شناس بهتر از دو
محبت امری نشان نداده اند چه چیز بهتر نقیر ازمغنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر و کبیر و خزان
محنت و اندوه برنا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق نفس است خوشا کسیکه مدد و کاری
الهی استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید حلاوت رقم که رنگ طراز نهال گلستان
صداقت و موالات است در چمن علیه بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی که قبل ازین
خربزه کاری برفرستاده بودند بی نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت مشار الیه محرمی ند ابرا
دقیقه شناس که وقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که در امسال بنابر وقوع آفت
و شوح کلفتی که فیما بین پادشاهان جم اقتدار رو نموده بود خربزه کم حاصل و شیرینی آن
مذاقها تلخ و ناگوار بود و بردن عرض اقدام این امر از حوصله جرات این بندگان و مقدمه مرقومه
از دایره قابلیت عرض بیرون بود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه
قابل آن نبود که تا بحدی مضایقه و القا اهلیت را مرارت آمود گرداند و در باب آمد و رفت اهل
که در حقیقت متاع رومی ست ایشان اوصاف جمیله پادشاهان فرمی لاقتدار است و ایامیکه
عذب دوستی قدیم تبارکی بسبب شورش مفسدان ناصاف و غبار آلود شده بود نه درین ایام بوجه
من الوجوه سد باب صدور و ورود این جماعت شده و بخوابگه دو ترحیکه در باب صداقت محبت و التیام
و ایتلاف این طبقه علیه آن دودمان ولایت نشان که قبله آمانی و آمال جهانیانست تحریر یافته بود
بر واقفان اسرار آگاهی مخفی نیست که بمقتضای بالوده تقوم الاجتماعات و از نتایج دوستی این سلسله علیه
که فیض آن مانند سحاب نیسان بمیاپاست گلشن اقبال اند دولت قویة القوائم اهتزاز یافته و از
آثار موت این دودمان الا و خدا اقبال نشان آن دولت حضرت و نضارت پذیرفته
و درین صورت تخریب این قسم بنای مثبت الارکان که حوادث روزگار در فکر تزلزل
آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود با فساد نازل اساس حق شناسی
که والد او که رتبه النوع او بود دوازده هزار دینار مرسوم داشته و بدان مباهات

وافتخار مینموده از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی والهی واقف رموزات
سفیدی و سیاهی اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی با مرتبه که منظور
انظار جهانبانیست رسیده و حق نعمتهای چندین ساله را نسبا و نسبا انگاشته از طریق
صحبت وآداب دوستی بسیار بعید می نمود و هرگاه حق چند ساله نعمت را فراموش
کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد داشت و این قسم شخصی چگونه
محل اعتماد تواند بود واگر اعلیحضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه آفرینش
نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان امری خلاف دوستی بخاطر مبارک
می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک از آن به تنهائی علت تامه کلفت بی اندازه
بود آن عمده واقفان اسرار ملک پیرائی را بعنوانیکه میدانند رخصت انصراف ارزانی
نمیفرموده در ینصورت با وجود وقوع این قسم قضایا تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت
از لوازم دوستی بود وانچه در باب خرد سالیهای این بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش
وآرامش روزگار و بازگشتن شاهزاده والاتبار وجنود جغتائی در معرض ابلاغ در آمده بود و خرد
وبزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت مرصوصة البنیان که مهر عالم افروز جهانگیری ببرج شرف
خود که عبارت از دودمان عالی تبار این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده
خاقان بلند مکان یکتا گوهر دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت علیین
آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی به نیروی سرپنجه استیلا
واقتدار رقبه فرمانروایان اطراف واکناف را در ربقه اطاعت وبندگی کشیده بودند
بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عز وعلی بصوب عالم بقا فرازنده سریر وکلاه مظهر الطاف
بی پایان حضرت اله نواب جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی بمقتضای
الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت وجهانبانی شده بعد از دامن فشانی
آن جناب مطهر از آلایش نشاء عنصری روان بخش قالب افسرده صاحبکلاهی زلال چشمه
حیوان آگاهی نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی واعلیحضرت خاقان
رضوان بارگاه نیز در سن مزبور روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند واخلاص

۱۲۲

و سرباز یمی جان نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوهٔ شجاعت و بسالت از
شجعان روزگار ممتاز و از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ اعجاز اند نسبت باین طبقهٔ علیه از مقوله
آقائی و نوکریست که خردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص پیری و مریدی نقد حیات را
نثار مینمایند و حقیقت جرات و جانفشانی و اخلاص عساکر طرفین معلوم همگانست بهتر آنست که سد باب
گفتگو ها نموده ازان مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد و المنة که اعلیحضرت ظل الهی مروج پیرایهٔ کلاه گوشی تاج
ستان شاهان فی و ملک الاقتدار کام بخش فدویان جان نثار سایهٔ حضرت ملک منان آفتاب فروزندهٔ عظمت
درخشان خلف صدق ائمهٔ اطهار منظور انظار الطاف بی پایان حضرت کردگار و ارشد اولاد امجاد
جوهر فطری که از فرات این سلسلهٔ علیه است گوی آنش از پیر و خرد ربوده اند و قطع و فصل مهام ممالک منظوم
برای متین آن برگزیدهٔ انفس و آفاق است از بدو جلوس بر اورنگ بلندپایهٔ جهانبانی ارکان دولت و
اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام بندگی اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر
در آمده همگی آرزو و منتهای خاطر آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از فوز عظیم جانسپاری بر رکاب نواب
خاقان رضوان مکان خلد سریر فردوس مصیر محروم مانده اند بتلافی و تدارک نقد جان را در راه برگزیدهٔ یزدان
صرف نمایند که از عهدهٔ عشری از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص اعتقاد وافی بیرون آمده باشند و حقیقت مصالحه
پادشاه والاجاه روم سامعه افروز شده خواهد بود که این معنی را فوز عظیم دانسته با وجود کثرت جیوش و نهایت اقتدار و
کمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بودند و
بیان نمایند که امری که منافی امور مصالحه و پیمان باشد وقوع نیابد و در طی این مراتب مندرج ساخته بود که ایلچی نامه گزار سخن
شناس و فقیه باین جهت تقدیم لوازم امور تهنیت و تعزیت فرستاده خواهد شد بندگان اشرف نیز که جان با بندگان ایشان
باشند باید ایلچی پادشاه والاجاه را رخصت انصراف ارزانی دارند ایلچی را روان تعیین نموده باتفاق فرستاده و هیچ نگذارند که امری که
رضای طبع و بان ایزد لطف عظمی باشد واقع نیست نهال آمال جهانیان از فروغ خورشید نتیجهٔ اقبال نشو و نما یافته
ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقوله مکالمات است از دو جانب مفتوح داشته بارجاع مهمات ممنون سازند که همیشه پیوند و
اقبال بیزوال بصورت انجام یابد

کتابتیکه بیکی از آشنایان خود نوشته اند

چون سلام مودت ستانه را و تجدید حسن عهد قدیم تاثیر دعای یوسف در حق زلیخا و دعای پایانه
را و احیای رسوم عافیت دیرینه اعجاز مسیحا سے باشد لهذا بورود مبشر صحت

۱۲۳

ذات شریف یعنی نامهٔ مودت ختامه که بطراز قمیص یوسف فی اجفان یعقوب معطر رست دل
مشتاق که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اهتزاز آمد لله الحمد والمنة که بنور حدیقه
دار السلام آشنائی مجاری صحائف مسطوره آن سرگروه ارباب دریافت چون حدقه دیده
اصحاب بینش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستور ست امید که همواره
از اصابت عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمان
بر وجه خیر گذرانست در بر روی ترددات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش بر آواز غیبی
می باشد و اینها برای دل بهانه جوازیست آویز تسلی تیر اندازیست بخاطر خیان می رسد که نقد فکری که درین
ایام از معدن طبیعت استخراج نموده به محک صلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام
آن بود آنچه میسر گردید روانه بزم موفور السرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته با علام صحت مزاج
و ارسال نتیجه‌گان طبع وهاج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت مکتوبیست که

به حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته

غرض مخلصان
صادق الولا آنکه نگنجیدن لا انتها در مضیق عدد حصا چون بر تمام مسلم و مسلم است ازینجا
که خامهٔ قاصر بیان در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیلهٔ بی پایان آن عظیم الشان
رفیع الارکان که از مقولهٔ گنجیدن دریا در حبه و نمودن جیحون در سبوست در نمی آید خاموشی
در مقام بیان امریکه از وسع نطاق نطق خارج باشد زانکه مناسب طی اللسان می باشد
چه آنچه در طومار زبان نگنجد عجز سخن طراز بزبان بی زبانی ادای آن می نماید لهذا عطف عنان
ازان وادی بی پایان نموده بر مرآت ضمیر خورشید نظیر که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلی
است منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه از زمین قاصر زبان بعد از بارش هطلان باران
بی پایان بزبان شکر احسان ادای شکر بر و امتنان از بنیان کشودن است و درین
صورت پوشیده نخواهد بود که همه مزرع وجود آن حاوی لطف عمیم را هرگاه بهره مندی از دریا
حاصل بوده باشد چه مایه رهین این لطف غیر مترقب خواهد بود و غریق دریای عرق خجلت
را اگر فراغی از دست و پا زدن حاصل آید خیر به جای بقای ذات ستوده صفات و دوام دولت
قویهٔ الجهات ازین عجز لجهی بر نمی آید امید که پیوسته و ساده بزرگی و مسند برتری و

رسوم لطف و احسان که در ورید و بینش نگار عرائض معانیست خانه چشم خلد کده و دل را چون حجال آراسته و پیراسته
پر از عیش و نشاط و خوشدلی و انبساط نموده و جواهر سرمه اش بر قوت بینائی افزوده و کمال قالی قمیص
یوسفی اجفان یعقوب چون صحن این لطف بیرون از مقیاس قیاس مانند یک انفاس که در منزل قلوب عشق
مقارن نزول میباشد بر جناح استعجال روان بود مجال آنکه بقدر خواهش خاطر شکر عنایت بغایت
تواند نمود نیافت امید که پیوسته منزویان کنج اخزان را از نسیم التفات چشم روشن نمایند ایام حشمت
و عظمت و جلالت و ابهت و شوکت و دولت مدام باد

کتابتیکه بوزیر رشت نوشته شده

فرزندا اعز اغنی عن الالقاب حامل رقیمة الاخلاص اخیر آزار فرزند دلبند دامن آن آتش شوق ملاقات گشته
احرام طوف حریم عزت بسته عنقریب بنیل متمنی فائز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراعات
متسمیه صفات حمیده که دارند علت تامه رعایتی که شمه قدر دانی خدام عالی باشد میتواند بود و چون
سطری از مکتوب کلید افتتاح مکالمه غایبانه میتواند شد بدین دو کلمه اکتفا نموده بسلامت بوده کامیاب باشند

کتابتیکه بشاه ورتجان بکلربکی کردن نوشته شده

پیوسته مشتاق آفتاب اشراق دیدار خورشید
انتلاق مانند نجم دری ستاره سحری هادی گمگشتگان وادی ظلمات حیرت باد برای آفتاب جنبا
که کاشف غمائم استار از وجوه خبایای اسرار و منبع معدن لؤلؤ و تلألؤ لمعان انوار است پوشیده نماند که سمی خلیل
الرحمان یعنی منهل اتقان زمزم عرفان آیات و فضیلت پناه ظهیر مولانا ابراهیما که از اجله طلبه دار المسعود
گیلانست بقصد طواف رکن ایمان کعبه قبله ناجیه شیعیان یعنی نجف اشرف اقدس باقی اماکن مشرفه مقدسه
احرام زیارت حرم عزت بسته لتجوای و اتوا البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بان عالیجاه بمقتضای
حسن اخلاص که بانجناب مقدس القاب دارند و این راه بسبب حسن ایالت آن عالیجاه از خار و خس دزد و راهزن
مانند دل ارباب حال از وساوس نقصان زوال فتنه میباشد روانه گردید چون افادت پناه مشار الیه خلوتکده
خاطر را که از تابش آفتاب حوادث حکم آتشکده افروخته دارد بنجوای یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم صحن
گلشن مشحون بانوار و ازهار دیده و بوی معرفتی از این گلهای آشتی بمشامش رسیده گاهی بنار اقتباس
بعضی از اشراقات تردد به بنده خانه ایشان داشت بگمان اینکه رقیمه مشتمل اظهار اخلاص مخلص انجذاب زبان
سامی نامی در صفای منهل مشرب و سعت مشرب آورده باب باب خلی میتواند بود خواهش آن نمود
که بدین ذریعة الاخلاص مستدعی ملازمان سامی گرامی شود و ایجاب المسئول خود را در زمره باریافتگان